

عارف اصفهانی
غزالی ۸۵، ۱۳، ۲۴

کتابخانه
جمهوری
اسلامی
۱۸۱

نوار المعاني و قصید

۱۸۱۸

۲۰۹۲۹۳



Library label with Persian text: کتابخانه مجلس شورای اسلامی, کتاب ترجمه نوار المعانی, مؤلف محمد حسن بن علی حسن, مترجم... شماره قفسه ۱۸۱۸

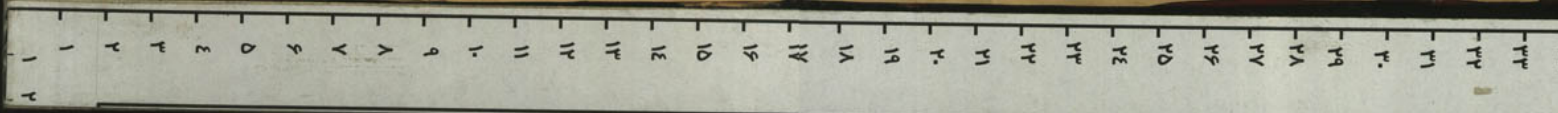
خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره قفسه ۱۸۱۸

فقیر بهت شد... نوار المعانی... [Handwritten Persian text on the left page]

بهمین نوار معانی... [Handwritten Persian text on the right page]

کتابخانه... [Additional handwritten text at the bottom of the left page]

بهمین نوار معانی... [Additional handwritten text at the bottom of the right page]



ا	د	ی	م	ع	ق
ت	ز	ح	و	ط	ل
س	ص	س	ظ	ب	ع
ع	ک	ن	ق	س	ث

دایه کوه در کوه
دایه کوه در کوه
دایه کوه در کوه
دایه کوه در کوه
دایه کوه در کوه
دایه کوه در کوه
دایه کوه در کوه
دایه کوه در کوه
دایه کوه در کوه
دایه کوه در کوه

ا	ب	ج	د	ه	و
ح	ط	ی	ک	ل	م
ن	س	ع	ف	ص	ق
ت	ث	ج	ز	ح	ط

ا	ب	ت	ث	ج	ح
د	ذ	س	ز	س	ش
ض	ط	ظ	ع	ع	ف
ک	ل	م	ن	و	ع

ا	ب	ج	د	ه	و
ح	ط	ی	ک	ل	م
ن	س	ع	ف	ص	ق
ت	ث	ج	ز	ح	ط

ا	ب	ج	د	ه	و
ح	ط	ی	ک	ل	م
ن	س	ع	ف	ص	ق
ت	ث	ج	ز	ح	ط

ا	ب	ج	د	ه	و
ح	ط	ی	ک	ل	م
ن	س	ع	ف	ص	ق
ت	ث	ج	ز	ح	ط

د	ز	ح	و	ط	ل
س	ص	س	ظ	ب	ع
ع	ک	ن	ق	س	ث
ت	ث	ج	ز	ح	ط

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از آنکه
مهری بود و شایسته بود که در این راه وجود هر چه بود وجود او است و شکر و سپاس
آن خداوندی را که با کلمات شریف و در عظمت و صفات شریف تغییر کرده که فی نفسک اعلام
و در رد و بیاورد ازین شیار بر سر دنیا و قافله سالار و اولیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
و در اصحاب اجمعین اما بعد میگویم که بنده سیکین غرضی این است که در این وقتا باشد و آنرا که در این
استند این کتبت بر میت یاد و مجال خود در هر روز صغیر صغیر در وجود خود مشاهده کنی
شاید آنکه در این راه بر این فریاده از آنکه حقیقت من عرف نفسه فقد عرف ربه تحقیق او کرد
و باز در آنکه او کتبت و از برای کلام ترین کرامت و فیضت یا فرست پت ای نیت ما

حقیقت بری و مری فیصل نجم در بیان الفاظ که زبان روح حضرت خواجگان است
ارو اجم فیصل ششم در بیان ذکر فضل مشهور در ذکر صفات الفضل الاول فی علم العبد
القدسیه که در آن قروه العارین شیخ محمد عابد قدس سره در حدیثی است که در حدیثی است
من شیخ اکمل المکمل عبدالاحد قدس سره در حدیثی است که در حدیثی است
محمد سعید و هومن شیخ و در حدیثی است که در حدیثی است
خواجگه را می یابند و هومن شیخ اکمل المکمل مولانا محمد در حدیثی است که در حدیثی است
اما جده مولانا محمد را به و هومن شیخ قطب الکبیر خواجگه را به و هومن شیخ
با الله یعقوب چرمی و هومن شیخ سید العارین قطب قطب العالمین صاحب الامر و آلین
نقیب قدس سره الامم و هومن شیخ قطب الراسیب امیر کل و هومن قطب الراسیب
خواجگه را می و هومن قطب الراسیب خواجگه را می و هومن شیخ قطب الراسیب
محمد و اتی و هومن قطب الراسیب علی الفارسی و هومن قطب الراسیب شیخ ابوالحسن الخراسانی
سلطان العارین ابی زید طیمور السطامی و هومن الامام الهام حوزة الصادق و حبيب الله و
من قبل الام الام القاسم ابن محمد بن ابی بکر الصدیق و هومن صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم
سلطان الفارسی و هومن شیخ امهاجر و الانصار ثانی ثانی اذنه فی الفارسی ابی بکر الصدیق و غیره

گویی که وی این مجال شایسته است و لیکن آنفراوان کمال تر جفا است و رسد ک
و بهایک بسیار قطع باید کرد و آن جزو سلسله سلوک بر جاده شریعت دست ندید
بنا و ادعایان عالیشان است که درین کمال که بخورادین است از شیخ اهل بریده در
زین علم سرمد هزار زیر که پیش است که لهذا برای هدایت آریاب شوق و ذوق حقایق و معارف
که در بیان سلوک راه طریقت بگوش رسیده با کتبت مقبره نظیر در آمده بود کلمات مقید
داورده سستی بود از معارف نموده که در و اعی و باعث طلب در باطن مستور طالبان در
پیداورد و شریعتی است در دل صدیقان شتعل که در اند بیت آن را که در عشق بر آتش شد
قصه که گوید هر دلکش باشد که تو قصه عاشقان می گشتی که نشود قدسان خوش باشد
طریقه حضرت ماقدم شد و او مهم طریق دعوت سماوی است که اگر این طریق است
در سستی این سما جبار فرموده از نسبت این زیر کوران اندک بدست آشد اندک
زیر آنکه نهایت دیگران در بدایتشان متدرج است بیت حمت عالی است جاره نمود
کان در ای عملی که و فهم بود که نیایین مختصر صفت فصل اتفاق افتاد و الیهد الی الزناد
فصل اول در ذکر سلسله حضرت خواجگان قدس سره اسرار هم فصل دوم در ذکر صلوات
احوال حضرت محمد قدس سره و او هم فصل چهارم در ذکر صلوات محققان فصل چهارم در ذکر
حقیقت

و چون حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم را در صلوات و التماس
العیلی من کتاب حضرت میرد بدان که هر کس که در وقت و اوق و بیع و سلم و کلام
و اولی و علی و اجمع الرغ و اکل و اجماع علیه نقض شد است قدس اشهد او را و اهلها و اهله را
این هرگز یک این طریق و عقول و این زکوران و اولی التماس تلبس است صاحب صلوات و السلام
و التمس و اجتناب از غیبت و غیره فرقی که در کتاب کلام علیه فرعون من الاله است این کتاب
دیگران در بدایتش مندرج شده و حضور که این شیخ دوام سید کرد و بعد از وصول به کمال تقوی
۴ ای دیگران شده اعیان است مابقی است جاره نموده که این را می خواند فهم بوده اول غیبت منتهی
ز فرادجیب شتی - راه نمایی اندرون - خلوت و ایزه بگن - گزیده کی هر هوش نم در گذشت
از قدم - بجز خود کرده سرعت کرده باز مانده نظرش از قدم - وقت توجه شد هم چون آن - از طبع
خودتال بران این کما تبت غیر و تبت تا قدس له روحه کثرت حضرت خواجده اگاه
حضرت خواجده باقی باشد نوشته اند که یعنی از آن دور جان آید و لطفه التماس می نمایند از
اکل و لبس که بر او حاصل می شود برینر میکنند امر کفین طریقه در حق انهاست یا بی و سکونید که
بجمله شرعی است می سازیم جواب طریقه را ایشان گویند و ترغیب باقی است هر ما
شاید که برکت طریقه از آن است با بر ایند اول یعنی اهلان التماس طلب طریقه سکونید

طریقه

در لغت احتیاط نمائند کرد و با وجودی احتیاطی حضور می و نوحی استخوان میا میکنند و اگر نیک و رفته
کرده میشود در استی سلب که کلی میکند در ریناب بر حکم است و بعضی دیگر است که در
این سلسله شریفه طریق اراده میخاستند بی ان که تعلیم ذکر کنند این قسم الفعال هم نورست یا دیگر
جو نسبت طریق ان صیت زیاده کسافی و بی او تمام است جواب معنی نمائند که پیش ازین در روز
این سخن حضور سید که در ریناب دست می کرده شود اکنون یک افتاد هر که میشود رعایت صی
کرده تعقیب کند و نسبت با و شما نیز سلسله نمایند با د اگر از اجمال سلسله دیگران سلسله راه را بیز
در ریناب سلسله کند که رعایت طریق غریب بی این درویش تمام نشود و هیچ که رعایت نمی تواند کرد
در این شیخان صفا می کنند لیکن در ردود شرعی باشند آن کند که هر چه از علاج حرام باشد بجز در هیچ
کند و لغت با الله اگر کسی همچین باشد ملاحظه عا فرستد نمایند تا با بد شود ملازمت تمام شود و در
باز شد در امانا اندو شد در ریناب تمام می و می غایتی ان می کند و اگر همین بی پاک است سید
ز و ایرست می توان با وجود آن چو اینی طریقه گفت هر است که خود تمسب شود و اگر شود بعد از آن او را
یعنی این طریقه پیدا شود و فی اهل استی بر است آورده سلسله تبش کینه حال شامت تقریر باید
الفرق تو اندر طهر رحمت استیده فایده بر وفق خدا رسانید اگر چه بی خواهد که در این طریقه حضور
پیدا کنند صفا و معاهده کینند و عهد کنند بر استعجت شریعت و حفظ عینت از کله و اسبوه

طریقه

شما و نجات آخرت فمن کنت فاما تکلیف علی الله و من او با عهد علیه لغت فیه حرج علیها
اگر شکره طبع کند نهامی شیخ را آن حضرت ولانا نوشته بدیند یا دیگرند ما را از خرافی جو شرم آید
کن ماهی که در سلسله خود در ایند که ای بر او تو می با فاخته خوانند که این صفا خود ایند که در
تواند و دره رکعت نماز و چه چهار رکعت بدو سلام شراق و دو از در رکعت چنانچه
سنت عصر و بعد از سنت مغرب چهار نقل بدو سلام کنند و در رکعت تحت مسجد هر گاه
در مسجد در ایند و نشیند که از پیش از طلوع آفتاب و از عصر در ایند و در رکعت سگ و حضور گاه
کینند ایجابان دو وقت و دوام و حضور رعایت کنند ازین بگو آن قدر توانند کنند و اگر هر را
بتر و کامل تر و اگر حق سبحانه توفیق زیاده بدید همین نماز انصوم نماز شب را بقیول قراوه در
اگر سوره طویل یا بدشته باشد سوره هلاله ایند که تو اندر کرا کند اگر نزع و خفه باشد سوره
نشسته نماز را بلات و کسلی جمع کنند و در رکعت آخر شراق را به نیت سوره ادا کنند و
اشماره اللهم ان کنت تعلم فاجب ان تجزوا عما اللهم انی لا املك لغتی صرا و لا نقی و لا توابع
حیوة و لا ثور و لا استیلع ان خدا لا ما الملتقی و لا ان اتقی الاما تینی اللهم و فقی الملتقی
من قول لا ان اتقی الاما و فقی اللهم و فقی و العلی الی و عاقبة اللهم خیر الی و اخر الی و لا کل الی
طرفه عین و لا لاقین ذالک اللهم جعل الخیر فی کل قول و عمل و اریده فی نهام الیوم و اللیل الی
الوقت بخوانند و از او میا شوره صحیح که بعد از فراغ در کتب صحاح صحیح شده و از او میا شوره صحیح
که بریند

بیش علی مستحب است از صوم و شب و خجسته و تمیله و کلمه جبهت هات و از صوم و آیام سفینه از صوم روز
اول بر ماهی الا در روز شوالان قدر که تو اندر اند و حضرت خواجده نقل را ایم که رکعت فرمودند ما
بیستین معلوم شده است که تو حید که شکست شاه را در یک است هر چند پیش ازین همه استیم اما این قسم
یقین اکنون بظهور آمده است ازین سخن ترس نمود می شود که در او کار شرع ایشان توجیه است
در ابتدا حال آن قسم ظهور آمده است و با وجود کار آن بر آمده پادشاهی است که رعایت توفیق
هر دو عالم یک که بخشند اگر پادشاه در بره زون یا بد تو ای خواجده سبب کن سوال یعنی
طریقه شیخ نماید جواب اگر می رسد چنانچه است و الا در پرده بشیند و طریقه اند نمایند
ان که شیطان را بر روز و کافران راه هیچ دست باشد جواب هر روز که کبریا لغت ترسیده است
چون در خشم شود شیطان برود دست یا با ما انکه روزی که لغتای نفس ترسیده باشد و را خشم بود
دست غیرت بود شیطان بگریزونی امید او و المعیاد چون طایفه شیخ باید یا دیگر شیخ او را اول
فرماید از استاهت گمرا نماید بعد از شماره اگر تندی در طلب پیدا شد شروع در کار او نماید
قلب شیخ کامل کلن ز قایم مقام شماره است و انعام او با شماره نور علی نور باید در است
مربد با فضیلت برو اکملیت و از اثرات محبت است در سلسله علیه طریقه را لایحه و حقیقت
صدیق که بر می شد تا غایت است و طریقه ذکر حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه رسیده و نقل

طریقه

صیغ آمده است هر سفری را از راه اربعه وقتی تعیین بوده است جز رسالت بنیاه صلی الله علیه و آله
که ایشان را مراد دایمی بود که یک طرفه ازین دین و تقا عالی خودی بر سر تریان راه
دل نمی رسیده اند و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت رکن کعبه نمی تواند شد و سجدان با هم
و بی عفت است و دروغ و تقوی و این همه شهادت بی ترک شهوات و جزایان راه اربعه است
و بی غیر شهوات را چنان نورد که خوف است و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خدا سجدان چون بنده
دارد و بی راه با هم سجد کند و اگر دوستی و تمام تر بود اقتدا کند گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت و بی راه مال گذارد و نه اهل طایفه چنان اند که ذات و نسبتی خود را از آن خود نمیدانند
از آن خود نمیدانند این را ذات بودن صفت ز جان و نه مقام و نه فعل و نه اثر در در عالم
صیغ ندارد این وضع که هیچ ندارد بنده را از خودی خودی می می و همانا که فقر فقر که خواست
فرموده است اشاره بدان است و این آن فقر است که صوفی در آن هیچ مقام با ثبات کرده
و صاحب این فقر در او و کولی یکس نشاندند فقر حق سبحان الله غیور است خواص دایمی بود
از نظر اغیار است و در دماغی که از نظر خودشان نیز سرور دارد اولی آنست که با لایق هم غیر
صوفی را عبور مقام فقر از هر شرایط و لوازم است در حضرت با قدس شد او را مهم در دفع
کی رضعت قید در دویم شخصت کلی رضعت مقید در دویم مقام است و رضعت کلی از تمام

سوک و تر جرم عوارض است که فرود برود و نوع است فرود آردت و فرود بزرگ فرود آردت که
چون شیخ نیقود در بصیرت و حسن فراست در املین برید بگذرد در آثار حسن ساقبت ساقبت
نقرس کند و صدق آردت او در طلب حق شاهه نماید و بی را فرود پخته باشد تا پیش او که در کعبه
که در حق او دیده و بدیده و دلش با مشتاق نیم هدایت ربان که فرود بجهان آن بود در فرس کردنم
که دیده یعقوب علیه السلام از نیم تمیص بنیاد یوسف بنا گشت و اما فرود بزرگ آن است که کسی
بر سبیل صلف و منت بجزق شایخ از اطلب دارد اینچنین طالب بشرط اهل اراده و اول
از اراده شیخ مطالب نبود و وصیت او بدو چنانکه کنیزکی از ملازمت حکام شریعت دوم
فصلت با اهل لقیقت چه ممکن بود که کتب اللطیفان حنبلی در کمال کند و قابل فرود آردت
پس اراده ممنوع بود الا اهل اراده و ارباب صدق و غیرت و فرود بزرگ نبود با بند در حق
باشایخ صلف دارد و بعضی بر این دو فرود فرود ولایت زیاد کرده و آن آن است که چون شیخ
در مرید ولایت و مقامات و حصول بر بر بکمال تر و بیشتر شده که در او را بی نیات و طاعت
خود نصب کند و بگرف فرستد و او را در تصرف و تربیت خلق مازون کرده و میرا عطف
و تشریف عنایت خود پوشانند تا مدغم اند از مراد موجب سرعت سطا و عت خلق کرده اند
اعلم الصواب فی المعبود و المعاد کاه باشد که اهل ناقص اجازت تعلیم طریق میکنند و در

مردان کاران ناقص با تمام رسد چنانچه حضرت خواهر نشسته قدس سره فرموده مولانا یعقوب بی
رحمة الله علیه پیش از وصول برده کمال اجازت تعلیم فرموده بود که کای یعقوب سالی از آن
رسیده است بمرد برسان و کار مولانا بعد از آن خدمت عماد الدین عطار قدس سره فرموده
سراجام باقت لذا خدمت مولوی عبا قدس سره در رفعت خود چنین آورده است شرح
رحمة الله علیه فرموده اند که کاه کسی بیهنگامه در از دنیا و آنچه در دست سزا شود و از
و ملوک و امرای اعتبار کند و آنچه حق قیامت بکنند جز در دنیا فرود می قیامت از او رسول
عبد السلام و منافق اربع و شیخ شرمندگی کرده و منتقل شد که از حضرت یوسف حنبلی
که فاعده ایشان بود که بول کسی باراده اند یکسان تو او را خدمت فرمود چون بدو
کلیاتی شده است کلاه داوی و کفی اگر کلاه کجای او در دست و اگر نه کلاه رسول خدا
خواهد او در اسرا لیا آورده اند که خواهر اجل سیر از قله مریدی بود هر وقت صحبت
امراه و ملوک آمدند میکرد و از شیخ شایخ شایخ جهان میداشت روزی خواهر سزایان بر
شیر در صحبت امراء ملوک می باشد با الفعل بالانوار از زبان شیخ برآمد که یک روز است که
مهره کردنی او نمی کشند هنوز سخن تمام کرده بود که آن مرید از بالا با مفاوه و بهره کرد
شکست ای درویشی که قیامت سزا اهل میدهد اما فطنی بنده اند که این از کیمت است که
بکارند

بیا آورده دنیا و آخرت هرگز از شرابی دوستی را نشان نرسد و قیوم خواهر حسن ابراهیم را
پرسیدند که کلاه کیمت که را چه است که پوشد فرمود هر کسی که از شرده هزاری عالم آنچه در
خط سزایان و او با چهار عالم فرود می کشد طایفه و حب کرده اول که ما چشمها را از آن دیده
نگاه مدارای طایفه بر سر تزی و دیگر گوش را از آن شنیده بی باریدار بلکه گوی سزای و جنب نشود
که طایفه بر نهی سیم و ماز با زانگ است از آن جمله با کفنی بی طایفه لازم کرده که بر سر نهی چهارم
از آن فتنی با مانع نیای طایفه را نباشد مولا عماد الدین در شرح سوره آورده است که فتنی کیمت
که از درویشی دنیا می ترسد اگر از درویشی آخرت ترسد هرگز در دروغ نرود هرگز در درویشی آخرت
از چیز خیر است اول از کتاب مسموحات شرعی و منہات شرعی حجت الاسلام امام عراق
رحمة الله علیه حکم این معصیت فرموده است فمن لم یعلم لایات الله احکام العبادة و القیام محو قها
یعنی هر که علم شریعت نیاموزد مراد احکام عبادة دویم بودن بر حقها طاعت
شریعت حاصل نشود هر اینه روز قیامت فقیر شود در سلسله سلوک آورده او در دم اند
که سالک راه معرفت سلوک بی دارد و ممد و ار کمالیت است و در مطلق عالم سلوک
را سالک خوانند و بی راه و تف سیم و ماباح سالک این است و این را بر سبیل ابرار
سکینه کردن درین کار اندک و تعقی اقتدا و او توف خوانند و اگر در از آنرا اندک شود

زبور

و قد رايانند مقرون گردند هم آن باشد که باج گردد و لغزشش اين را بر بخت نوع است اول
اعراض و ديم حجاب و مفاصل چهارم سلب مزبور هم سلب قدیم که قدیم است پس بقدم عبادت
سورت انجان باشد که عاشق متوقف شدست متوقف شدت که در اين حجاب اگر عاشق خيز
در وجود ناسپدند و متوقف بود اعراض کند که عاشق زود معذرت متوقف شد آن آید که
اعراض که از متوقف بود با خيز کرد و کار محبت جز تا غدا هلی خود با برود و اگر عاشق بران خطا
کند آن امر از جاکشید و اگر از آن هم متعجب نشود و حجاب تمام کند و اگر از آن هم متعجب نشود
و آن تعامل یعنی آن سلب مزبور که یعنی او را بوی بختند و از زوق طاعت عبادت آن
باز است تا در آن زمان هم متعجب نشود و آن سلب مزبور سلب قدیم که یعنی راضی و طاعت
که او را پیش از مزبور بود باشد آن هم از وقت تا سوز که هنوز هم متعجب نشود آن سلب
بر تکی کند و تکی آن باشد که متوقف را بگذرد و اگر از آن هم متعجب نشود
بعد اوقه بعد کرد و نمودن آن من ذالک قطع نجی و دوستی حجاب کار است
هم بعد کرد سوز زود که شکت کنی تا هم در در شکتی هر که در فصل و در در در اول
حضرت محمود علیه السلام قال الله علیه و سلم سکت سلو س سلم یعنی کسی که سکت
ماند از کلام فصول سلامت ماند و کسی که سلامت مانده است بخت یافت و از زبان

چنین فرمود

چنین فرموده اند معنی دیگر آن است که کسی که سکت قلب بود از جوی قلب پس سلامت ماند و کسی
سلامت ماند پس بخت یافت متوقف است از اجراء درس و در حدیث نیز آمده فصل
ایمان انجان عیالان که معنی حجاب و کفایت و این تعلیم کافی است اگر کسی در آن در این طریق
که هیچ چیز طوطی طلب نبود دنیا نه آخرت و نه نفس خودش اگر بقی باشد علامت است که او را
شناختند او فریده و اگر برای بخت فریده اند از برای او دفع هر که در عالم خود خلاص
از برای روح او در رحمت فلک قری مانده صبح هر که در خاک غنیمت با کمال مانده حضرت فرمود
و معنی این حدیث من زاری و لم یزدی بلکه نماز را میفرمود که این حدیث متداول در معنی است
آن از طهر حدیث معهود می شود اگر کسی زیارت زنده بر او بخشد ایدان زنده را زیارت کند پس
چنان است که زیارت کردن زیارت کند مرده را پس می باید که بخشد چیزی زیاره کننده را
دیگر آن است که کسی که زیارت کرد زنده دل را یعنی اهل بهر چیزی بخشد آن را زیارت کند پس
زنده کرد ایدان او را پس بویا زیارت کرده است آن زیارت کند مرده را یعنی از زود طاعت
روزی محقق و معارض سرگشته در معنی است که در کلام فی بداعی و جوی الا حوت
فرمودند که آیات متداول در معنی است که اگر طاعت زیارت معهود می شود هر که در جهان آرد
ایمان یغیب و حصول معرفت و ایقان فرمود و نایمان مانده است در ایمان نیز از زود طاعت

از صفات نوری تمام سلطه نمودار نماید بصیفات او سبحانه و با برهما و صفات جل جلاله خود را سلطه
کرد اندر راه شیطوت و اعتبارات ذاتیه بدینکه در امتثال قبول درگاه بی نیاز است از
نیاز نیست پس مالک بر باید که در مقام خود را نیاید که از خود را از جالی که در او با مشرف بود
که اعلای آن است من مکاتبت حضرت مجدد الف ثانی علیه السلام در روحیه اسلام علی عباد الله
الدین سلطتی در عبارات شایخ این طریقه علیه السلام که هر اهرم واقع شده است که در آن حضرت
سلطه ذوق نیست زنیافتن سخن مناسیب اندر این نهایت فی البدر است که موسی علیه
این بزرگوار است در آن مقام حقیقت یافتن است که مخصوص با نه است لیکن چنان است
در بدایت درج کرده اند آنجا زوق یافت میسر است و چون از بعد به اعمال بیرون رود و از
توسط آید ذوق یافت نیز در تک یافت رو بعدم آرد زنیافت باشد ذوق یافت چون
به نهایت رسد یافت میسر کرد ذوق یافت معهود بود چون ذوق یافت در نهایت معهود
ناچار استند از زوق و جلوه نیز در و کسرت معنی ذوق جلوه را در قدم اول که
و در آخر محمودی زاویه جلوت و بی نره که گمان رسول رسول الله و بارک متواصل سخن
دو ایمان فکر سوا چون تمی را یافت سلطه میسر شد ذوق یافت چنان معهود گشت و مستطاب
یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا یافت جواب دولت یافت نصیب
منتهی است که بعد از انقطاع تعلق او که لفظ هر خود در دولت مشرف نیست

فرمود و هر چه بود که در آن هر که در جهان میسر خود در از زمین تمکات دنیا و نیز سلب و بدین
مبایسی بندگ شود در انجان نیز خود مقهوره اوان یعنی اشیات التفات کجا هر که در انظاره جل
محبوب معهود و تسلط خود ایدان و بی نیازی از جوی قلب پس سلامت ماند و کسی
که این است متداول در معنی است که اگر طاعت زیارت معهود می شود هر که در جهان آرد
که اهل خوب و فعلت اندر و دیگران که طاعت زیارت که در حال است خلاق و سه سلاک در وجود مکرر
در کتب این مرتفع شود اگر فرضا این را بید که تکلیف کند که در این را مانع از شود و مکرر ایدان
حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مامور شد بان که اعراض از جوی قلب که اعراض کرده اند از زود
مکرر متوقف شده بان معنی که این را بید که تکلیف با عیالان نیز متوقف از این است که در
الا الله فرموده اند که یعنی از کبر که لا اله الا الله را در کلام گفته اند و ذکر الله را در کلام
خاص خاص و حال آنکه در خاص خاص لا اله الا الهی و اندر در آن که جمعیات حق سبحانه و تعالی را
و در آن صورت هر که در آن معهود پس در آن معنی سکت و اشیات معنی بی الا الهی از
و اشیات خلاص با تکیه از کبر که در معنی است لا اله الا الله و چون فرموده اند که در معنی
بند را حالت لوث و نجاست طاهر از کفین کلام خود مع کرده باشد کسی که در قاری است
باشد از کجا راهی بیایک سجده ایدان و حضرت فرمود مامنی و مکرر فرموده اند مانده

صفا شکر

و چون باطن او را باطن هر دو تعلق گسترده است تا سایر نسبت باطن باطن هر سرت یکند و از باطن
باطن هر ذوق کثیر و متولد نشود پس باطن منتهی را ایت مطلوب حاصل شود و باطن هر او را
آن ایت باشد یا مذوق باطن که ایت لصبیب اوست چون باطن لصبیبی را چون باطن منت
ذوق او نیز از باطن او خواهد بود و در درک طاهر که سرسره چون است خود او را در آید پس
که طاهر یعنی ذوق او را باطن نماید و باطن را نیز در یک خودی خلوت دانند ذوق این
و ذوق چونی و دیگر چون طاهر منتهی از ذوق باطن او نیز در او و عوام طاهرین از باطن منتهی
خواهد داشت و غیر آنرا رضیبتان چه خواهد بود و دیگر لغبه نشان در اید ذوق طاهر است
که از اعمال او نیز باقی است که بسبب و میسر اضطراب و امثال این راه که از احوال طاهر است
صورتی نزدیکیان غیر از او دوست و عظیم القدر بلکه طاهر است که از ذوق او صادر است
در آن مورد اند و کمالات و ولایت در عین امور آنکار از شخصی حضرت خواهد بود که
انفیر مقصود از سلوک است فرموده اند تا مقبول است مضمونی خود دست لایستی که در ذوق
که علوم دیگر سوائی آن حاصل شود و دیگر گفته اند هرگاه که نفس در مقام کشش آمد و نفس عهد نماید که از
کلیه کینه ایمان باید نمود قال علیه السلام جدوا ایما لم یقول الا الله علیه و وقت از کربان علیه
چاره بخورد که نفس ناره همواره در مقام جسد است حضرت محمد قدس سره از خود سوا
کردند سوائی آن بعد از تحقیق حضور مطرب لبان را از ذکر ناله نشی و امر سنجاه و تهی حضور کردن
لازم است

لازم است یا نه دیگر که امر مرتبه حضور است که در آن ذکر کثرتیکل یعنی هستند که از اول تا آخر
ذکر گفته اند و مصلح از ذکر ممنوع نشدند و کاربرد نهایت نزدیک رسانیده اند **حقیقت**
که جنت بهر چه امر فریادند حجاب تحفه نخواهد بود در مجموع حضور با ذکر حکم
و اوقاف است ذکر از جمع که بهر چه وقت حضور است شود ممنوع است
و همچنین در وقت کسالت و تنه و نفس ممنوع است حضور ذکر و
سخت و لصبیب جرأة فاذا ذکر که درجه از افضاست **ع** القول اللاحق
عند ائمه الحقیقت لصبیب حال و نفس و زبان است چه زبان نیز در وقت
بجهد است بی حرکت نیست کما طهر علی الله و حقیقت ذکر این است که او
بجمع اجازت ذکر باشد اما اسم ذکر بر آن حقیقت جامع توان و در حدیث است
فی بکلم خیر عالم الهیته اشاره باین ذکر است کما فی کتاب الغصون و حال آنکه حضرت
عبید الله احرار قدس سره در حدیث فرماید که اهل بیت را از غیر امر میگذرد یعنی
هستند که آن سیرت و در کتب آن معاصد فرمایند که آن تمام است و در وقت امر
از دیگر مایه که در جواب فحش نماید که وقت امر بزرگ وقت ظهور حضور است و وقت حضور
وقت تکلیف آمدن را باطن است و متوجه ذکر فاضلی و ظهور ذکر کم و آنچه بعد از آن

ارتخاق و معارف و مراد از ذکر لا اله الا الله است کما هو الظاهر پس هر چه گفته اند بود
که در اثباتی باطن باطن بود که از طریق العکس از باطن مرتبه باطن سالک است باطن
خواه در کتب خواه ذکر در می و باطن معارف و هوامین نیز کما شایسته فرموده و اگر
و را باطن منتهی باطن قسم جزئی شود و باطنی و اتمام در کار است کسب الدرجات و
گاه باشد که کشف نیز منجوبان سیر شود از جهت ظهور مرتبه فوق از ارادش باطن
باطنی باید که من تمام باطن و طبع و مقرر است که جهت را اثر است و اگر در
کلی ذکر نشود و تو اند بود که سیر منجوبان باشد در سیر منجوبان است شرف منجوبان است
سیر عشق عاشق باطن و صد تطلبت غیره لیک عشق عاشقان تره کند عشق عاشقان
کنند حضرت خواججه عبید الله احرار قدس سره در معنی بیت لعل الملک الیوم من بعد
القهار فرمودند که شاید ملک سالک خواهد بود یعنی قیام بر سر کعبه احد است
در اول از غیر خود نشان که از پس مران ل صد لعل الملک الیوم در انداز چون در آن
غیر خود نمیدانند خود جواب دهر که بعد از او احد القهار صد سبحانی باطنی و انا حق
و اهل فی الدارین غیر و امثال این مقام است در حضرت که التبریح التبریح صد فی الیوم
فرموده اند که تبریح بر دو معنی است و محمود مردم تعلیم کردن است بر خلق و چشم

حقارت در مشایخ کثرتین و خود را از ایشان زیاده و بدیدن و بکبر محمود عدم لغات است
بمادون سبانه و تقییم بر منجوبان یعنی که هر غیر منجوب است سبحان در لفظ
حقیقی مقدار شود و علاقه لغات دل از آن قطع گردد و این کربان است و موصل مرتبه
منجوبان خواهد بود قدس سره که اید این طریق باشد و در آن خاطر اهل در آن شرح هم
باید که استغفار بسیار کند اگر باطن شود جای رود که از حازمان دور تر باشد و اگر این فرمود
مدق بصوم و تقییل طعام مداومت نماید و معالی کند که قوت شہوت را تسکین حاصل شود و اگر در
بان دفع نشود که کور است تا فاکر و در او زنده کان عبرت گیرد و از اراد ان قلبیه آن است
و اگر این دفع نشود که در زندان گردد و از باطن آریاب قلوبند ایمان در دوره نمایند شاید که باطن
از وی بردند او را در زیر آن باطنی کرد آنند و که غدا ی بنیاد و اولیا را مناسب است که باطن
ارتقا حجاب محبوب نمی شود و عوام الناس را نیز لایق است که باطن مرتبه جوینیت میکنند باطنی
میانه اند از روی لطیفیت دارند ایشان را انصابت نامناسب است که بکنیف باطنی سبانه از درون
بهر از هزار فرزند زیرا که در آن یک نایده و لغت است و درین هزار فرزند ضرر فرموده اند که اگر
مرا باطنی مال باشد و هر چه استخفا کنم هنوز تبارک ان کی ای که از ما دور شده تو آمد کرد
کما که حدیث است باید که رباب سلوک یکا زود امر خیار کشاید که جزئی از وجه حال قبول نمایند و

و بزراعتش نوال شود و در مجموع شغولها خود نگاه دارد و چنانچه فعاوه خوانده و حاجت آن
 اروا هم با خود نگهدارند و از نشان اندیشه کمند و سبب نمایند که با ایت خود در راه است غیر
 که کمند تا به سعادت عظیم که فانی است مشرف گردند و نمیدانند که تو گنیم خوش قسم تو در وقت
 خواه تا ما باش خواه سوره شریف چون در وقت ارباب صحبت نشسته شود دل بی جا نماند
 حج کرده و آرام کرده و از ارباب تاجی که در کفایت است زیرا که در عرض اول این نیست و در ارباب
 آن است فحش کرده و در هر روز در معارف فراخ مراقبه صحیح فرموده اند یعنی تیرگی و آن
 الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم شوق بود در مجلس شریف حضرت رسول
 علیه و سلم حاضر گردیدند که ترکیب مراد از یکدیگر جدا کرده مثل اده با وجود رسول کرده باز
 و صل بی کردیم از خیال سوال کردم که بدن مرا جدا جدا کرده مثل اده بدن آن حضرت و صل کردیم
 بار اصل تویم آوردند برای بیست گفتند که شمار از جناب الهی لغبت کبریا حضرت رسول
 کرد اینه اندام نباران روح جسد شمار اسلم کرده اند که قابلیت محبت کبریا عبارت از آنست
 که بر مقامیکو از جناب حضرت رسول غنایت شده بحسب متابعت آن سرور صلی الله
 و سلم هر یک از آن مقامات را از شخص فرد حاصل کرده مانند در اخراجات خود فرمود
 که هر کس از اربابان مادم منیت کبریا شرکت داند روزی از او اهل حال خود حکایت میکند و هر که

از وقت

در وقت صبح بر طالع صبحی بخاری شوق بود دم غنای دست داد که حضرت رسول امیر المومنین
 که حدیث ترویج من بگزاران تاد و جزو ارباب حدیث گذرانیدم هر حدیث که میجوادم میفرمود
 که این حدیث موافق فلان آیه است هر حدیثی را چنین معانی فرمودند که مانند کلمات آن است
 از ارباب من زلفت و انحضرت در ذکر آیات و امامت سید عالم فرمودند که اینها قلم مکتوب
 رسیده بود تحریر بود نظم بر که بود با ده فروتنی که در هر چه بود بر مردم آثارش تبلیغ
 یکبار رو یکصد و پنجاه چهره هلاک رسانان رفعت شمس و سر راه بر قدم متعالی آن
 هدای طریقیت و ان غوام دریا حقیقت صدر سند ارشاد هدایت مسلمین صفات با
 مورد اعلاق سبب شیما و منزه و منا حضرت میان محمد عبد قس لائسه الغیر بود و مردم
 نهادم در قریب تسال در طریق تویم و در سبیل سقیم آن حضرت در ملازمت ستمگان
 استبان اراده و ملازمان جناب موده بود همچنانکه اسکان اوی بودیم و خوشی خرم سعادت
 او میکردم و بقدر قابلیت دست مدار معارف تازه و جوهری اندازد کتاب میکردم و آثار
 ولایت و خصایص کرامات از آن حضرت همه که در دست میآید و وقتی که در قیاس من شوق
 و ولایت سویی او غمانش بود که در اوستی هر روز که در قیاس قطره قطره در بونزه و از آن
 صحبت آفتاب آتش در لرا تاملی و سینه دران شرمای کامل آمد و آثار عجب و لغت

سوره

در ابلن خود شامه کی کردم و بقدر عیب دل از تعلقات و مرادات و مشتهات و مالوفات
 جدا می شود و شامه لمعان اوارا که در عین ان فموم و صدم صورت سستی در مدارج فر
 سکیست که شفتت در عین کوفت و اشتیاق که بودت من عنایتها که که کردم ز تو
 روا ایضا که بودم جو ترجمان مشیت در روز شنبه هر روان مشیت حق سانسیم از روی
 بخواه اص هم بخواهم و عدیه های عظیم داده بود گفته بودی زود و بسفت بر
 حبس کنم که سیرت من امر بگنم بخت عیقت و لا ایضا اندر در آخرت عیقت
 نقد فرمای تا شوم هم جان که درم از خوف نوسا کنی که بعد از سال معنیهای فرمان
 ز تو گشت حدیث هم بود و غیر بسیار اوشاه امین اگر کردی نام ندان این بچو اطفال
 زار گشت مراد از تویم خیره مانند طفل در حوائج بی پای و شفقی عذرا از خود میدار
 اندم گفت مانند کجا طلعت و غم سزمی در غم بر روی از غم بجز ایمان دلدار
 منادی حضرت احدی از یارگاه غمت صحرای مطاب آید یا ایضا العن المظلمه از
 الی رباب را فیه رضیه شد ششبار اوج احدی شده نقلی سید کوانی پرواز بود گشت
 بزرگ تاملی با گشته و بدوام حقیقی پوست قدسه روح الفیروز و نه ندیدم جوینت از نظر مردم
 هم جویشی که چراغش مقابل برود هر کرامت بی پایها و بی مراد ما میکردند و سبب

ازین

ازین احوال ما بگونه خواهد گشت حدیث نوحی کی کردم از امام هر دم که چو خواهر شدن ازین تمام
 ره بر دم رفت ره چگونگی برم بی و بی از دست بر مکه برم و کجا که رو نیمه که یکرم میجو
 چاره و حجت میپریم گفتیم ای جان یک اگر رفتی بنین زیر خاکه ان شفی جان پاک و نماز
 سبب یقین بر من و عملنا مرتب یقین عالمی در تاریخ وفات آن حضرت بنین بقدر
 رای شاه عابد متقدم اعازان راه حقیقی حجت و دنیا را بهشت از در لغت از شمع
 با تقم گفت در آمد در بنیت روزی در معنی که کردی نقلی لئیس لئیس انصار هم میفرمود
 که منی ظاهر است ایست که گویای هم مردان ره رفته را که بخوانند از زمین زن بکانه دیده با
 خویش دید که اشاره با بل البیوه و ساکنان طریق معرفت است یعنی پوشیده چشم بصیرت خود را از
 ذات کبریا عمل کننده ذات او از در یافت بعینه و فهم و عقل بیرون است را این که تو
 عقل کجا دور رسد مکن تو عقل با دور رسد گویند شای هر کسی بر ترا تو بر ترا بی که شای بر تو
 حضرت فموم با این راه را در بعضی اوقات میفرمودند چون کی که در عمر بروشی به
 کار بصیرت است که گویشی چون گفته تو سنده کجا بروشی به چون هم حسابت ندیده باشی
 و من عبدالله ابن عمری شد تا عذرا قاتل رسول الله صلی الله علیه و سلم را بود من حدیثی که بیان
 لما حبت به ابن عمری شد روایت کرد رسول الله فرمود که من تا شدی از شما تا ما را

آن زشت و کزین بدان آمده ام یعنی حقیقت کمال ما حاصل نشود کسی با مراد های خود در ضای
حق تعالی در برابر و هوای نفس اماره خود نمی آید که با برساندن آن فرمان حق مستجاب
پس هر که در احکام شرع اختلافات تقیها طلب خصمی میکند موافق مراد او بود و در
و احوط و اذنی میکند این سعادت خرم است ای عزیز حقیقت ایمان نور خورشید علی
جبروت است که از نشتر و صفات بر جانها ساکنان نازل ملامت می نماید و فیض با اسرار ملکوتی
که بواسطه حساب هدایت بر این صمد در عملنا و اوی صدق می بارد و نقش اسرار جبروت است
که نقاب تقاضایان عالم غلو با نثار است او لکن کتب فی فلو نیم الامان بلام
الهام بر الواج اقیام ملازمان لغو کنار کرد هر درای و عدت است که بواسطه علم احوال
توفیق از فقر بحد و افعال صالحه بواجبها بطهور کوی نرسد است که از شجره وجود و جود
باوید ریاضت می فرزند و بر حق انوار و لایست که آرزو او این می آید دل سار عالم
یعنی جبهه میکند و این می گوید که خیمت سلطان نیز راه برتر توید و در وقت با ندر و شام
باقی فوق برتر و عقده معاش را بقدرش از این منقول برده و نفس غبار او در میان خیمت با
ریاضت زکار کرده و سر و بار او را بر در اشتد آدب کرده و شکر شکر است را بپوشیده
از دل را به سبیل صدق زنده رود و در فرج را بر جریان معارف مزین کرده از نیک اندیش
و طبع صمیمی رسد و جویش بگری اعدیت برتر سرد انسان متور که از هیچ کس

انسانی

با دنا س زعارف امور زانی محبت و قتل کبر ایشان در باوید هو اسبقه نفس بر سر
نفس شده غوازل دنیا اسبقه و تقلید ایمان تا ایشان از شکش جو حسن نفس و وسوسه
در نظر است که از حال قلبی انوار ایمان و کمال قلبی اسرار بر حقان خیر است تا باوید در میان
از هیچ طرف راه بر زمان نرسد تا بر سر ناکام می آید روی زین حال تا بر ای
توفیق آید شریف قلان کان ابانکم و ابانکم و انوار از اول و غیره که و اسوال
و تجارته تخون کساد باو ساکن تر ضو نهها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی
قربلوا صحتی یا قی الله یا مره الاله الی القوم لها ستین حضرت عزت بیان فرماید
که مادر پدر و برادران وزن و فرزندان و مال و جاه و مملکت و سلطنت همه
سعادت ابدی است تا طالع ساین بگم و جابه فی الله حق جاهد راه سعادت ابدی
از جویان بماند پاک نماند سبب از تطایف اسرار ایمان و بوی ارواح عطر عالم عرفان
او زنده تا مشاطه خیرید و تعزیر تقدیر نقاب علایق از جمال شما که نقاب امام حسن حق از قال
نیاید برین ظلم من کذب علی الله و کذب بالصدق ان الله ان ناک رمی الله تعالی عینه
که رسول الله فرمود که لا تزال اول الاله الی القوم لها ستین من العباد و حق اذ انزلوا بالهجره
کم نیاید ناقص من وینهم اذ اهلنا فهم دنیا هم فاذا قالوا عند ذاک قال الله قلی کذبتم

مشهور همگی عمر در حق اذت می آید دل سیه کرده و دیگر طاعت نفس شیطان بر میان جان
و لذات دنیای فانی نگردد مراد از را قبل خود ساخته و در ای هو اسبقه و خود کرد اندیشه خود را
بدین مابره مسلمان حقیقی ختم نماز روزه رسمی محزون کرد و بتقلید زور ساجات کند و لطف
امام حسن حق بفکاک رساند و حضرت صمدیت بر تبنه غافلان خطاب فرماید که
ان تیرکوان یقولن ما و هم لا یفتنون و لقد نسا الذین من قبلهم فعیل الله الذین صدقوا و یعلمون
اگر باین جبار عالم خطاب می فرماید که قسم یا سیکندر کج طاعت و جلال با که در میان کمان
برند که ایشان را بگذاریم بدین تعداد که میگویند که ما ما و انشان را بر یک امتحان نرسیم
که از خودیم انکنا نرا بشین زین بودند و هر گاه نیاریم بشین را نیز با صد تقیان ما و ما
حق را از کافران و سبیل جدا کردیم مسلمانان انکنا از شغل و جهان رسته باشد و از بر
افزیده است و لیس پاک و از ان پیدایش کونان کونان که باشد و را طاعت نیست خود
لقا آورده باشند مرد باید که در هفت آسمان زمین و در میان و انشان خیر خداوند غریب
بسی چیزش می نیاید و در هر وقت که باشد خداوند عز و جلال فراموش کند و تا خود را فراموش
اورا یاد نموانی و شنت چنان که یادت نیاید کرد یا کسی را با یکدیگر فراموش کرده باشی
فلست ذکره از لیسیت استه صعب یا دت کنیم که فی فراموشی جین خداوند را فر

عباد و یقین فرمود که بویست قول الاله الله ختم خدا تعالی را زنده کان نازی دارد ما از غفلت عرض
که ایشان بجای رسد که از زبان و تقمان دین یک نماند و هر شاد و فرح ایشان بسبب این
با تدریس در ان حالت چو کیمه لا اله الا الله را کوی نیز حضرت صمدیت حق جل و علا در جوانان
گود که دروغ میکوی در ایمان مادی نیستند زیرا که نور ایمان با او طلعت کرده و عرض هوای
جمع نشود و از نواف غیظ علم در الهام و صد تقیان خوشه و یکس از معلوم منت که ان
فرجات که انرا ایمان نام کرده اند شایسته قبولی حضرت است یا منقول است که حضرت عمر
برک که گاه دیدی بره که از افتاد و برکت و کفها بود که عمر ای برکت گاه بودی از وقت
علاص یا شمی منقول است که عطای علی مدین لاسره از خوف حق تعالی چهل سال در آسمان کر سبت
و طعام نخورد و هر گاه قطعی و یا بلای کفی رسید کفی کفان بر شوی من است ای کافر عطا بود
تا نقل از شوی او بر سندی احوال بنیاد و با یعیان با عدلت و بزرگی ایشان این است که
وستت الی چنان رتبه که اکابرین در باب یعیان همش بر مراد افاسر اوقات و کما
و ساعت موالطه نماید و او ان عمر را با انواع طاعت و صنایع عبادت سمع در او را
نرکیر و نفوس فریفته را در روحی هدایت و ریاضت که از ندر و با این همه سیلاب از دیده رسد
و خود را بدین درگاه از غامیان جانی گسترده اند و هوای پرستان منور و دیر زور کاران

نهم

موش کنی کرایه کنی و تو خود را بدست می آوری که خود او ترا سخت یعنی اول یا نمند و ما و کرد
او ترا خود کردی است ترا ز توئی تو کسی کی است که او را این است است این عزیز است از
سختانت با این دوست که همه دوست است از این فضل او نبی بدست ما را خود دوست است
که اینک او با کرد خداوند سبحان پدیدار گرامت کند و کمال الهی تعالی و از ذکر کمال
شیخ ذوالنون مصر قریب است که می گوید جوانی دیدم بسیار شکسته بود و هم خلق قریب
مشغول من در وی نگاه میکردم تا یکروز او کسیت گفت با خداوند یافتم اینها من می خواهم
تا نفس خود را قربان کنم از حضرت تو و تو را من به پذیر این ملکیت و به انکشتن سبب
بگوشا کرده و بشیاد چون نگاه کردم مرده بود پس چهار روز و روزی از غیب دیگر اندر
آن که اندر کج غیبت باشد چنان باشد که از زمانه خود اندر غیبت بود غیبتی از غیبتی اولی است
که از خانه خودی ضربان باشد در که ما بر بود و حضرتی اولی است که در این عالم
مرگت مشاهده را در همه جا مشاهده نمود ملک سبب آن بود و سبب را اندر حقیقت
تا از مشیت برایشان عقدا کرد و بعد از آن مشاهده شد که کون مراد ازین طبع
قریب الی الله از اهل عبادت مشاهده و دیدار است که در عالمی بنده در خلد و ملائکه که بود
گفت حق را عزوجل دیدم آن چه گفت دیدم عبارت از چشم سر کرد گفت گفت دیدم
از چشم سر کرد

بهر خلق

از چشم سر کرد سخن یا هر که با اندازه رو کار و وی گفت چون سرودم که در چشم ناخنده بر زبان
ار این عطار حیرت فرمود دست طاعت حج و در حضرت حال مال اهل بی هند و مال اهل
تو باطن خواهد بود توکل در دست و قبل طاعت و رضا هر که را قناعت است بی مال غنی است
قناعت من است با هر دنیا فقر است و قبل حال تو غنی است هر چند غنی تو شوق بیشتر و هر چند
غلب تریح کمتر راه در راه با شوق کوتاه کرده و راه کو تانی شوق در راه کرد که او را شوق است
سر اقامت با رسول برابر باشد به بیت سیر سالک در میمال راه سیر عاشق در دین
پس اگر کسی این را باشد شریعت است طاعت وی مال است و عیاشی است فرزند اول
باز او خاص تعوی است و در عالمی و کل سفری من غنی است و سفر خاص سیر است
که مقدم قدم رود آنکه بدک سفر کند لولون روز و از غیبت بصال رسد در کج غیبت
سوی حج و شیشقه کتن عازان سفران است که ایشان قیامت نامه را پیش سر
خود مثال کرده اند و حج از تیر ذکر قیامت است عام را و ناما حضرت و قیامت است
و خواص را قیامت عام است و دنیا غایب حضرت مخدوم منزه کسب سبزی عمارت
اندر روزی از او ایل علی خود حکایت میکردند که نسبت بر من انقدر غایب بود که
میخرا میدان زمانی زیر پای من در جنبش بود در راه رفتن عاجز می آمدم بیکبار و زوق هم

سپهان آن سلطان بنیان آن قدر عالمی اندک باراده او است و سبب نهایت بر تو
و خود در آن جا دیدم بدو لبها بی غیبت مشرف است تمسک است از حضرت خورشید
قدیر الی الله در راه ایل حال خود مثل تان کی است در میان روزی محاسبان تان را
دانست در قید آورده تانی معلوم شد که تان است شرفی تو می بود و بعد از آن
آمد تان را را با نموده پس ای عزیز از احسان او سبب تان از تان تان
که مردان بدو لبها بی غیبت مشرف کی است اندر تان تان تان در ولایت حصار
قبول حضرت خواجگه در زمانه سر مشرف بود تان هم جز فقر کرد در وقت
اراده فرمودند که معاف من حضرت رسول الهی بیخ و کله است بهین منیت
که معاف میان سلطان انبیا کرده بشید مرا تان تان فرموده اند که مرا نظر قبول و اراده
به حضرت خواجگه اولیا قدیر الی الله بوده و سبب تان سلطان حافظ او بهیال
عاشق بوده یکصد و سی سال عیاشی بود و معاف تان شیخ خود را سفر اهل بی بوده و
شیخ مذکور به معاشی بود بهیت شیخ سید معاشی ره ملا و طبع حضرت رسول الهی بوده
چند روزی که تان تان بوده بعد از آن رخسار شده متابعت تان که ای که اراده
ان تان تان تان به هندوستان آمده نظر قبول و اراده پذیرت حضرت مخدوم
حج انگر

حج کبری خود را در اینجا یا قمر کسی بعینت شرف ایشان می رسید مکن خود که خضره در دل او راه
یا در کار اهل سلوک می بود که حال سفر خرابی روی می داد که شوی غایب نماز را ما
تمام مستطیع می شد یعنی اربابان که در کار خود متوجه بودند در چهار مجال سلوک با تمام
وقتی که کفایت ارشاد و یا قمر بعضی مردم رجوع آوردند که با طریقه رسید که از حضرت رسول
امر شد و کسی را مشغول سازم حضرت مخدوم مشرف بر خضره فقیر شده بودند و قبیل
نیم روز چشم مرا بخوابی خواب نایده بود که پیغمبر که حضرت رسول الهی در خواب بشید آمد
با دستانان ما و طرف سرت و طرف پست تا بر دوازده سینه مردم برابر است و سبب تان
حضرت مخدوم بجانب دست راست آنحضرت بدو و سبب تان تان تان تان
بجانب فقیر دیده فرمودند که ما تان تان از آن حضرت نیز اجازه بر با هم از جلو خود داده اند
فقیر که شد در قدم بود آن حضرت بعد شوق نموده القات بسیار فرموده طعام بسیار
نموده اند فقیر امر شد که قیام طعامها تو میگرد با بمواق امر شریف تقیم طعامها مشغول شده
حال بود آنکه بوجب حدیث شریف سلطان تان تان تمام حاصل شده باشد و خلقی بر دهم
بیت خری شینه با هم روزان تان تان تان تان تان تان تان تان تان تان تان تان تان
قدس گاه و لسان شکر در معانیها و خای در کفمان آن حضرت بود در برابر مردم

شیخ قدس سره اردو مهم متولست مولود جا حدیث الخیرت خواجہ یحییٰ شہد مرتزب خواجہ
عبیدالاحرار قدس سره رسیده اندلخبر فرخ صحبت کما رفقتہ فرمود کہ نسبت شیخ قدس سره
زادہ آن قدر غالب بود کہ گویا مثل کفر داریا که نفس خود در کس مر آن همه فرود رفت این قدر زاده
رسانیدہ اند کہ بگوید جا آمدہ بود بدین منی خود و اثبات میگردم هر چه دیدند از خود دیدند متوجه
ان خواجہ علامه ادریس طهارت را که در آخر عمر خود مبارک نمود وصیت کرده اند کہ نسبت باین کبیر شکر
نمی خود و اثبات دیگری کند حضرت شاه نقشبند قدس سره فرمودہ اند کہ اگر چه نماز روزہ سبب
حق است لیکن نزدی مانی وجود اقرب طریق است این نیز فرمودہ اند کہ در عبادت طلبه خود
و در بصیرت تلف وجود و باقی است هیچ عمل نمی دہد در شرح توفیق آورده اند کہ کون بود
نشا پوری رتبه را رسیده عبیدالاحرار قدس سره ادرت اصحاب و را و دیگر کیش و استاد
متظر اشاره و حکم اولی است یا بعضی است ہی کما اول الصلوات بعضی است اب و اول
ابا القاسم و لکن جس لادبی فی لہی ہر عنوان آدی الباطل حضرت خواجہ خدا کاہ با ابا القاسم
در آخر کتابت خود حضرت عبیدالاحرار قدس سره نوشتہ اند کہ نفس یا مانی وجود بود
موجود و باقی است روزہ کان امداد اول بود و علم تقیر رسید حضرت عبیدالاحرار قدس سره
اولی رتبه تا در کمال وقتہ اندلخبر از ان از اول خود حضرت شیخ عبدالاحد قدس سره
برتر

شیخ قدس سره اردو
عبیدالاحرار قدس سره

حقیقتاً اندر فرمودہ اندلخبر از ان بارہ مرتین بر ما رسیده و در کمال فروری شرف صحبت
حضرت خواجہ خدا کاہ خواجہ باقی لہد شرف شدہ اند و احیاً طریقت نقشبندیہ نمودہ اند اما نسبت
فی طریق القادر بر من ہذا طریق از سبب فرقتہ القادر بوجوب الصدقہ و لقب تالی من
ملاذ القربا شاہ کبند و ہوس مدیہ قزوۃ الاکل شاہ کمال و ہوس شہر شاہ فہل و ہوس شہر
کرم خان و ہوس شیخ قطب العالم شمس الدین العارف و ہوس شیخ قطب العالم السید کرم
ابن سید الوہب و ہوس شیخ قطب العالم شمس الدین العارف و ہوس شیخ قطب العالم سید علی
شمس شیخ قطب العالم السید ہا و الدین و ہوس شیخ قطب العالم السید عبدالوہاب و ہوس
شیخ قطب العالم السید شرف الدین قال و ہوس شیخ سید اسادات انا و عبدالرحمن
و ہوس شیخ قطب العالم المحجوب السید اعوان الثقلین الامیر السید محی الدین خدساہ عبدالقادر
میلانی و ہوس نایب و شیخ قطب العالم السید اسادات انا و خد صالح و ہوس شیخ سید
پہلی دوست و ہوس شیخ سید عبید اللہ و ہوس شیخ قطب العالم السید امیرا الزاہد و ہوس
شیخ قطب العالم السید داؤد المورث و ہوس شیخ و امیر القطب شاہ موسی الخوان سوس
اشاہ عبدالصغیر و ہوس امیر السید اسادات جامع الکرکات الحی المشنی و ہوس امیر السید
قدوہ المتیقن الامام حسن بنی الدعا عنہ و ہوس امیر السید امیر السید امیر السید امیر السید

المبیل الشاہ فصل سوم در ذکر صلوات متعلقان شرط صحت صلوات طہارت است کہ کی طہارت
نماز حاصل است خواجہ عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودہ متعلقان صلوات طہارت یعنی در
پاک کردن اعضا و اندام است از نجاست یا کجا کجا لیل نیز از نجاست عنہا است اما در
دویم پاک کردن درون است از خصال ذمیم چون عیس و حسد و کبر و بخل و اینچہ بعضی از
ازین خصال نام طہارت دہی و نحو تو کامل کرد و آن کاہ صلوات ترا حضرت جلال کبیر
قال علیہ السلام لا یقبل اللہ الصلوٰۃ الا بالوضوء الکامل و شہی رتبه از سرفرمودہ اند الوضوء
افضل من الصلوٰۃ اتصال فمن لا یفعل متقبل و کثر آن است کہ اگر انفصال را مسو بہ
نشد ہرگز حال بی معنی وقت در نماز ترا شاہد نکردد چاک حضرت رسالت نیاہ صلی علیہ
را در صحیح برود رسیده انجا کہ عقل نرسد ما رسد اتقانی عیب و از پرورد ہا لاریہ ندای مدکہ
یا حبیب یعنی توقف کن ای حبیب من **نفسم** آمدند ای چون از درون زیرون فی حبیب
رست نی نیس نا کاہ نماز را حضرت رسالت نیاہ صلی علیہ وسلم گفت چہ اوقف کن
و کر رسید کہ ان اللہ تعالی یصلی علی افعال الایسلام و صلوات یارب یعنی کفایت نماز
خدا و من ندای در رسید کہ یا حبیب ان صلواتی انما لانی تم شغلک تنایک یا چون
توقف شہد خاطر ان مبارک کران شد چنان کہ در نماز کرد و دست کہ در مقام صلوات

و عبیدالاسید اننا فاطمہ الزہراء و ہوس امیر حضرت سید المرسلین و خاتم نبیین و شفیع
الربانی احمد بن محمد صلی علیہ و آلہ و صحابہ جمیعان و اما المنتساب فی طریقہ اہلبیت
ہذا طریق السبب بقدرہ اثبتہ کما لکن الامیر السید اعوان شہد و الدرہ العارفہ لہ شیخ
عبدالاحد و ہوس شیخ کمال الدین و ہوس شیخ و الدرہ الوہل شیخ عبدالقدوس القزوی
انصافی ندہا و سبب و ہوس شیخ محمد عارف و ہوس شیخ احمد بلقین و ہوس شیخ جلال الدین
عزیزی شیخ شمس الدین ترکک و ہوس شیخ علاء الدین عباس الحداد صابر و ہوس کمال اولیاء
خدیجاتی و الدین مسعود امشہر کبیر و ہوس قدوہ الوہلین خواجہ قطب الدین اختیارا لا
اکا کی الدہلی و ہوس زبدرہ العارفان قدوہ اسالکین الوہلین خواجہ عیاض الدین شجر
الچشتی الامیر و ہوس شیخ عثمان اہارونی و ہوس شیخ حاجی ترفیف الدین فی و ہوس شیخ
ایضتی و ہوس شیخ ابی ویسف الچشتی و ہوس شیخ ابی محمد ایضتی و ہوس شیخ ابی اسحاق اشاہ و
عزیزی و ہوس شیخ علی الموزنی و ہوس شیخ ہیرو البر و ہوس شیخ خدیفہ امزشی و ہوس شیخ سلطان
و ہوس شیخ جمال الدین فیصل بن عیاض و ہوس شیخ عبدالواحد زید و ہوس امام التماکان
قدس شہد روح و ہوس امیر المؤمنین سیدنا مولانا علی المرتضی شہد تعالی منہ و ہوس سید
قدوس شہد صلی علیہ وسلم و شراطیہ ہر و سماع در فصل پنجم ذکر خواجہ ابو و الوہب

الابیر

چون برود دست اگر ساحتی توقف میفرماید معلوم نماید برست که خاطر جلوه می نمود بعد
سنت و غدر بر بر زبان است که غدر با در میان می از حضرت سید کونین و کسری شین ما
ورا الدارین در مقام مطلوب بود که سبحان الله اسرای پس مطلوب را ندای توقف چه آید
غدر با بود در بر معانی محراب میگردید که حضرت عزت چه غدر با در میان آورده است که غدر از غدر
عزت را شرح و بیان نماید او را رسیده شوروی در عالم غدر از نور علی علیه السلام فرموده
الانبياء الصالحين في حوزة موت شعوري و مضموني و هو اعلم على السلام فرمود الموسوي الكاظمي و در
ديگر فرمود است اولياد الله لا يؤمنون برس تقربعت خود راه می رود این یک نیز می رسد آن
ای نیز یقینت صلوات الله علیهم انکون سرزند شنبه اولیاد هر چه بود آنکه منیت چه آید و منیت نیز
صلوات شرط است نماز و حق درست کرده که منیت درست شود فال علیه السلام اما الاعمال بالنيات و
سبیل سبیل میگردانند نور و نور میگردانند که در وقت منیت آن است که
النون نیشاره الی الموت و عرف الحیاء نهاره ای بر بند و عرف انما اثاره الی الذمات بهت فان اینت
سبیل روح فروغ روح و جنت و بندهم پس بر عهدا موقوف بر منیت است و منیت از عالم کسب باشد از
عالم عطای و منعت که می باشد از نگاه بود که منیت را بر خباز صحرایی نماز کند که در وقت منیت را ساقم
این چنین منیت در نماز با نماز باشد که بر نفس است چون منیر که بر نماز یعنی بنده که بر نماز
در وی باشد شوق بوقت و در نماز سلطان در و صبح نماز یعنی حق ماند و قلم جاری می شود
پس صلوات الله علیهم انکون سرزند شنبه اولیاد هر چه بود آنکه منیت چه آید و منیت نیز

نماز

و غیره

و حق با بنده را که بر کویام بنده سبقت بد مذکور با جبارت مذکور باشد بخاطر این که هر یک که صفا
دارد و شتقاق صلواته از صلوات و صلوات آن باشد که مساجات و سخن گفتن بنده با خداوند
نغمه عشق تو ز منم محقر تا منیت در در ترا سخن عالی منیت **هر چند که در خلق جهان کرم**
سودا تو را هیچ می عالی منیت **باید از نماز کن زکوة است زکوة الی تحقیق زکوة خیر**
باید و او چنان که زکوة مال اولیاد و مال و حبیب و یمنان بر اولیا و حبیب یار اولیاد علم مشرب که خواب
علیه السلام فرموده است **لا کسر النغم من اهل علم اعلم موثر یعنی منیت که نافع تر از کسب علم مشرب است**
علم مشرب کسب و زرقا و لیا ا کرده که من زرقا نماز تا حتما از حق من این مشرب است و در کسب علم
آن است که تو ابراهیم الدین و در سارو و گفت **القوم الغیبی من رویه ما دون سید محمد**
قدس سرار و فرمود که **معمود الرویه** بنده و اخطو و الرویه الی ما حج منمو نه کار هر کس باشد در راجع
ز سبب می باشد شرف من در راجع حقیقی جان ل باید نشان این روح حقیقی که سستی را مسلم است که اولیاد
جان بر خیزد من است طالع الیه سیلا ما تو صادق سبقت شتاق که طوره و در کسب شتاق عمل بخار
بود آن که که کلام دوست شتاق و شتاقان شک و انما السجد لله سجده فله من سجد
ای غیر مجال کجاست که جامعان می بنده جان کجاست که در شتاق اولیا طاهر است
العبودیه زیبا شده در حشر حاضر شود بر اشتقاق ترا ایران خود چو طالب در مقام

کرم خدای

و محبوب آید تمام حروف روح او را کشف کرد و او در مقام خوار علیه السلام رسیده باشد
که حال علیه السلام انی اعرفا جلا من امتی فی لیلته المعراج معاظم مقامی عند الله تعالی می
در قلب تو هم علم الیقین در بحر علی یقین بنوا می فرورد و جوهر حق الیقین را بدست آورد
الله تعالی مجال محبوبت را بگشاید و خواهد کرد **بیت** ای من در کوی جهان ایتم کسری خیز یا
جان ایتم چون در اقامت دم بنیدار تقاضا در تقاضای پریشان ایتم چون فرود زخم بر
نماز در رفتار در می خزان ایتم تا نیدار گران در باری در ق بود و سوار گران ایتم
مقصود آنکه جوهر حق الیقین را که بدست آری و خواهد بود قلب در مقام روح تو آید بعد
در عالم منامی را استراق یا بدنی بودیت درین مقام منامی ری پی من امر خواجه کشف هرگاه
روح رسمی بعد هر صفتی از صفات تو بر تو عود کند یعنی روح ترا هشا در هر صورت است هر
بیشکل آن همه ترا نمودار خواهد شد هرگاه مشاهده کنی نیدار که خود دست اما و نیا شد
باشد عبت پر تو ای مجلس و بیت گرفت بر در خاک **کرد و از هر ذره پیل صند نهرا انقا**
صورت مذکوره را شرح کردن شریعت چه است اینها هر نماز اند قلب نماز که انشا الله تعالی
انگاه دانند که در بارگاه کلام نقره چه تلبهاست زیرا که کار دل و ادب بر طلب دلی با کرد
کجایی ای پاسی با کس شی در کوی دل زانکه در و اند در بهلول **دل مقام خلق شتاق**
کرم خدای

کز خدا جوی خدا انگاه بود چنانکه حضرت مجدد قدس سره فرموده اند که او سبب
 میبوست قلب و لیا ادر نیز چون فریده است و الا چون در عالم چون چنانکه پیش بود
 قیاسی که در در راه رسید در فصل اول از باب دوم و بیست و نهم است اول آنجا بنده
 ای طالب صاف شمر بران مشغله ای دل در سبب الی لقی لفرشته که آن شه قالی لا میفرای میورم
 و لا الی الله العاکم و لکن نظیرا قلوبک و او الی که چون دل نظرگاه خدا شده بعد چون قالی تو نیز
 دل تو اهد شد پس قالی تو نیز سنظر الی خواهد گشت چه در آنم که اهل نوا هر ازین کلمات چه میفرم
 کرد و اگر سر ندرد آنند و اگر سر ندرتوش بنده گشته در که او دها ساکنان را بر خ مو هملست
 الی و در عالم ای خود گردانند و لبا یی را در عالم دور ولایت و دو انکشت کی ممال و کما
 الاین دو مقام سکون و ایشانت حضرت پی می شد معید و سلم این نادر فری بود
 لاتبو الیج فانه من نفس الرحمن انکه بخیر که دلبای مجویان رای کرده اند ان رحمانیت رحمان
 الرحمن علی العرش است حضرت رحمان بل خوش بکلی می شود هر را روش شدی که قلب الیوس
 تعالی بر مقام است محبوب مرا کشت نشین بر زمین مگذار درون هر که مدار و سرین
 ای عزیزین روح را که بر تر از عرض است کون مکان در رحمت اوست روحی قدسی خوانند و در
 دیگر را اطباء و حکما یکی را جویا و فرکت خوانند و در علم را روحا خوانند و با قالی ایزا
 فخر

اضافت کنند این روح روحی را نسبت با قالی دو وجه باشد و اول آن است که
 برای که ما وی حقیقت او می باشد اما ان را در حال باشد و در حال متصرف باشد و در حال
 نباشد ای عزیز چون جان در تن قالی با حیواته خوانند و انقطع تصرف در قالی است
 خوانند و باز در آن آن تصرفات احیاء و نبوت خوانند و انقطع و نبوت جزای
 اگر جزوی باشد و تم خوانند و اگر کلی باشد بود مرک خوانند و باز در اول مع جمین اگر جز
 باشد نبوت قیامت خوانند و هو الی یومئذ اللیل و النهار جزئی دانی هم میفکرند این
 جزئی در ایی هم جنبه ای قدس سره در کجا امضا در سخن از هر کفر که تا یک دنیا در
 سر را به نباشد چون که حضرت رسول له در خدمت دنیا جزین حدیث آورد است کمال
 قالی قل مع الدینا قلیل یسبح بن قلیل است ترک قلیل به نباشد با بل نوا هر مرده اند و در
 و هیچ نمیکنند که در کمال جانیا حضرت عت بل قدرت تمام کرده و اذ اقرات القرآن علیها
 و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة مما اسطوا الی انزلت لقیس ان غیر نهایت کار سالت
 و اهل نوا هر مشرکان نهایت کار سالت ان نرسین انجوا بند سلیمان شریعت میان
 طریقتی و مطیعان طریقت میان حقیقت که حسنات الابرار سیات المبرین
 سیادت المبرین سیادت العاشقین و حسنات العاشقین سیادت المصلین

و شیخ داود شیری قدس سره در بعضی کتب خود آورده است که قلب عالم در هر زمان
 یک باشد و جوید خودات از اهل دنیا و آخرت یعنی عقل و علم و جوید قلب عالم تمام
 و قلب عالم را فیض ارض تعالی و هبط باشد و قلب عالم را قطب مدار نیز گویند یعنی
 موجودات سفلی و علوی برکت و جوید است و این قطب مدار را در و وزیر بنده می
 رسد او نام او عبد الملک است و یکی بر سبب او باشد نام او عبد البرکت است از
 مدار فیض می گیرد و بر اهل علو افاضت نماید و این وزیر و جوید که در جوید است عبد البرکت است
 از دل قطب مدار فیض می گیرد و بر اهل سفلی افاضت نماید و چون قطب مدار از دنیا نکالند
 رود این عبد الملک که وزیر می بین است تمام مقام قطب مدار شود و اسم قطب مدار
 قطبیت می رسد نام او عبد الهدی باشد یعنی در سبب ما نوا هر این او را عبد الهی خوانند که نام
 او در باشد وزیر دست جیب که عبد البرکت است بجای عبد الملک رسانند و ابد از ابد
 که بر قلب ابر فیض است او را بجای عبد البرکت رسانند پس عبد الملک قطب شود و عبد البرکت
 عبد الملک و ابدال نکود در فل عبد البرکت در درجه ایان تا در قیامت با مانده و از در قطب
 که در اقالیم می باشد هفت قطب در هفت اقلیم است در هر اقلیم قطبی پنج اقطاب
 در ولایت می باشد نه اقطاب و ولایت گویند اقطاب اقالیم را قطب اقالیم گویند
 لریض

که فیض اقطاب اقالیم بر اقطاب ولایت و ارد است و فیض اقطاب ولایت بر
 و ارد است و فیض قطب مدار را اقطاب اقالیم و ارد است هر برین و فیض بر اقطاب اقالیم
 قیامت در قوت انقلاب شیخ ابوطالب می آورده اند که هر از اقطاب سبب است حضرت
 رضی از حضرت و در اقطاب و ابدان است یا در کمرش ای خاتم محمدین اند و در کمرش است
 او تا در سینه و پنجه پنج تن اند هر که ای در زمین کی دنیا اند علیهم السلام اول مقام عبادت عباد
 که ناسوت است چون در پیش ارس عاده برستی مگر به عالم مقام و شکتان که عالم ملکوت است رسد
 عباده با مخلص رسد و چون با مخلص رسد از عبادت پرستی مخلص با بدعه همه از مخلص در مقام جبروت
 جبروت کشف و کرامات اخبار افکاک و ملائکه اناعوش و کرس می و ارا ما مش کرد و استقام
 جبروت خوانند بعد از این امرین تمام بر شکر در مقام لا هوت که فرود آید است و فرود آید
 و حدود کرد و عمل ابدام اقلی و شهور باشد تمام ناسوت عمل کردن شجرت است یعنی حضرت سا
 و عالم ملکوت عمل برقیست یعنی قلب حضرت رسالت و مقام جبروت عمل کردن حقیقت است یعنی
 حضرت معلم و مقام لا هوت مشاهده سر حضرت معبود که معبودی نمی بی شاکت و افراد را نیز از
 حضرت همین معلوم است قطب مدار را اقلیم است و طایفه افراد اقلیم ذات است چون کاسه
 صفت جلال و جمال پرورش و هند و جلال و اجمال و اجمال و اجمال باشد در سبب کوفت رجا بود و

خوف بود و در عین آن زبانی که منصفت جلال کرد و منصفت جمال تو اندو بود نمود آن نظر سلطان مانی
ابو نیر قویس الی سر بر مریدان بر تراس لطف تو بر سره نظر جمال بود بر حسب لطف ذات و این مرید
به صفت جمال پرورش یافته بود که هر دو صفت پرورش یافته بود و او را تو کشیش نظر سلطان
بودی وجود شریف او متلاشی گشتی و این صفتی که از پرورش هر دو صفت جلال و جمال است
بود که بر حقیقت محبت و دیگر از علامات رسیدن بحقیقت محبت است و اسالی که بود که محبت
بمقابل محبوب همچو اعزاز و ادلال لطف و نرسد زنی سالک کیسان شود از اولیاد بسیار شده است
که مرده راز نده کرد اینده اندام روی اصل محقق زنده کرد و اینده بحیثیت شریف ترست زنده
بحیثیت حسیه و منظر حیای بقی شدن بغیر ترست در غرض حق بیت چون ولی را هست قدرت از
تر حسیه با کرد اندر راه و نیز اصل حق گفته اند اولیاد دور وقت ظهور مثل صفت سیمو الترتیب
یعنی آن مرتبه زنده کرد اینین سال را به واسطه روحانیت حضرت عیسی علیه السلام باشد سلطان
ابو نیر قویس مرید در قمر مبارک و سزده شتر از شتر کنان بود ستالم و ستار گشت اهد بل او
رسید که در آن مرید در دم زود میدوید زنده گشت در آن حالت شیخ صوفی استرب بود که گفته اند
کمال اولیاد را یعنی تمام است از روحانیت حقیقت که صفات ذاتی و نظریه سلیمان منیت است
که بر طهارت فطرت اند و از لطافت طبیعت و از صفات برتر که تکرار کننده آن فطرت است خلوص
اندک

نیز

اندام کمال موقر و کمال ادب اقتضای آن کند که آن ولی محبوب اراده خود را تابع ارادت حق
کرد اند و اراده حق را تابع اراده خود نزد و شیت ماسر که آن حضرت میقت را شاید در
از وی ظهور کند بی اختیار باشد عالم عارف آری بی شیخ احمد غزالی قده مرده است که از تصاویر
آرامگاه مرقدیه هزار مقام است و از مقام آقام مقام موقر است و مقام هزار مقام است و از مقام
آرامگاه استر اسرار مکاشفات هم مقام هزار مقام است و از مقام مکاشفات آقام مقام شهادت
هم مقام هزار مقام است و از مقام شهادت آقام مقام توحید هم مقام هزار مقام است
و در هر جایی هم مقام شکر کمال است و در هر لباسی هم مقام شکر است که در لطف لایزال با عیسی
گوید در شرح توفیق در باب محبت آورده اند که محبت را هم مقام هزار مقام است که در مقام
و تفسیر موانعت بر سر است که در محبت است که حکم دوست را مخالف با او قوت
کسی را صدق انقیاد کمترین منت صدق انقیاد پرین که باشد و ترجمه عارف آورده است
عبادت از نهایت سیرا به توفیق و عبادت است از عبادت بی فی الاغراض و سیرا
سجده و تهنیتی که در کعبه و در لایق صدق کعبه که قطع کند و سر بطه عرضی که تحقیق شود زنده
بعد از نشانی سلفی از عالم تهاف با و صفا اهل و خلقی را بی سر نماید و مختلف اقوال ایشان را
تقریب قنار و بقا است نسبت با اختلاف احوال سالیان هر کسی را زود بهم مطلع حال او چو

گفته اند مراد از انفا انفا محبت است و از انفا انفا انفا است و این معنی از لوازم تو است
و بعضی گفته اند انفا زوال حظوظ دنیا و شست و بقا بقا رعایت و از خفت و این معنی از مقام
زهد است و بعضی گفته اند انفا از انفا انفا و انفا است و بقا بقا طلب حق است
و این معنی از مقام صدق و محبت است و بعضی گفته اند انفا غیب است از شیب و بقا بقا حضور
یا حق سجده است و این معنی حق سکر است و شیخ زکریا انشا الله تعالی بنام محمد سرور شهر در
قده در عوارف فرموده اند که بزه الاشارة فيها معنی انفا این وجهی که انفا مطلق است
امرا حق سجده علی العیض تغلب کون حق سجده علی کون العیض شیخ ابو نیر قویس فرموده اند و اندر
عروبل بنده که کند که اگر دنیا و آخرت طرفه العیان است محبت که در مرتبه تو نیست
مریدان را بدو ام مشا بده بی وردی به محبتان زنده دارد و لا محاله چون کاشف محبت کرد
مترو نشو و الطیبه محبت کیم در تحقیق محبت قدر یکجا بود و عتاب محبت و دوستی در
تحقیق دوستی نه دوست از دوست چیزی طلبند و نه دوست فرما دوست فاعل کند
گفته اند گفته اند سید الطایفه است که قطع القارین و وصل الصوفی ان سران معنی از حضرت
قده سوال کرده اند که قاری کدام است و صوفی کیم است فرموده اند که قاری با سر مشمول است
عسما اولیاد اولیاد است به شهود نماید و لایم انیا قبول الکلیفه اثبات فرماید
الحکم

کبیر شرح این می شود و فصل چهارم در بیان حقیقت پروردگاری و شریک الطی ان بیان
را در عبادت منت از صحبت پروردگاری گفته باشد و منازک شریعت و طریقت بریده بوده
و جام اسرار حقیقت را حسیه باشد در دهن صاحب دولت و او زنده با و توفیق
نسانی و شیطانی از اعمالی و در حیا لوطی در او نیندازد و کند زکی که خدمت با او
را جز سقران یا دشمنانند و اندو قاتی اسرار راه حضرت مهدی عجلت قدره را جز در
اطلاع نیاید هر که طلب قرب سلطان کند تا در حمایت کیم این سقران باشد زود بر او
هم چنین هر که طلب رفقا و محبت حضرت مهدی عجلت قدره کند دوست در دست
دولت را بین وحدت ترند مقصد هرگز رسد صفت مستحق چون بر شریعت قائم است
تالیش را میل طاعت در ایام است حال پیغمبران کمال است فاستقم بود پیش طلب از و کلام
چون از رعایت از بی یار مرید مقبول کرد او مرید مقبول را حضرت پروردگار عجلت قدره
به صحبت پروردگار کطا هر آن بر بعد و مشورت است باشد باطن او بحقیقت
و کمال پرست و دیده عجب در یار بر کند بود و دستک قناعت در دهن حرم مخند بود
یعنی طاهران بر بر جاده شریعت تا ادیب یافته و سر او در عالم حقیقت بر سیما بر
توحید مروج کشته باشد تا در هر لطف هم لطایف در مریض دل مرید مقبول میکار در هر روز

هر روز آن خم را رانند تا باوقای آداب برستفیه حقایق سیراب کی کرد اند تا بوی خوش
رعایت و قبول نصیحت و لغایت حضرت صمدت قدرت در بر مقبول عمل
و افعال برضیه و رایجین و آراوه غیبی در تبیان دل برید و میدان کرد و باطن برید را باطن
صغوت و اسرار صفت منور و صفا کرد و اندلس این یک روز آن برید مقبول است و بر
دولت و مدبر آن است که او در پیش او جا بل باید و خود در دامن آن چهل طغی که ظهور
در صفت حیوانی تقلید است اسمی و عبادت رسمی بند برندان مرید آفرید و دستود
با طلاله حق مسدود کرد و اند و خار بدعت و ضلالت در راه آن خیاره مرید بند و هر
نظم حساست و خوابت در صحن لال و سجاد و باطن اورا ملوث می کرد و اندلس نظر در حال
سیران زمانه باید کرد که چگونه با امش ما طین پس موصوفت است و هم تغییر را بر خود
کرده اند و درین خود را بصورت اهل عقین ظاهر کرده و شعرا ایشان زندق و بار و او
صمیمت آن بخت و بی غماری و مسابقتان قباحت و بی حیا و اسرار غیبی
تفرقه و مجامعت متعاقبت بصیقل جوام و کدای و صبح از جهال عام و آن موجود بی غیبی کلا
نظام در بی هوایستی که در نوم را طریقت نام کرده اند از حقایق احکام دین اسلام حقایق
بیکانه شده اند و در کار خود را در دامن ای صفت بر سر زنده و هلاک ابدی و
شعوت

در این کتاب
مقاله و خبر که در
مختصر این کتاب
مختصر این کتاب
مختصر این کتاب

شقاوت سردی که شکر شندای عزیز تره ایمان و فلاح توبه سلام است و حقیقت سلام
استنلال فرمان بود اما فطرت نفس را بر فرمان است و فرمان و تهن نفس سر هر کفر با است
و موافقت نفس سر هر محبت با است و موافقت نفس سر هر طاعت با است و نیابار از انوار
حق است و سرایه این فرست پس در بار دنیا فطنتا و اند و قیمت جوهر عمارت فانی است
که بوزلیق است و اند و بعین ابقین شامه کرده اند هر که اینها کسب عبادت کرد و انجا و شقا
و هر حجب که اینها خلعت نوه که عمل استی کا بنیاد یعنی اسرائیل نیستیده و جوهر جام احمد
نوشیده انجا او منور است هر که انجا دیده و دل کجای فرمان روشن کند انجا که کور است
کان فی نوره العی فی الاخرة اهل بیت هر که دوش دیده میان یافت توبه او محرم دیدار است
من مکاتب حضرت مجرب و لفت شامه بدان که طالب را باید که روی دل خود را بر هیچ صاحب
کرده اند و متوجه بر خود سازد و با وجود پیر بی ادن او فلاح او کار پرورد و در حضور او
بغیر از القات نماید بکفایت خود متوجه او نیستند حتی که بزرگش نشویند و مکران که او
و غیر از نماز فریق و سنت در حضور او او کمند نقل کرده اند که از سلطان ایوبت در پیش
بیش او استاده بود الفاکا در آن اثنا آن وزیر القاب کاتب جان خود کرده بود بنده آن
بدست خود رسد می ساخت در حال پادشاه را نظربان وزیر آقا و دید که بغیر او

تجارت

زبان غایت گفت این راه هم نمی تو اتم کرد که تو در سرین باشی و در حضور من به بند
جامه خود القات نمای باید اندیش که هر که و سائل و نیا در سیر رعایت او است و حقیقت
در کار است و سائل و قبول است برابر چه اتم و اکل رعایت این ادب لازم خواهد بود
و نه اما لکن در چاره است که سایه او بر بدن مبارک پیر و یا بر جامه پیر سایه پیر او شد
و بر مسلامی او پانته و در متوجهی همارت کند و لطیف و فاضل تمام کند و در حضور
ادب بخورد و طعام تناول نماید و بکسی سخن نگوید مگر توبه احد کرده و در رعایت کبای او
دست پادار کند و بزاق دهان با عجب نفیته هر چه از بر صادر شود آن نوار اند
اگر چه بطلب بر عوایب نماید پیر پیر او میکند را الهام کند و باذن کار میکند برین قدر
کنعایش نباشد و اگر چه در بعضی مورد در الهامش خطا راه یا بد خطا الهامی در کار خطا
اجتهادی است علامت و اعتراض بران مجزمنت و ایقاعی این را مقبول است
شده است در نظر محب هر چه از محبوب مادمی شود و محبوب نماید پس اعتراض را
نباشد در کلی و جزو اقتدای بر کند در خوردن و پوشیدن و چه در تحقیق و طاعت کردن
نماز را بطرز او او باید کرد و وقف را از فعل او اخذ باید کرد از آنکه در سر انکار است
فایده است از سیر بوسه شامه و تامل در راه و هیچ اعتراض غیر از همان نیست
و بی سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین است اما عیب نیست انجا که اسمی برده و در
از طریقت

در طلب خارق و کرامات کند از پیر خود که به آن طلب بطریق خواطر و وساوس باشد
هیچ شنده که موس از پیر خود بطلب کرده باشد متوجه طلبان کفاند و اهل کارند
مخبرات از پیر و نفس است بری منبت بی دل برود است موجب ایمان
باشد مخبرات بوی منبت کند جذب است اگر کشنده در خواطر بد شود و آن بوقت
عرض کند و اگر صل نود تقصیر بر خود نهد و هیچ منتقصت را کاتب بر عباد سازد و او
که رو به در از پیر نهان ندارد و بعبه و قایل از طلب کند و بعبه که بر طلب مشکف شود
نیز عرض نماید و عوایب و خطا را از خود بکشف خود اعتماد کند که حق با اهل در
متمتع است و عوایب با خطا مختلط و بی ضرورت بی ادن از بدلتود که غیر او را بر وی کرد
ارادت است و او از خود را بر او از او بلند کند و سخن بلند گوید که سودا و دست و هر
فیض و فتوح که برسد آن را توسط پیر تصور نماید و اگر در واقع میکند فیض از شیخ دیگر
با و رسیده است از این نیز از پیر و اند و بدان که چون بر جامع و قیومین است فیض خاص از
مناسب است علاوه خاص که ملامت کمال شیخی از شیخ که صورت افانند از او طاهر شده
بر پیر رسیده است و لطیف از لطیف پیر که مناسب آن فیض خاص دارد بصورت بی
شیخ طاهر شده است بواسطه آنجا که پیر آن لطیف را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض

والله ان متعلقه عظیم است حق سبحانه از ذلت قدم نگاه دارد و بر اعتقاد و محبت
ست یقیم دارد بحسب سید الشهدا علیه السلام و تسلیات و باجماع الطریق کما
مثل شهرت که هیچ بی ادب بخوار نسند و اگر بیدر رعایت بعضی از ادب خود را
مقتدر اندر داد و آنرا قبیحی خود را بخوار نسند که از بی تقصیر بر او برزیده
کافی نبیند و اگر کسی هم تو اندازد برده برای مغفور است و اما از اعتراف بتقصیر با حیا
و اگر عیاذ الله سبحانه رعایت ادب نکند و مقصد از آن بکاست این بزرگوار را فرود
مبت هر که روی به جهود نشد و دیدن روی خود نشد آری مریدیکه است
توجه بر مرتبه فنا و تقابل بر سه راه الهام و طریقی و سببی بر خط هر شود و بر آنرا مسلط در
اکوای و دهر از امر میرسد که در بعضی امور الهام بر خلاف کند و معنی الهام خود
اگر چند بر خلاف آن تحقق بود چه آن مرید در وقت از تلبیة تعلیم بر او تعلیم در حق و
خطاست نمی بینی که اصحاب پیغمبر در امور اجتهاد و دیو حکام غیر از زبان سرور خلاف کرده
در بعضی اوقات جواب طاهر کجاست که لایق می آید در راه الهام
که خلاف با بر میرسد از رسیدن مرتبه کمال و نور است که از سوی ادب میرسد اما لایق
بیان ادب است و اگر نه اصحاب رضوان شدند معلم جمعی که کمال در دنیا و دنیا
غیر از تعلیم

غیر از تعلیم امر دیگری که در دنیا بود و بنف را بعد از رسیدن مرتبه اجتهاد و تعلیم بی خطره
خطاست در صواب در متابعت رنی خود است و نه رانی روحی در اول شهرت است از
امام ابو یوسف در نماز است ایضا در فی مسئله خلق القرآن ستمه اشهرت شده
کتمیل مناعت تلاحق الحکام است اگر بر یک فکر مانند ناید فی حدیثی که در زمان
پسویه بوده امروز با اختلاف از ادعای الطارده چندین کمال بیا کرده است اما چون با
او نباده است فضل و دست الفضل است تقدیر لیکر کمال آنها مثل استی کتمیل اسطر لایق و بهم
آخر هم حدیث نبوی علیه السلام و استیانت تمسب لریق شته بعد از این بدان گفته اند
یحیی و لمیت احیا و امانت از روز آخر شیت مراد از احیا احیا روح است نه جسمی و لمیت
از امانت امانت روح است نه جسمی مراد از احیا احوال و موت فنا و قیامت که تعالی و لا
و کمال یارساند و شیخ متقدمه ابان شد سبحانه متکفلین دو امر است شیخ را ازین حیا و
چاره باشد پس شیخی لمیت یحیی و لغنی است احیا و امانت جسمی را منبشخ کما شیت
شیخ متقدمه حکم کبریا دارد و هر کس با او مشابست است در کمال حسن خفاک در عقیده و سبب
و لغنی خود را از روی شیتان نماید و تارق و کرامت لایق اجزای بدن است مریدان
معنوی خود بیکر دهند و آنرا باین بزرگواران نسبت ندارد و از دولت کمال شایسته فرود

کرد رخاه اندر آنکه از قرب خدا دور او در اندازند و کسی بخوابد که از دور سوسه نشین طیار دور باشد
نخست موعظت بر صحبت این حرف است که از صاحب سبب سبب است که از صاحب سبب سبب است
اند که ششانی ایشان با شت کما و فطرت می شود و چنانکه کسی از شریکی که از صحبت شوم
می باید گرفت بیت را همچنان بگیر چون عنه اگر گشت صحبت است جمعی که با کرامت
دیگر آن است که در او مضمون بود و لازم کرد بموجب حدیث نبوی صلوات علی الوهاب
و ضو رفیق حدیث است مؤمنان را چنانکه کسی در مقابل او سخن گوید که تیغ و نیزه و تیر و
کار میکند در سخن او ای که بر آن لله یکب الوهابین و یکب لمتهمین یعنی حضرت حق سبحان و تعالی
سیف بایک دست میدارم سینه که او با تو و با طهارت چون طهارت بنده مؤمن شکستید
که فی اهل طهارت که چنانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
چون طهارت کند با یکدیگر یوسله در رکعت نماز شکوه و ضو را بر تو لازم کرد و شهرت است که آن
صلح حضرت طلال رضی الله عنیه چه مرتبه طلال که در بهشت بود بر سیده بود و فرموده بود
اترا هم بهما که دعای هر بعد از شکر و صوبی است و اسطر بر زمین نهاده حاجت خود را طلبید
از خود را او را طلبید در حق حاجت و عدده بسیار است واقع شده است بعد از آن بیخ
را با جماعت گذارد که در رکعت نماز با جماعت بهتر از آنست که در رکعت نماز و طهارت
خواجگان ماقده است بکار دل بیارت لغتم سرشته ای برادر کج است

اگر هزار تجربه و خوارق کرامات بنید ابو بلع ابولهب شاید از منی بایک وقت قال شد تالی فی
و ان یروا کل امیت لایموتن باقی اذ انما کت ایاد و ناس فی الدین کمروا این نه الا سالوا
ایچیز تو قیام خدا طلبی و غیر است بر نفس بر عطا میکند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
مست و اطلب اندرون ناپدید مشک در نا در خون ناید پدید این طلب کاری سبب
این طلب در راه حق مانع گشت است این طلب هم چون فروسی در سماره منبر نذر که لایق
در طلب زن و ایما تو هر دو است از طلب غافل شو بگناه شده است لکنت لو کنت محصل
ادب سوی او بیچ او در سبب کما قال الله و ما عاقبت المؤمن الا اللئالی بعد ان
لیعرون و قی که ادی موجود و خلق برای بنده باشد پس هرگز را بنده از بنده که خدا هر چه
گناه و خطاست قال رسول الله صلی الله علیه و آله عبادة اسمعین ستمه سالک فی سبب
بر خود و جب شمر که اگر غفلت گشته است ستمه سالک و اگر با کسی گذرانده است حکم است
لئن سکرتم لانه لیکم سکران که علی الاطلاق کما یرو و اگر تقصیر شده است بموجب حدیث نبوی
التائب من الذنب کما یذنب لینی کسی که توبه کرد و از گناهان گذشته گشته جان یک می شود و
که از او توبه شده است چون توبت الهی عبادت تو بر مشرف شد بدسته بشید که نفس طهارت
دشمنان تو توبه نه پیش می دارد که کسی با بد نگاه خدا می رسد و همیشه و سوسه می کند
کنه

نهد
ادم

این مکرر ای کسب است مگر آنکه در ایام جمعه جا به کس در مکر کار - میدارند نه در اول پنجشنبه
می باید که در هر کارها مشغولها و رفتن آمدن و مشغول خوردن حضرت حق را بر خود حاضر و حاضر
دانسته بر نفسی که در بیاید اغراض خود معینه کرده بی نماید که باید خدا را بداند که وقت رسیدن
بمضوره و آگاهی جان و دهر چنانکه گفته اند اگر معنی یونانی و اگر قافیه کافیه نظم هر که معانی را
گیران است - در اندام کسب است اما نهان است - اگر آن قافیه بر پیوسته گردد - در اسلام
سبب گردد - دل بنده بوی نهان است - در عیال غیر می نماید اگر سرگشته است غیر از خود
غیر از خود در وقت خدا نمی نماید بلکه هر سال را در دست خود معنی کید واری است که می رود است
و همان کجند در وقت غموت و در از غیر دوست خاکن که سلطان در روزی می باید چشم برود
سلسله معنی دو وقت است حضرت یکی در سوگمان که از خواب مستبذ شدن بی توغف و ضو
سبب و ضو که دیده صد بار است تفکر که بعد از آن ساعتی مشغول شده - نماز تهنیت شروع نموده
رکعت پیش سلام با این طریقه که در دو رکعت اول بعد از نماز که تهنیت می نماید و سوره هلاک
و در دوم سلم اسر و پنج سوره اخلاص بخواند در رکعت دیگر سوره یسین ده قسم کرده بر پنج
بخار که گفته اند هر که با برسد دل چرخ خود را عالت مستجاب است بعد از ادای رکعتان صلوات
بخواند و در رکعت دیگر شکر بخواند بعد از آنکه در رکعت اول علیاً ایها الکافرون و در

و معنویتین بخواند که در رکعت ششمه بجای یک رکعت می شود که طاق شود است و در هر رکعت
الوتر حضرت فزوم ما میفرموده اند که در مدینه منوره در نماز تهنیت سینه است یکبار
می شود در وقت با در هر رکعت یکبار سوره یسین مقرر بوده که بخواند این سوره
یا رسا قوه در تحقیق خود آورده اند در نماز تهنیت سوره بقره خوانده سوره شریف علیاً
الکافرون و اخلاص معنویتین بخواند در هر رکعت یکبار سبب بعد از فراغ نماز تهنیت و بعد
بگذرد او را دایم با ما را تقریبی که از سر خود تلقین گرفته است سبب است نموده است
تا به اشعار نماز فخر سوره بعد از طلوع صبح در رکعت سنت فخر از زمانه گذارید این دعا
رکعت اول بعد از نماز که علیاً ایها الکافرون در رکعت دوم بعد از نماز که اخلاص خواند
فرض را بجماعت گذارده است پیش از آنکه در در مشغول بوده با وقت طلوع آفتاب قدر نیز
بعد از آن در نماز شراق گذارد این روش که در هر رکعت بعد از نماز که پنج سوره اخلاص
در تهنیت خواند آورده اند که در نماز شراق در رکعت اول بعد از نماز که آیه الکرسی خواند
در رکعت اول بعد از نماز که آیه الکرسی بخواند و در رکعت ثانی اسر را بخواند بعد از آنکه در
نماز شکار است که در رکعت اول کافرون و در ثانی اخلاص بعد از آن در رکعت
گذارد اول دویم معنویتین بخواند و در سینه آورده اند که بعد از فراغ نماز شراق ده بار

وقت

اخلاص

لا اله الا الله و صوره لا شکر الا لله و الحمد لله و علی علی نبی قری بعد از آن تا وقت است
مستحب است که غفلت راه نیاید و نماز باشد را چهار رکعت گذارده اند در رکعت اول
و الشمس در رکعت دوم و اللیل در رکعت سوم و الفجر در رکعت چهارم الم شمع و
رکعت اهم و شکر گذارده اند و طریقه حضرت ماد و از زده رکعت پیش سلام گذارده اند
و در هر رکعتی بعد از نماز که اخلاص است بار در ترجمه نواز است که بعد از نماز باشد
سبحان الله تا علی علیه السلام بخواند تا وقت خیز و مشغول نماید که غفلت طار نشود و وقت خیز و
اندکی قبله نماید که سبب تشویش طاع نشود و بعد از آن وضو ساخته مشغول وقت ظهر
نماز را اول وقت ادانموده تا وقت عصر سبب نماید که غفلت راه نیاید بهیت و ایم
بهم جا به کسب سوره کاره - میدارند نه در اول پنجشنبه - بعد از نماز عصری نماید که از آن را
در سببش نوده اول وقت فرض عصر را گذارده همشاد با رکعت ششمه بخواند که
مدیث پیغمبر انی لعینان علی قلبی حتی استغفر لکم فی کل یوم سبعین سوره میفرموده اند
اینکه دل مبارک حضرت رسول الله آن بوده که هر روز نماز را ادا میکرد و در سبب
بیگانه های خداوندی و تبلیغ احکام شرعی مشغول می نموده اند از آنکه گفت شود و حق تعالی در
دل مبارک خود مشاهده سکیده تمهید قن آن همشاد با رکعت ششمه بخواند که در سببش

که ایشان بان کمال و جمال که در شان عالمیان ایشان حضرت حق سبحان و تعالی فرموده که
لاک لا غفلت الا فلک و با کمال ما سوره بوده اند از برای تبلیغ احکام شرعی که ما سوره
اند در آنکه اول خود بخواند شکر کرده است تفکر سکیده بشند حال ما علیاً ایها الکافرون
شب روز سبب تفکر مشغول باشم کاری که در هر طریق رفع خاطر برانگیزه است با حفا
پر کمال کمال حاصل می شود بهیت چاره رفع خاطر بهیت است - در تهنیت را بجماعت
خامه اسکر است - بر ما فرض واجب است که در ایام توبه و استغفار مشغول باشیم تا
که حضرت فخرالدین بمرحوب التائب من الذنب کما لا ذنب له تقییر است که در
ما رفع کرده با باقی عمر را در رقصا خود مصرف کردند - توبه کردم توبه کردم سرم
رحمت شما - چون بدگاه تو خود را و دنیا آورده ام - یا الله العالمین بارگناهانم
بر درت این بار بایش دوتا آورده ام - من سببم که بودم سالها دره - توبه
آن کراه که اکنون رو بر آ آورده ام - بجز در پیشی دل ریشی خوشی در این هر چه
عفتت گواه آورده ام - دیور نهن در کین نفس بود اعدا دین - برین هم با س
لطفیت پناه آورده ام - چشم رحمت بر کشا موی سفیدم - برین بگرد از سر

وقت

برکات

روی سیاه آورده ام - حضرت شیان خواجگه با شمی قدیه یکی از حضرت این و باغی اند
حسب اراده این فقیر بدو و سلمی رسد از راه لب بیا و سلمی مستقول است که در آن
بهفت ساکنی در خانقاه پدیری نو کفش و وزنی و بهشتی جدا میگردد اند این سخن و باله
بزرگوار ایشان رسیده فرموده اند که ریزه نان از ماراد طلیعه در دهان او اندازند
چنین کرده اند فی الفور کشف زائل شده خاموش شده اند مستقول است که شیخ فرید
شکر کج قدس سره ای عزیز بدین حضرت قدوم بها و الدین ذکر ای بیست قدس سره
اند قدوم حضار طعم کرده اند کثیری برای شستن در شیخ آب آورده بر او
دیده سکوت نموده اند بعد از شیخ فرموده اند در همین خانه در شتی نوشتند قدوم خود
که گنیزه قدوم بها و الدین باشد برست فرید آب ریزد چگونه شقی باشد کتیب الهی
عوض کردم شقی را در کرده سید نوشته اند بعد از آن در ششم حضرت قدوم
ببرخی شیخ رسانیدند که فیضت چه سازیم گفته اند سماع وقتی که توان حافظ حاضر شده
شروع سرود نمودند تغییر احوال شیخ زنده بر نهفته بود بعد آنکه اند طریقه حضرت خلیل
کسی بود بعد آنکه اهل مجلس بر نهفته آسوده می شده و قدوم تلاوت قرآن می شده
بر نهفته اند شیخ فرید را و بعد غالب آمده گفته اند کتیب ای سهرورد یعنی فرید

در در

سوروی قدوم گفته اند عرش کرسی تا کعبه سهرورد حضرت محمود بی اختیار بر سر
استاده شده اند آن حضرت که در شریف این کوفه انبلا در کایت بعد از آن که در
مذکر تغییرات بنده کان و مجانب سر سارک بر نه کرده دست بنده را بر آورده ای با است
چنان مهابتی و شوری بر پای شده غزرا کیم صفا باطن داشته اند معانی بی و اندک کج کثیری از طایفه
سما نهاد دست بر نه آید این کتیب گفته اند کما است تغفار تمام خوانده می شود
خداوند به حضرت تو بار کشته از هر که بر سر گذشت که زنده است از دست و از استیجایی است
لا اله الا الله و حده لا شیهة الا لله محمد عبده و رسوله یعنی از شیهة ما تمام عوفت می گذراند
حالت درویشان این بود که بوضو نماز نماز صبح می خواندند بیت عاشق ثابت انکس بود
دوست شروی میزدند اندک شمشیر بازش بر سرش - بلکه هر لحظه و زمان در طلب گرم تر شدن
و از خفا بی محبوب لذت می کردند نفسم میرد چه لذت است که در انجم عاشق ترا که در دم
تو افزون شود و محبت من - بیا و ترک هوس کن باشقان بوند - اگر چه راه محبت است
هر چه بود اباد انفسم میرد باش کرانخاه رسیم هر که رسید زستان اراده آن
مرا - ای رفیق از طایفه تامل در در کعبه - صدق پیش از اراده که از کعبه شوم میرد - حضرت
کین منت خود را امر او - عوفیق بر شیخ بندگی از غیرش امید - از کتاب نامرعیام

اینکه انرا از زبان عارف باید شنید - درین ره هر چه است آدیت چنانکه گفته اند
الطریق کلها ادب فمن لزم الداب مع مبلغ الرمال ادب انتمت علامت القبول ادب
به نسبت حضرت آرزوی من در که است که طاهر اهل بشرط بنده کی فرمان او را
از او آرزو ای حضرت او کلمی عرض نماید و ساس و طهیت ذکر تو به بیضی نهادن
و ادب به نسبت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم است لظهور در در مقام فانی
در آرد و در جمیع احوال صحت و تقیظم و صلی الله علیه و سلمی بوجهی نگاه دارد و سلمی موجودات نصرت
سجانه او را اند هر که هست نه هم در سر برستان عزت او بنده و ادب که سبب شیخ
مقدار بر طایبان و حسب و لازم است که بر آن است که شایان به طاعت صلی الله علیه
طاهر و باطن مقام دعوت خلق می سجانه رسیده اند پس در آن روز لایحه محبت بود
بیربط قلب و بنیدن حقیقت محمد و نور الهی صورت حضرت و احدی احدی است و سید
بجمله خلق آن حضرت حقیقه اتفاق است و نهایت سیر و مقام سایر آن این طریق می سجانه آن
بیش منت و انبیا و رسل ملوایه شد و سلام علیه و خلفا و نواب خباب هم اند مع علم
صورت و اخروی تقیظ و او دم و او میان سخن برای تکمیل اوست و اما نفس فانی
والاخری و بنحو اتمق کتیب بنیا و الا دم بیان اما و اهلان خلق از صفاتی کتیب کتیب
فیس

فیس

محبت الهی و مدایق مراتب بوده و آگاهی بواسطت هدايت او تو اندر سید که کتیب
بیکم از و نه ان از حقیق در کات نفع و عمران و محاب و خزان موج در حالت تو بعد
و ایمان و کمال مقامات تعزیر و عرفان عنایت او تو اندر در کفله سبیل احوال
علی بعینه انا و من البقی الایه هرف تیر هجو با محبت آن اعرف و قبله تقاریر محلی فانی
لا عرف او اند معلم و حقیقه اتفاق هو الذرات الاحدیة اما بمقتضی احوالی و شتی حضرت
حضرت ابو جعفر الصفا العمیرت هی الذرات مع البقیان الاول فالاسما یعنی کلمه لا اله
عظیمه و السجانه اعلم فصل محم
در میان الفاظ که زبان زد حضرت خواجگان است
قدس له سره هم و آن بهشت عبارت است که نیا طریقه خو احوال قدس له اراده اجم
ست و ان کلمات قدسی آیات حضرت خواجه عبدالقانی محمد و قدس له سره محبت
هوش در دم نظر در قدم سفر در وطن خلوت در بنی یاد کرد بار کشت که بهشت یاد
بر شیده نماز که کتیب و کتیب است از جمیع مصلحت این طایفه عید و ان و توفیر بر باران
و توفیر عددی و توفیر توفیر است که جمیع باره کتیب باشد و دو کتیب و کتیب است که در میان
مستعمل است که در ان کتیب نظر باره و کتیب است هوش در دم و ان است که هر
کار درون براید باید که از سر حظه و آگاهی باشد و غفلت بان راه نایم بر تیر بر عبارت

از آن است که در راه رفتن نظیر قدم دو و سه شود و مجوسات متولدند بر آنکه نه شود و با جمعیت
اقرب باشد در ابتدا اولی آن نظیر است و برین است در اول تا شریکین حضرت محمد صلی الله علیه و آله
فرموده اند منیاید که نظیر قدم اشاره بر سرعت سیر سالک بود و در قطع مسافت است و
اعتاب خود پرستی نمی نظیرش بر ما کی استقی شود فی احوال قدم بر آن زده شود ای ما قدس سره و در
حضرت شافعی است قدس سره چنین گفته اند نظیرم که زده بی جلدی بوشن مرده در گذشت
نظیرش از قدم است لیک از خود کرده بر سر سفره باز نماده قدس از نظیر سفر در وطن است
که سالک در طبیعت بزنی سوگند یعنی ارتعاش بیشتر در صفات ملک و از صفات و میری
حمیده اشغال فرمایند حضرت مولانا سید الدین قده فرموده اند که شخصی خجسته که هر جا که اشغال
از وی را می نمود تا اشغال کند از صفات خبیثه حضرت میاں معصوم قدس سره فرموده اند که هر
وطن عبارت از سیر است که از آن جذب نیز گویند البته استبره معاد این نیز که از آن سیر است
و سیر فاعل از سالک عبارت از آن است در وطن این سیر قطع بسیار بود و در سلسله سیر که در
افاقی میکند آنها را سیر الفی می گوید و شروع کار الفی همان طریق است و اندراج نهایت در
همین می است که سیر الفی است که نهایت دیگر آن است که بدایت این کار است سیر الفی
از آن مطلوب را از خود بیرون حین است و سیر الفی در خود آمدن و کرد و در خود دیدن درین

که خانه

گفته اند حیت همچو ایما سیر هر سو دست - با تو در زیر کلیم است هر دست - نوبت
در این یعنی آن که فعل تفرقه است از راه باطن با طلب خلوت و شت باشد و تفرقه سیر
بجز در وی راه نیابد حیت - از درون شوشنا و از برین یکانه شوش - این بیان
رویش که می بود اندر جهان - چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید ربنا لا تهیلیم قاره و لا یخسرن
ایشارت با تمیقا م است یا در آن عبارت از در کار آن است یا در آن سخن است نه بر
یا در که همان م را می که در وی است یعنی در زبان و در دل و در روح و در سر و در خشی و در
بازگشت یعنی هر بار که در زبان یا دل گوید در عقب آن گوید که خداوند استمعون و سیر
من تو ای اگر متبیدی در بدایت ذکر بکلیم بازگشت از خود صد در نیاید باید که گشت آن گنجه که
بتدریج اما صدق ظهور خواهد آمد حضرت علامه الدین که از جمله اصحاب مولانا سید الدین قدس سره
بوده اند میفرموده که در مساجد احوال حضرت فرموده اند که در کتب بودم و ذکر مبارک گشت
چون میگویم که خداوند استمعون تو و رضای من تو ای از این گفتن شرم می آید زیرا که در این
بودم و بصیر می دانستم که دروغ سکیم بر وی درین حال فرموده بودم و ششمان زخم فرموده بودم
نزد شیخها و الدین عمر میم در ملازمین ششمان زخم ششمان فرموده اند که حضرت کل الدین
علامه الدین فرموده اند که سالک هر چند در طلب از خود صدق نیاید لیکن باید که گفتند

مقصود من تو ای و حکم حقیقت صدق ظاهر خود چون از شیخ شریح بر آن بدیم حضرت فرموده اند
که شیخ اهل جبر اند و مطلق منید اند منی این شیخ برین استیده مانده اند از آنکه هر چند در عرض آید
سخن در آن گشت این بود که شیخ طریق تربیت یافته اند و نه طریق سلوک و طریق ارشاد و خید اند
زیر که عمل آن بود که شیخ این را به فقهی هر گشت حقیقت آن که تا از شیخ نشینده بود در روز
آنکه می از آن روز تا سیکم دوران نفس بکل و مغل بود چون شیخ ششمان سوزنا و مغل
نماند نگاه و شت و ان عبارت از امر اقباط است چنانچه در یکم چند بار کلمه طبریه را گوید که هر
بغیر زود و حضرت مولانا سید الدین قدس سره در شیخ این کلمه فرموده اند باید که کلمات
گذرد زاده از زود ساعت آن مقدار که می شود و خاطر خود را نگاه دارد که غیر بی طر و راه نیاید
منقول است که تو ای که بر کفر زنده معنوی تو ای که بی غایتی عقیده اند و در سید مرغان در
یک خاطر را آورده اند که در مدت جهل زوری هیچ خاطر مزاجم نیاید شده است حضرت
احرار قدس سره فرموده اند که منی چند خاطر کاروانو اجاد و لیا عیهم الرقمه منقول است که سطلی هیچ خاطر
فما آمده باشد که یکم مراد آن است که مزاج من است باطنی آن بی شرم است هر چند که در شیخ
بر روی نهر جبار مانع جوایب است و حضرت شیخ ابوسید پر سیده اند که چون خاطر میاید
بازگشت از افغانی گنم و منی خود بچید و اند که خواهرتقت بود و یا خاطر شیطانی فرموده اند

که خانه

که خاطر باشد که اگر در بازگشت از جهان لباس خود کند که شش خاطر اول بود و خاطر نفس است زیرا که در
و لاج صفت اوست یک آرزو را کما استیله و کما کلام و در لیا پس رو بار زود و دیگر
اما که در لباس راه سالک تو اندرون لباس دیگر بود و کند شش است زیرا که مقصود
و هلال و اغوش است اگر در لباس راه سالک تو اندرون لباس دیگر بر آید و در شت که
ازین همه آن است که عبارت از زود ام کا می است بی حسنه بر سبیل فوق و بعضی عبارت
گفته اند که حضور بی نیست و نزد اهل تحقیق مشاهده که از استیلا شود حق است بر دل
حب ذاتی که نایب از حصول اید و شت باید داشت که سالک تا زمانی که در طریقت است
حقیقت و ملک حضور نه پوسته است در مقام اید کرده است بیت دایم همه جا با هم
کار میدار نهفته چشم لجانیا رت و چون حضور و ام بزر در ارتکاف یاد کرده
و ملک کرده و نجی مستی نشود یا در شت بود بیت دارم همه جا با هم کس در حال در دل تو
از زود در سینه خیال منقول است از حضرت خواب احوال قدس سره در شرح این جمله که
عبارت یاد فرموده اند که یاد کرد عبارت از تکلف است در ذکر و بازگشت عبارت از
بی حسنه بران و جد که هر بار کلمه طبریه گوید از عقب آن بدل نشد که خداوند مقصود
و رضامن تو ای و نگاه و شت عبارت از می فطنت این رجوع است بی گفتن زبان و

و یاد داشت عبارت از سوج سب و درگاه و شفت و فی الصبار و المعاد و در حضور است
اگاست که مراد با قلب را نیز تفصیل خود بود به طبع قلب زیرا که در هر دو کلیت است
در قلب نیز است هر که فرق حال و تفصیل است پس در مرتبه قلب حضور است
بر سبیل و ام سیر شود اما این معنی صورت یاد داشت و اندراج نهایت در بطن تو اندر و در
صورت یاد داشت اشاره فرموده باشند و حصول تحقیق یاد داشت بعد از ترک نفس و
قلب است حضرت مولانا بقیوب چرخ قوس سره فرموده اند که حضرت خواجہ بزرگ مرا
در حال قیام بستغفار فرموده اند و در حال قیام لبیک فرمودند که رعایت این هر دو
و قوف زمانی است بنا کار سالک را در قوف زمانی بر ساعت نهاده اند تا در این
لغز و تهن شود که به حضور میگرد یا به غفلت که اگر بر نفس نماند در یا میند این دو
و قوف زمانی نزد منوی قدس لا سر را هر عبارت از می سب است و می سب است
که هر ساعتی یک مرتبه کشته است می سب میگویم و عمل از سر میگویم و قوف عدد عبارت از آن
که بر عدد مذکور یعنی و اثبات بر تفریحی که درین طریق مستمر است تا وقت باشد تا هر نفسی که
نه حقیقت حضرت خواجہ بزرگ قره فرموده اند که رعایت عدد در قوفی بر این معنی است
سب و آنچه در کلام خواجہ کمال قره واقع است که خلائی مرعلا را بر و قوف قیامی عدد
از غزبان

ام فرموده اند مقصود ذکر قلب با رعایت عدد و قوف قیامی عبارت از آن است که کمال و
دل بود و توجهی و نظری آن شسته باشد قطع نظر از ذکر آن قوف این راه نیاید و نقوش ما سب
منتش کرد و گفته اند دل بکار نیست یا با سوس او غیر است یا با مطلوب او غیر است یا
حواصطی هر که پس اندا اخبار عالم میرسد و در تقو سیدان در چون اب می شود حواس باطنی
کنند و در لایریشان سیدان چون ما جسد توجه بدل خود میگرد و میگردند که اخبار عالم
درین هنگام به بعضی مدتی در او بزرگ بیکار در حق و مقصود است چون از طرف کوشش
چاره ندارد و غیر از توجه بان طرف محتاج بزرگ توجه مذکور ندارد و از دشمن باز دارد
لبیدن حاجت منت از تک آینه برداری غیر از ظهوری تو هیچ منت و ارشاد است
قیامی و آن برود معنی عمل است کی اندر دل ذکر و وقت و آگاه باشد بجای سبانه و آن از
یا و خست است یعنی کشته اند و قوف قیامی عبارت است از آگاهی و حاضر بودن دل سبانه
حق سبانه باشد و بعضی گفته اند که در این ذکر تا با آگاهی بیکار شرط است و این آگاهی را
مشهود و وصول وجود و قوف قیامی میگویند معنی و در آن است که ذکر از دل آفت بود یعنی
اشنا ذکر توجه باین نقطه علم صورت اشکال شود که او را ایجاد می کند که در جانب سبانه
بستان واقع است و او را مشغول گویند که اگر در ذکر از ذکر و مفهوم ذکر علی و
از غزبان

کرد و مانند مرغی باشه بان بر فیض دل سپان که رسید دل را بدست حق و قیامی و از حضرت خواجہ
بزرگ قدس سره منقول است که هر که از کاران و سبانه آن تعبیر می یابد و در کمال می یابد
اول بر آید و بر مشاهد میسب و امر از سبانه آن بر آید و منقود بود ام نظر الی حق یعنی در
رای می یابد که در این طریق حجاب احدیت باشد و در حقیقت میان بر این سبانه می یابد
مراقبت و در سبانه و این طایفه ای که سبانه کرده اند که با طریق حصول آن را با قیامی که گفت
نقص است مشاهده و آراوه حقیقت است که بر دل نزل می کند و بواسطه آن که زمان گذارنده سکون
و انرا در آن کیفیت انجام کردن که بعضی که در حال بی خود از قیامی و سبانه در می یابد چرخ شاهده
اجلال میگویم و در سبانه شده صفت جمال میسب است که هر ساعتی بر آید که کشته است حجاب
که هر چه رفت و حضور حقیقت می بینم که هم نقصان است با کشته میگویم و عمل از سر میگویم و
نماند که لفظ نسبت و لفظ بار و کلمه سب در عبارت و اشاره تو ایجان قره بسیار واقع
شده است که ای سبانه کوینا از آن طریق و کیفیت حضور و معبوده این طایفه علی و اندر
صفت عالی و مکه یعنی کسی را اراده کشته و کاهی بار کوینا که فی سبانه خوانند خیا که کوینا
باری آورد یا فلان را در بار سبانه و قیامی که کسی ملاقات کند لطیفه سبانه سبانه
و از نسبت او متاثر شود و اگر چه آن کس از اهل ملک و اهل علم و تقوی باشد زیرا که
از غزبان

این عزیزان فوق همه سبانه است و بر غیر سبانه بار خاطر ایشان است و کاهی لفظ با گویند
و از آن مرضی و از شی را ده کنند چنانچه گویند فلان فلان بر شفت یا فلان بار آید شفت مراد
سبانه مرضی با جوان عرض باشد و این مخصوص لطیفه خواجگان است قره حضرت خواجہ احرار قره
اند که این آرا را بر خوانده خواجگان قره مشهور است که در بار مردم در این دنیا از صورت
می یابد و بویگان که قیامی است تا غزنی را مرضی یا ملائمه میبویت عارض شود و این طهارت
و نماز میگردانند و تضرع و زاری میکنند و از حضرت حق سبانه در سبانه اند که در از آن عارض
و مظهر گردانند و صورت و کیران است که صاحب انقوس و مصیبت خود را میرانند و با
وی خود را اثبات میکنند بعد از طهارت و نماز سبانه تمام تضرع و زاری میکنند و بعد قیامی
توبه و انابت و رجوع نمایند و آن مقدار خاطر مشغول میگردانند و همت بر سبانه اند که او را
از آن ابتلا خلاصی و ایقینی میسر شود و حضرت معصوم قدس سره فرموده اند که در فکر ما
و غزنی شمار است او را همت مدد کردن بسیار خوب است مدد برود و قیامی است او را
جهت مدد کردن بسیار خوب است بیکان که همت تمام صرف باشد که سبانه
خواطرح نیت و همت مدد میگردانند که خاطر مشغول تو مانا بر مقصود و همتی است نصیب
ما کرد و حضرت خواجگان ما قدس سره طریقه را اختیار کرده اند حاجت سبانه

فلان

اولیاد را و سبب سلسله الذهب از جهت نفاس شرفش نیست سلسله امکان است
 بلاست هر که درین حلقه نیست فاضل ازین ماجراست چون که این طبیبان عاقلانند
 معالجه با ندهد میکنند سبب کینه تعداد هر کس معطلی با او میدهند تا این که اول خود را از
 غیر ترزا بدیدند و معصنا تا مجال جلال الهی در باطن طایفه و در میان طبیبان عاقلان
 بیارایشان آورند هر که را مناسب مرضی و برینیز و در او فرمایند اگر هر را که در او مد
 قصد در ملک آن عاجز کرده باشد چونکه فراموشی و امراض مختلف است هر مرضی و شرا
 مناسب میباشد هر چند استعداده طایبان مختلف است این طایفه عقیده بر طبیبان عاقلانند
 هر کسی را مناسب است تعداد او برینیز و در او میزبانید شوی ما طبیبانیم شکران حق
 قلم خوانده مرا فاعلی دست فرود آورده ام کسی دست فرودارسد از تعداد
 این طبیبان را بماند شوی تا اینکه غیر گفته شوی در حق طبیبان نمی شناید
 اعتراض کردن که جمیع بیار از یک برینیزی فرمایند این طایفه را بطریق او شناید اگر
 شرفش آن ختلافی در روشنی نمی و یا شستو زنها را اعتراض تا طراره مذوقی تا رسا
 خود ممانی که خلاف درین درویش پیش نیست اما مقصود و مقصد بر کیفیت نیست
 سرگشتگان کوی تیان را تو مراد مقصد یکی است کثیر رو اگر سندن ختلاف

الذوال

الذوال من ختلاف الاموال بدان که هر تا قبل تر از آنست نسبت باین طایفه را
 تدارک است و اعتراض را تدارک نیست پس معلوم شد که طریقی است منصرف در یک طرف
 هر کسی را مناسب است تعداد او مستطیل میفرمایند برای تقویت تعداد اما بدان ای طایفه صادق
 که این مشهور است و معروف پیش هر کس معطلی لا اله الا الله است هر چه این غیر از الفتنای طایبان
 اولاد هر کس را میفرمایند نسبت اما هر کس مناسب است تعداد و در صحت شریف خود با این طایفه
 اگر چه طریقی ای الاله و انفس الخلق است اما خیر طریقی ای جان کنم تا از معلوم شود اول
 طریقی ذکر خفیه است و هر نظرم ذکر گو ذکر تا تر حال است یا یکی دل ز ذکر زبان است دوم
 طریقی تو جبهت نظم مانند مرغی باش برینیز و یک پان یک کربنیه دل زایدت مستی تو
 قهقهه نیمه طریقی مراقبه است مراقبه علم العبد بر او مطلق اقی چهارم طریقی مراقبه
 را بطوان است که صورت و سیرت پسر همیشه در نظر خود در روشنی زانوی چشمش خول
 میبود تو برست اول نظم طریقی نیست نظم صحبت پسر بر زمین است هر که با او
 در عمل است این عمل هم جو را زمین است نه بر هر است سو و عمل جان است شش ششم طریقی
 و جذبه عبارت از عدل میل و ششش ل بی ششمان برینیز و یک کربنیه دل زایدت مستی تو
 عمل تعلیق فرد یک جذبه زخمی ابد دل بردن بارت قنون چه کند کاشک شش شش را

طریق مع است استماع الاله لایله الاموات الطیبه فی طبابت الحق العبد نظم سماعی
 برادر بگویم که چیست تا که مستمع را بداند که کیفیت اگر از برین معنی برود طیار و فرشته فرود
 از طیار و پس کتم خود در یکان را این است تا بماند در کردم اگر در کس است لایله
 یکینه الا اشاره بدان ای طایفه صادق هر یک ازین طرق را گفته اند عبادت و توسط و نهایت
 آداب و شرافت و علامات که بیان کرده شود بطول می انجامد آن محقق است آن ندارد خصصا
 کرده شد بهین و شکر سجان علم و شکر شکر بیان ذکر اما طریق ذکر را معروف و مشهور است
 بیان کرده شود عبادت و توسط و نهایت را و علامات هر یک ازین بابت و توسط و
 شش اولاد بدان ای طایفه صادق که حضرت خواجگان قدس سره از جمله طرق اولی مرتبه
 طایبان این ذکر اختیار کرده اند که حدیث افضل ذکر لا اله الا الله است بشرطی قال رسول الله
 من طلب شیئا و جده جده بر طلب کاری شود و در آن حال که آید بعد و لیا شد آنچه
 ایشان طبیبان عاقلانند طایبان مرصیان معنوی را اول برینیز میفرمایند از هر چه پیش برده اند
 که آن سبب مرض معنوی ایشان شده است بعد از آن غذای معنوی میکنند بعد از آن سلامتی
 که نفع ماده فاسده ایشان میکنند بعد از آن سهل که نفع ماده فاسده ایشان میکنند بعد از آن
 که سبب شفا و جود شریف مرصیان معنوی شود میدهند بدان ای طایفه صادق که هر که
 ای

اینجا به نسبت طایبان اولاد تو برست و تو بر در حقیقت باز است و آن از هر چه خورد
 و نالقی و ناست شسته و نارفتی و ناندیشنی و ناکردنی و نادیدنی که این راه مرصیان معنوی
 است هر چه غذای صالح تقوی است هر چه حلاوت کفج ماده فاسده طایبان میکنند معالجه
 که اگر فرموده اند اول دوام و وضو است بعد از آن خاتمه و نماز شراق و نماز عبادت
 از حلاوت این راه است کفج ماده فاسده میکنند میت اگر شکر خور با کل با اینتر که در
 باشند نفع بسیار و نمک این نمازها غیر حلاوت شده مرصیان معنوی حلاوت میاید
 از اجزا مثل قیام و قراة و رکوع و سجود و قهقهه و این چهار ترکیب کرده نماز نام کرده
 حلاوت از هر نفع ماده فاسده طایبان طریقی است بعد از نفع ماده فاسده سهیل که
 الا هند است که سهیل میکنند اول سالک هر ماده فاسده را که آن غیر و غیر است
 و ترکیب در سهیل که لا اله الا الله است اقیامت معاد و آسمانی است هر که این
 جمع شدند بعد از سالک سهیل کرده اند ماده فاسده را که آن نشان غیر و غیر است
 بیت غیرتی هر زره که شکر دست تیغ لا برکش که آن معبود است بعد از آن
 ماده فاسده که آن غیر و غیر است که لا اله الا الله است شربت شفا سالکان شفا
 می جسته مرصیان معنوی را از هر مرض که هست لغا اخیل شفا اخیل بدان ای طایفه

مقصود

صادق که زود درون مرآت آینه دل مصیقل الا لا اله الا الله است که اول نفس است
که در شیون است که گویند آتش محبت است در سبیل آینه دل بس بیاید که در زبان را بر کام
چسباید این آخر آنست که در عقده کرده که کلمات شدت بیاید که در دل بیاید
تا نفس آتش صفت محبت نکند تعلقات از روانه دل سوخته زود و در وجود خود
نشد آن است که در زمان گفتن لا سر خود را می باید بالا کرد و در زمان گفتن آن کجاست
دست راست میل بیاید کرد و تعلقات را عبارت از رنگ آینه دل است در نظر
می باید آورد و مصیقل را بر از روانه دل زود و در زمان گفتن لا اله الا الله نفس است
خود را که آن است که در دل است متوجه کوشش پاره صنوبری شکل که بر ماست
چپ که آن غلاف آینه دل است ساخته بر زور هر چه تمام تر یکتار از حرارت آتش نفس تمام
اعضا برسد بوزن هر رنگ و نمایی که در روانه دل است آینه دل از رنگ تعلقات
زود و در مجلسی شود بصلاح آینه تمام بصلاح آینه قال رسول الله ان فی صبر جمیع المصیبه
اذا صلت صلح اهل کلا و اذا فدت فدت محمد کلا و الا و فی قلب عبارت از
بوقوف ثلثه و قوف مد و قوف زمانی و قوف قلبی و قوف عددی ای که ذکر کرده که بگوید
طایقی این طریق که گفته شد و قوف زمانی آن در زمانی جس کردن نفس که شرفی نفس و

باین نفی

و باین انفسین ما فرشد که خاطر خود در دل بطور کند و قوف قلبی اول در با گفتن الا اله الا الله است
که عبارت از اندیشه اوست و دل حقیقی است بخدا خرد و نظم و کرم و کرم تر است
یا یکی دل زود که در آن است چون توانی شوی زود که بزرگتر که گفته اند آن است
مرتبه اول است با بگوید که نفس ناکند چنانچه بگوید هم چنان که طایقی گفته می رود و بگوید
و یا صفت یکبار که بگوید اینها عمل نموده است گفته اند که اینها از جمله عبارت است و خود شریعت است
و خود شریعت عبارت از تعلقات است که می باشد اما می از با است و خود است
تعلق به است بی صلح هر چه با بکسی و صلح بکسی که به صفت یک است
که اگر زکی می گویان تعلقات با از روانه دل زود و در وقت است که در او نموده است
بر لیل است بی عمل و یعنی تقصیر و عمل او واقع شده است اما که در بار زود کرده و هم چنان
طایقی گفته می رود تا به صفت یک رسد اما که در بار زود کرده و هم چنان طایقی که بگوید
آن زمان که تعلقات عبارت از وجود شریعت است که رنگ آینه دل است بی تمام بود و
زود و در آینه دل مصفی و بقی شود و نزول سلطان بند کس نبی است ای و از عمل تحقیق کرد
صفت یک خبر که تا یک زمان طیران کنم در هوای لا مکان جولان کنم نه شرط اول ساکن
از صحبت ناسین تا او اندر گزینان باشد هم چنان از شیر گزید صفت یک تحت مرعوظ بر صفت

بیدار سازد و توبه کند بعد از آن صبر بار است متغیر کند بگویم و المستغفرین بالا صبر بار
رسی که در خواب برو کند شسته از قبل کار او می نمود و دیگر بعد از نماز دیگری بگوید
ببیدار آن زمان که متبینه شده است از خواب بختین کند به بنید این مان خیز نفس انجمن و کار
بر آورده است و خیز نفس انقباض پیدا سازد انقباض بر آورده است توبه کند و
متغیر کند که در آن زمان که رسول الله ان فی صبر جمیع المصیبه است تغیر نموده می کند و بر همین
هر یکاری که در ضمن برو کند شسته است باین توبه است متغیر کند از قبل کار او می نمود
باین تبارک دائمی خود پس امید است که هر لحظه و هر زمان خیر از عمل او مناسب آید
او ظاهر شدن کیر و دست است شرط خیر بطریق خفیه که بگوید اگر الفرض شخصی به بملوی او
ندانم و در آن مان حرکات ثلثه را مسموم کند چرا که این نسبت ترفیع نشاید جوهر است اول
هر چند پوست دمه و پنهان تر لطف فتنش خیر شرط است شرم تنها و در قهر بایکند که از آن
نابند به قهر نمیزد که شرم است که در زمان دل هر چه کار می همان بر او صفت شرم بر آید که در روز
شهر بکند که دل بود قال الهامی و او که رنگ اذ استیت این استیت غیر است
فعلک شرم استیت و شکاک هم چنین باین آداب و شراطی که گفته شد طایقی رود
آن زمان که وجود شریعت عبارت از تعلقات اوست تمام می شود که در دو صفت خیر از آن

حرف است از صاحب نامی تر از کند از افعال بگریز آن صفت که کثرت است
افعال بسیار و حکایت شریف دویم دوام و وضو است بیت با اهل
باش یا یکی مینکن از عذاب کوزن آینه دل کن شرط سوم از دل که بفری از آن که بگوید
که عبارت از دل حقیقی است و بدل که بفری کوشش پاره صنوبری شکل که بر ماست
و بی است و بینه کویر نتیجه بند هر شرط چهارم بطریق دوام که بگوید حکم حدیث خیر الاعمال در
آنچه و به الفرض اگر شخصی هر روز را سالک باشد دوام عمل نهشته باشد هیچ کجا نهد
یعنی در آن وقت و بر خوتن و مضان و در غلط و در سنج و شراد در همه اوقات
و زمان می گوید که مشغول از راه درون دست ندهد آنچه و از ماملی که آن وصل
حقیقی است افضل ما یزیم الانسان لغیر المراقبه و الهی سب و نشاء علیه با اهل بدان دوام
عملی مراقبه و بی سب بکن منت مراقبه بان بود است بر نفس تا غفلت ز بر اید که
موتی و اگر غافل کافر صفت ترا یک چندس در هر عالم که بیاید بر صفت ندادم
هر چه می سب بج و در زمان می باید که در ساکن طریق راتا اوقات او مضبوط شود
و عمل او دائمی شود تا خود به یکی در زمان بیدار شود و گفته اند که حکم حدیث الفکر است
من العباده التعلیق تخمین کند بینه که خیز نفس از خواب بر آورده و غفلت بر آورده با
بیاورد

غیر و غیرت در دل و باقی نماز است منی اذ است غیرت و قنا وجود بشری
غیرت هر زده کان مقصود است تیغ لاکرش که آن معبود است - علامات و آثار
درین ضمن حالات و کیفیات و سکر با وجود عیسا و مسکاشفات بسیار باشد که شود و گاه
باشد که نشود از جهت توه سپهت و این است نهایت ذکر مستبدان این طریق و بدایت ذکر
مستوسطن این طریق آن است که قلب صبور شکل مختار در اید این طریق که مستبدان
سکلف می گردد و در حرکات و سکنت این مان تکمیل کار کرد و به یکی و توفیق فی سوره
گوشه پاره شود این است بدایت ذکر مستوسطن این طریق - چون توفانی شود ذکر
خفیه که گفته اند این است تا انرا یک گوشه پاره اگر کشن باز است این است معنی تم
فنگ و قنا چو اگر گفتار گوشه پاره حدیث لغت است چو گفتار نماز نفس نیز فاشدا
و علامات مستوسطن این طریق درین کیفیت چو عیسا و ستر اقصای باشد که کار
نفس خود را فراموش میکند و گاهی نفس خود را فری شود این حالت را لبان طایفه وجود
میکند این وجود را یک دراصل میاید که تا کار مردان مرد تو اندر و وصل عدم که تو این
کرد کار مردان مرد تو اندر - این علامات طریقت هر چه چو بی و بی شعوری و صحت است از او
بشیرت سالک می باید که حضور و اکاهی را نیز و حقیقت ذکر است به یکی متوجه است
و بی غور

و بی شعوری تمام زوی را مل شود و اکاهی که نیز و حقیقت ذکر کجا بر دل بی شود که حضور
اکاهی در دل سالک هیچ نماز این است و وصل عدم و نهایت ذکر مستوسطن و بدایت
این طریق و نهایت سیرالی کله و بدایت سیر کله قنا فنا و فنا فی اتم حاضر محمد
صلی الله علیه و آله و امانت او را بقدر متابعت و ازین سعادتی نهایت نصیبت است
بی فنا فی سلق جذب توی حرم وصل را حرم شو و بدایت ذکر مستبدان این طریق درین حال
که حضور و اکاهی را که نیز و حقیقت ذکر است به یکی متوجه است سیرالی کله قنا فنا و فنا فی اتم حاضر محمد
بی شعوری نیز نماز هر چند در خود نظر کند جز اکاهی در خود هیچ نباشد و هر چند خواهد که آن
از خود دور کند نتواند بر کار اکاهی علی الله و عدم صفت است این است وجود
حقانی که عوض وجود با او از دست اند فرقی بعد جمیع و فنا بعد فنا و نیز عبارت ازین است
بدان ای طالب صادق که فنا برست قسم باشد اول وجود بشریت که آن نهایت تبدیلی است
و دوم فنا لغت سالک که آن نهایت مستوسطن این طریق است سیر و فنا و صفت است
که آن نهایت منتبهان این طریق است آثار و علامات و معانیات و مسکاشفات و آثار
و کرامات و مقامات ظهور و معارف اظهار کردن اگر مستبدان و مستوسطن را هیچ
جایز نیست اظهار معارف و حقایق کرده باشد خطا کرده باشد که نیز مستوسطن

در دنیا آن است که این مقام عاقل و نهنرید هر که ایشان خداوند نظم کرد
خواهی مگر اسرار غافل باش فاشش و رضا و انبیا اسرار حق اظهار کن - خداون
کرد آن شد حقیق بوری و ادق ملک سلیمان را بعد ازین بدایت مقام سیرالی
و مقام کیش عشق است - استاد و عشق است چو آنچه برسی - عشق بر
مال گوید کن - چون بنده انبیا رسد و شاه شد - رهبری ره رونما راه شد - این نهایت
سیرالی بند است و در سالک را رفتار نماز او را می بند چنانچه نسبت حضرت علی
معلم واقع شد درین مقام کقول لقا سبحان لای ساری بعد به لیس المسمی الحرام الی الله
الذی بارکنا حول لیریه نظم که گشت تا کجا آن از بر خود کمان - بیک قبول است
این کان سومات می کشد - در تنظیم در دوز سوز است سیرالی سعادت می رساند شفا
حقیقی را وصل محبوب حقیق در دست نظم سیرالی سعاده ما در دایره بود و در زمین باز
از کار کی شود - که کرم و وصف آن میر شود - این سخن همشاد و کاغذ شود - پس کم خود زری کار این
بس است - با بکند و کردم کرد در کس است - تمیل فنا فی قنا بدان ای صادق که این
میاید که نمی بودیش برین تپی و حایر از انکوسا نعت او را در وی انکوسا آب انکوسا
مفک که شهنش تبدیل یافت سرگردان و صاف و آسما که پدا شده است در مقام
انکوسا

انکوسا است خم همان عالی صلی خود است خم از این ره هیچ منت بچین و بود او
مثل خم است اولاً بوزده هیچ جز در حق سبحانه و تقالی بی قدر خود در اصل صلی خم
وجود آدمی را ساخت قال النبی صلیم حضرت طینه آدم سیرالین صبا ما بعد از آن
خود در قالب آدم میگرداند و لغت فیین رموی - خاک ماکل که در اصل باید
بعد از آن جانز او را رام داد - همچنان خم که اولاد و هیچ خود بعد از آن آمدن
در وی نیا و صاف برورایام سیدانه همچنان در کلبه او نیز بعد از صیدن روح
و آمدن بر نیا این همه او صاف و اسما بشریت او را نخواست سالک نوا هر که اراد
ای را در خود یا بدی انکوسا و صاف بشریت را از خود دور کند ممکن است هم چنین خم
که خواهد که او را عمل سازند و لا انکر که از او بگیرند بعد از آن کس را از وی دور
بعد از آن دروه ما را در یک خم که شسته است شسته شود نمند قابل آن نشود
در وی یک شند پس خم فانی شد و یعنی خالی و تپی شد از او صاف انکوسا بعد از آن عمل
این زمان هر چه از خم طریقی شود از آن صل است انکوسا هیچ منت هم چنین سالکان
خم است خود را از او صاف و اسما بشریت سکی ازین طریق که شسته شد
تمام خالی و تپی ساختند فانی شد که هیچ چیز از او صاف و اسما بشریت در

باقی ماند بعد از آن مملکت شود که او صاف و سه ما ای در ایشان ظهور کند یعنی در باره نفس
و رحمت که در رحم است استعداد ایشان زمین گیر و بعد از آن هر چه طاهر می خورد از آن
همه خوب فیض رحمت است پس آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کتب است
شریف خود را از او صاف بشیرت با صاف ساغر بوده اند حق سبحانه تعالی از خود در
ایشان مشت ریگی بر چشم کاران یا شند و گفت حق سبحان تعالی و ما رست اور
ولکن ما شدم ری ما رست اور رست از روست هم چنین قاله پس بس از
اگر از ایشان بود از خود شریف است کامل مگر عبارت از خود شریف را باید فهم استعداد
شریف خود را با این طریقی که گفته شد تمام ما شامه زبان و خود شریف سائر کویب
و میکند همه نور و صفات چون بیان خود در شریف است بیت بعد از آن که شرح گویم است
ز آنکه شرح این و را اهمیت هرگاه که ساکنان را با طریقی از تفکیک انداختیم شرح
خود را از او صاف بشیرت حاصل است و وقت آن شد که سلطان حق نزول کند که قول تعالی آن
اذا اذعوا صوته فذو با و جولو اغت اهلها اولئکه بیت و جو و کون عقل خروج و بر آن شد
سبیه عشق هم ملک درون گرفت هم بیرون چو خود در شریف شیر از نفس سلطان
و طبیعت و دلیت بود از نزول سلطان جبر و بران ساخت ان ظلم نفس را و غره
بهر بارو

بهر بارو

شهر و ان که نفس شیطان بود و خوار و ذلیل ز زبان زد بعد از آن حکم سلطان جبر است هر
میگوید و میکند حکم او رست جبر است جبر است جبر است جبر است جبر است جبر است
کیزان مکران کند در هوای ساکنان بولان کند بران مطلق صادق که اگر بولایت
از جبر بشیرت نیز کرده اند هرگاه که سلطان عشق در شهر دل که عبارت از هم استعداد ساکنان
نزول نرود و هم استعداد ایشان که هر چه براید مغلوب و متفرق و متسلط کند
سجانی ما علم تمام و لیس فی جیتی سوائی ال بر آورده اند چه عجب باشد که وقتی هم سرکار
بنا بر خالی شده و پر شده از نفس حقیقی درون بیرون او اگر درین زمان از هم فریاد کند که نم
عمل چه عجب باشد العارف بکفیه اشاره هر چه در مقابله زبان عاشقان این ترنم می
بیت عشق آمد شد خرم در رک پست کنی که در مازن بر کرد روست اجزاد
جو دم همگی درست گرفت فانی سب زدن برین اهر دوست پس گنم خود از کجا
این بس است باکند دو کردم اگر دردی است که زارم از شکل خرابم هر چه ای بر خود
اندک کار زهر که خرم از ایشان گفته ام خوشش را کس که از زمان گفته ام از هم
زبان کاروان گردی رسد قسمین زان وقت ساکنان در رسد عرض نفسی است که نیاز
مانند که هستی را می بینم نقاب مگر صاحبی روزی رحمت کند در این میکنم دعا
کار

کار

و الله سبحانه الهاد فصل ششم در ذکر مقامات حتم لولایت امام العارفين خواهر علی محمد
ترنم می قدم اسر در تفکیکات خود بنقل صحیح از حضرت خیر صلی الله علیه و آله
ذکر کرده اند صدیقان است مرد تربیوت انبیا است بی عین الی ما بعد الی العی
و اجماع اهل تصوف است که صدقیت نزدیکی مرتبه است به نبوت و من سلطان الهی
بویز بر بطای قدس سره آخر نبوت است مقام صدیقان اول انبیا است اول رکنان
قدسی ایشان است که نبوت مقام عام مؤمنان است مقام اولیاست و نبوت
مقام اولیای اعدای مقام شهید است و نبوت مقام شهید اعدای مقام صدیقان
و نبوت مقام اعدای مقام انبیا است و نبوت مقام انبیا اعدای مقام رسول است و
نبوت مقام رسول اعدای مقام اولاد فرست و نبوت مقام اولاد فرست اعدای مقام
خیر صلی الله علیه و آله در آن مقام ارواح شایان میان مراتب دارد و در مرتب هم برین مرتبه
کود کرده شد در قیامت بهترین مرتب باشد پس از ایشان هم در وقت حق برین مرتبه
کلیات قدسیه حضرت شیخ معصوم قدس سره که این راه که در مدد قطع انعم علی
کام است و در از غنی بیچ از ای که بکانه عالم از قلب روح سرخی و آود و اعلم
قابل و نفس است و قابل مرتبه است از عمارت بود است و از ذکر قدسی هر

و جنبین

و جنبین عمل و است ایس دو ام جمع در کار است در حال نهاد و در غیر حال نهاد
دو امر نیز دنا کرید دوست توجه و حضور قلب است حرکت باشد این حضرت ماست
این است کسی که با عبادت توجه شرف شد او از بر و نشانده تمامی کلیات است
خواه ایدر سبب این مرتبه از خود و ذلالت منقرت است با وسیع سن و ذوق و رتک ارضی
من عملی بعد از آن به قلب نموده بعد از جانشان در قلب دیگر روح و دیگر سر و ذوق
انصافی و دیگر نفس دیگر سلطان توجه نموده بعد از سر و جویان تمام لطایف ذکر اسم ذات شویع
بنی اثبات و سر دور است بدان که هر دو ایره را با دایره توانان قدر نسبت
که نسبت فرسخ را اعراض و تقارن را تقارن است قیاس مساوی این مقامات نیز با هم
هم چنین تفاوت دارند



نستیا تا بعد از این بالانفوس

الغضا من سلسله كذا...
 موافقت میان لغ زبان نگاه دارد و در طرف نقی وجود و جمع مبرآت را به نظر قضا
 فرماید در طرف اثبات وجود قدیم را بجان قضا مشاهده نماید باطل مکررا این کلمه صورت
 توحید در دل قرار گیرد و در صفت دل لازم دل کرده و این جایگاه ملاحظه مستقیم است
 و هو معلوم این کلمه اشاره بان است الدائرة الثانیة و هی کما تیه من الولاية الصغری
 و این دایره **دایره اولیست صغری** و به هی دایره سسی ولایت صغریست
 غرض از این **دایره اولیست صغری** و به هی دایره سسی ولایت صغریست
 مبادی حقایق تعینات سایر مؤمنان است و من خصائص الولاية
 ظهور و ارادة التوحید می آید ایما و لیس لوق هذه حاله کذا لوجه و سماع
 و فی هذا المقام و ما سبق علیها کتب علی الکلک دوام الدائرة فی ما توحید است
 کثیره الراقبته و الاکتفا علی العرفین و استنساخ المکره بعد از قطع سیر طایفه غرض عالم امر
 شروع در کمال صفت و بعد از آن ملاحظه سیر ترقیب است که در حق اقرب الیرین حال
 عبارة از آن است الدائرة الثانیة و هی کما تیه من الولاية الکبری این دایره سماوی است
 ولایت کبری عبارة از آن است و آن متضمن سه دایره و یکتوس است و این
 و یکتوس

و یکتوس تفصیل اسمط هر است و فی هذه الولاية حصول انفا المرام و بقار
 الاکل و زوال العین و الاثر و شرح بصدر و الاصلاح الحقیقی و الاطلاق للنفس و سیر الاثر
 و الاثر تعاضل مع مقام رنما
 و فی هذه الولاية

ترقی اس کک منوط بیکر الیکلمه الطیبه ساء و خیا و در اوقات قراده ذکر است تصور و تصور
 دل ایما بدو صورت توحید در معنی ذکر است از بدو دل توحید و حقیقت آن در وجه الجرح
 کرده و حقیقت ذکر در دل توحید شود و ذکر در ذکر ذکر در ذکر ذکر در ذکر ذکر در ذکر ذکر
 متضمن سه دایره است معامله اللطایف خمسه بود و نصف اعنی شش است و این
 ذاتی است معامله النفس است در اثنا فناء و بعد از فناء النفس ملاحظه سیر توحید است
 اذ تکریر میگویم و میگویم متحقق شود و بران طریقیت قدس سره فرموده اند که میگویم که شش تنال

میگویم زنی نظم آن که فناء شیوه فخر این است
 درین است
 العلیا و ان دایره
 که تفصیل اسم الطایفه
 الطایفه حضرت
 مبادی تعینات
 معاطله اجزا ملاحظه
 درین دایره معاطله اجزا فی است
 لطایفه عشره عالم امر و عالم نطق
 میباشند سه سالک را باید که بعد از آن
 یاد صفات نغمه و راد الوری ملاحظه

کشف یقین رسوخ است
 الدائرة الثانیة و هی کما تیه من الولاية
 سماوی است
 است که کبر در ارم
 اقربند و این سماوی
 ملاک و عظم اندرین
 یعنی آتش و آب و هوای
 استار فانه من الاسرار الثانیة و تحصیل در این است
 المعتبرین و الترقی بانها منوط بیکر الیکلمه الطیبه و تیز بهلوه و التلوع و طول القاره الدایره
 انما سه و هی کما تیه من مقام کلمات النبوة
 علی ارباب السلام
 بعد از فناء
 است
 سر قیامت
 سطلق
 نماید تکریر
 تکریر الی غیر

تدرک الایصار و هو مدرک الایصار اشاره بان است الدائرة الکلمات النبوة
 فیها الوصول الی ذات المعتمد و فیها کیف المقطعات القرآنیة و تمثیلات لوق
 و تحصیل فی هذا الدایره حقیقه الا و التمدلی و یکتیه فیها سیر قیامت و سیر اولاد الدایره
 و هی کما تیه من مقام کلمات الرسل الدایره
 فی ابانین درین دایره
 کلمات رسالت
 معاطله اجزایست و صدائیه و جبرانیه و فی نه الدایره الترقی بحقیق التفصیل الی اصل کما فی تعالی
 ای حقیقه الکعبه و حقیقه القرآن و حقیقه القلوه الدایره اس لبعده

وهي كناية عن مقام كمال اول العزم وهو لا ريب
 والامور بالاقبال والحرث فوهم بنيا عليه السلام
 ولا حال الاقطاب حكم اول العزم بعد
 الارشاد وهم خمس فوج و ابراهيم وموسى
 وعيسى وهدهد صلوة وفي آدم اختلاف
 عليهم السلام الائمة الثامنة

القبولية التاسعة وهي عبارة عن مقام
 الدائرة العشرة وهي كناية عن مقام الولاية
 على صاحبها

ولدت حقيقت

انها مرار ولا تسمى حقيقت الولاية
 عشرة وهي كناية عن الولاية
 على صاحبها صلوة والسلام
 والولاية على نبي رضى الله عنه
 كذبت مراد است

وهي كناية عن مقام
 الولاية على صاحبها

كاملت اول العزم

عشر

هي كناية عن مقام المعبودية والتعرف ولا سبيل لولاية المعبود من غير جمعته مقام

مقام معبودية

شندي انكون حقيقت مراقبت حقيقت مراقبان است كويده طاهر و
 براني كويده مطلوب ومجرب وسپرون از حركات و سكات خود ميش از بوت
 نيكون بعد از موت خواهي شد با صطراردان ضروري عند الله محبوبت پس مراقبت
 كو از اكرم كيري بعد از تصفية قلب و ترك كليف و زنتها از اشباح الالباب مواهب
 و كين داري از ركيزي نسيم رايح فحات اطاف استنماهي و در سيدان مودت قدمت
 بر سر مرادات زرد در بحر احديت فوط نوري و پروانه هستي بر شمع حلال صحت
 دهی و در ضياء شمع مذكور سازل فراق قطع كني و كليد ديار حجاب را پس ميشت انداز
 و خود برون پروازي باط مجاهد كني سببات نفس را حجابات تمديد كذا
 اولك سيدالاسب يا هم حتمات و بغيره خود را در حلقه عظمت اديز

الدائرة التي عشر وهي كناية عن الولاية العشرية على صاحبها صلوة والسلام والمعتمدين نبي مراد

اولية حقيقت است ان يمتثل بوجه سبب الدائرة
 اثنتي عشرة وهي كناية عن المقام السلام المعبودون حقيقت

الاقطاب واليقان الدائرة العشرية وهي كناية عن حقيقت
 احسن هذا انما هو باعتبار الذكر لان كونها فوق المقام في حال المذكور غير معمول للدائرة
 وهي كناية عن حقيقت العزمانية وهي كناية عن صلوة

المتعالية الدائرة السادسة عشر وهي كناية
 اين كناية ار كمال و حقه چون حضرت ذات است

العالية الدائرة السابعة عشر
 حقيقت قرآن مجيد

حقيقت صلوة

عشر مقام

افزار آفتاب مجال عدل را بصورتی قدیم از ظلمات اخلاقی و ارضی و قلوبی بکلیار برسد
ذاتک فضل بند رویتین شیار و اندو و افضل العظم ضامحیوب تمام سالک
و حقیقت رضا بر رویان آمدن باشد از رضا خود به قول رضا محبوب پیش از نبوت
با اختیار چنان که بعد از نبوت با نظر از هر مصلوب که پس برود طلب حاصل شود
طلب بود اما سالک مبتدی در مقام سکنت معارفه است پس هر که معصوم
خواهد حقیر و دوست دوست خود را از میان برود و کار عظیم خود غلبه مکاری
عظمتی استغنی یا غیر جناب کبر یا آفتابی هر طلب قرب سلطان کند در حیا
یکی ازین معربان با شاه نرود بر او نرسد پس ای محبوب اگر کم جان در آرزوی کسب
کنی ایکنه ترا در محیط ارواح غوطه دهند تا همه جان شویست اگر مردی بمان در بار
که یکبار عوض آن جابه نهر است و رسول بند فرموده آگاه کنم شمار از آن پیشتر
اعمال شما و پرزیده برین نرود با شاه شما و بزرگترین در عبادت شما و این بهترین اراد
اوست یوم صدق و ادون بهتر است از جاه و کردن شما با دشمنان اگر چه کرده باشد
بر بند و شکر و نهایی شان بر بند بگفتند آن چیست یا رسول بند فرمود که در کسب
یعنی یا در کردن مادی همانه لظنم ترا یک پندرس در هر دو عالم ترا بابت بنیاد

بی خدا دم

بی خدا دم اگر تو یا ایس در ایس نفس حضرت امام ربانی محمد الفتی
رو چنین فرموده اند که طالب می باید که شب روز مستغرق لاله الا لاله باشد و دست از
نواقل و ذکر با دست چهار بر دارد و احتیاط کند بجای که علم لدنی باشد و حکمت
بود حضرت ب فضل رحمت بود هر ساعه و لحظه چنان نبرد که از کلیم لاله الا لاله نوسل
شود از هر چه سواي لاله الا لاله است الا نماز فرض و سنت مگر که بلا شکست نشاند
ختم عشق در زبان و لبا بر است حکاری خطاب است بر کیم آمد خنده تا وقتی تربیت آن
که امام صاحب دولت راداده است زیرا که ملکیت با وجود عشق بر شاه که اند
لظنم ملک طلبش بر سلیمان نرهد منموشش هر و لجان نرهد در مانی طالب
در دوا و هر و منند کاین در در طلبان در مان نرهد خواجده رسا ه قدره در حقیقت
اورده اند که لطیف بسو که ذکر سلطان و نفسی و قلبی و روحی و غیره نفسی است لطیف
ده نهر بریده حجاب باشد سالک هفتاد هزار حجاب رنج نماند بقا نماند نماند
که عمل اخلاق و برست و در چنان افزیده اند که از تیر کران باشد و در شراد و بران باشد طبع
کاهی شوره را ملن است و تر فرموده اند تا اور ازین صفت بگردانی و ازین برای بر او
و این مایه یعنی معنی توان کرد و یعنی لطیف و یعنی بگردار و یعنی بختبار ای نفس اگر کسی ترا می گوید

عد

ختم گرمی و تو دعوی زریکی میکنی کسی از تو احمق تر نیست همه روز معاصی شوی ای کینه دار
که در معصیت خدای سبحان ترا می بیند کافی و اگر میدانی که می بیند صحت دیگر
و پی شری که از طلاع وی پاک مذاری نفس او از در و نیز افزیده اند خاک و آب حفا
و در شستی و غل و حقد و حسد از حلق است رافت و رحمت و حلم و وفاداری
از حلق است که آب از آسمان است و خاک از زمین است و می که ادبی از حلق است
باشد جانی و می و نرغ است و در نرغ زیرین هفتم است مگر نرغ خاک و خاک و نرغ
باشد جانی و می هشت است و بهشت بر آسمان است مگر نرغ خود و کند کسی
لطینت و نرغ خاک غالب بود تربیت و لغیف با یکر و اگر آب غالب بود تربیت
لطیف با یکر و اگر عایت این حکمت کند معصوم و نوت شود تفاوت در و اگر
امور شرعی ازین قبیل است و آن در میان هفول لطیف عشره و فنا آنها از کلمات قد
حضرت شیخ نسبت قد درین محقق امیراد با یکر ساکنان را از طالع ان کرزی نیست
و السلام علی عباده الدین صلی الله علیه و آله از حجاب هستی و نوحیت برستی بر
و دیده بصیرت کجکل انوار همرفت کجکل که در آرایه از آیات که در نفس او حکمت کرده
لنرهم ای آتانی الافاق و فی نفسکم افلا تمیزون یعنی نمایم شمار ایشان با قدره خود را
در عالم خلق

در عالم خلق و در لکنوس شاک عالم است ای نمی بیند در دخی باید که موع است
به بصیرت مشاهد نماید بعد از آن مقتضای عرفان است نقد عرفان
در حضرت صمدیت باید اندکی از حقایق و آیات که در قالب است تعبیه کرده اند مگر نرغ
می شود و گوشش شش استماع باید نمود باید دانست که انسان عالم صغیر عبارت از آن
مرکب از اجزا عشره است که اصول آنها در عالم کبیر است و عالم کبیر عبارت از مجموع کما
چه خلق می آید و نرغ از آن اعلم خلق است که نفس غبار را بر او باشد و نرغ از آن اعلم
که قلب و روح و سر و نفسی است و نرغی است و نرغی است و نرغی است و نرغی است
لطایف مذکوره در عالم کبیر عبارت از نرغ شش بلا کما است است معروض
و تحقیق است و نرغ شش مجید و کجکیت مولد یکر مل قلب است و لهذا اقله با نرغ
در میان عالم خلق و امر فرموده اند که چه ششها عالم خلق شش مجید است و بان که در نرغ
از عالم خلق است و روح بها لم امر دارد و میرا نرغ کفتر اند و نرغ صهل قلب صهل
و نرغ آن اهل سر و نرغ آن اصمغنی است و نرغ آن اصمغنی است چون عقل و
نوست کران را امین صا حکمت بالف با نرغ نرغ ترکیب و در بعد از نرغ قلب
هر یک ازین لطایف محمد را تعقی و تعقی با نرغ عناصر صر صر ما داده از نرغ شش

فرو آورده بمقامیکه هر یک را با مقام مناسبت بود و یکی باشد لطیفه قلب با درستی
که در ترتیب آن چسبند و قلب منسوب بر آن خوانده جا داده اند و صورتی لغت پیش از
آن خوانند که وی نامند صورتی بقلب معلی است و اصل الاصل این لطیفه صفت است
که عبارت از فعل و تکیه است کمال این لطیفه آن است که در فعل حق خرفا و استهلاک
کرد و بهمان فعل تقابله باید در این زمان سالک خود را مسلوب بفعل خواهد یافت و انفعال
درست منسوب بجهل و غلامی خواهد کرد و فنا قلب و تکیه فعلی کنایه از همین است و نسبت
آن است که تعلق علی و موسی بر حق نماید یعنی قلب ماسوا را سلطفا و را شفا فرست
سازد که یکی که اگر سابقا کمال تکلف نماید یک لفظ یا دو کند تا در این هنگام تکامل
علم است یا زوی را اهل است محبت است یا بطریق اول رخت بسته باشد و جو
سالک لغیا قلب شرف شد و اصل معاود او لیا کشت و این تمام است
دایره امکان که عبارت از مرکز فرشت از عرضش تا تمام عالم را بپوشد و از
عشره که صوفیه بیان فرموده اند صورت نه بند و نور قلب را نور زرد و سالک
ولایت این لطیفه زیری قدم حضرت مسمی بنیاد علیه الصلوة و السلام و هر که از
المشرب باشد وصول به نجیب قدس از راه همین لطیفه خواهد بود مگر به قصر قاصد و شش
بر کمال

شده

بر کمال و صاحب این مشرب را استعداد حصول کمال در هر از درج
بچگونه ولایت خواهد بود مگر بقصر قاصد و لطیفه روح را چون الفطرت است
مناسب برست زیاد بود و سایر این جانب است از سبب بندگی
استان جا داده و اصل الاصل این لطیفه صفات ثبوتیه هستند و یک کار حضرت
ذات ازده فعل نیز دیگر است سالک بعد از حصول انوار این لطیفه که مربوط به
صفات خود را از خود مسلوب خواهد یافت بلکه منسوب بجنب قدس است
و نور این لطیفه نور سرح بیان فرموده اند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت ابراهیم
علی نبیا و علیه الصلوة و السلام و هر که این مشرب باشد راه وصول و
نجیب قدس از همین لطیفه خواهد بود و بعد از مراتب قلب صاحب این
استعداد حصول و در هر دو ولایت بچگونه است لا تقصر من القاهر و لطیفه
که از روح الفطرت ویرانزدیک و وسط سینه جانب قلب جا داده اند
و اصل الاصل و شیوات ذات است که کار صفات به حضرت ذات بندگی
ترند و حصول فانی این لطیفه به تکیه شیوات ذات خواهد بود و نور این لطیفه را نور
سفید نشان نموده اند ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت موسی علی نبیا و علیه الصلوة

و السلام و هر که موسوی المشرب و حصول و نجیب قدس از راه همین لطیفه خواهد بود
و اطلاق لطایف سابق صاحب این مشرب را استعداد حصول سرتیبه از مراتب
بچگونه ولایت است و لطیفه فانی از لطف است در میان روح و وسط سینه جا داده
و اصل الاصل این لطیفه صفات سلبی است که فوق شیوات ذات است
و حصول فانی این لطیفه نیز بهمان حد است و نور این لطیفه را نور سبزه
ولایت این لطیفه زیری قدم حضرت عبید است صلوة الله علیه و هر که از زیر قدم
راه وی نجیب قدس از همین لطیفه خواهد بود و بعد از قطع لطایف سابق صاحب
را استعداد حصول چهار مرتبه است از مراتب بچگونه ولایت الا بعضی تمام
و لطیفه انخی که لطف و حسن اجمال لطایف عالم است و اقرب است
حضرت علی الاطلاق ویرا در وسط سینه که مرکز است و مناسبت ب حضرت
اجمال دارد جا داده اند و اصل الاصل این لطیفه سرتیبه است که کمال البرزخ است
در میان مرتبه تنزهی و در میان احدیت مجزوه و فانی این لطیفه هم مربوط به تکیه
مقدس است و نور این لطیفه نفس را نور بنیان فرموده اند ولایت این لطیفه زیر
قدم حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم صاحب این مشرب است

بالذات

بالذات استعداد حصول تمام مراتب بچگونه ولایت است از زبان الهام تر جان
حضرت قلب الاقطاب سلو لرتبه است نیز که حضرت امام زین العابدین است
قدس الله سرور روزی چنین گوهرش نمند که اد صلوة جمیع در وقت غیبت
باید دانست که عرض لطایف سر عالم را و ایزه ولایت اول ولایت کبر است که
متضمن بر دایره و یک توست خواهد بود چون از آن دایره معالما لار در دایره
صلی بر قد معالما لافتنس انجامد و نفس حصول فانی عالم تقوی کامل و همنان و شیوات
حقیقی و ارفقای مقام رفعا مشرف خواهد شد و بعد از آن که سر در ولایت معیاش قدس
یعنی ناری و هوایی و مای خود افتاد و اگر انفا به فضل شهد تر شود در کمالات نبوت
شده معالما لجزای ارضی خواهد بود افتاد و ازینجا اگر تر واقع شود خواه در کمالات رسالت خواه
حقایق ثلاثه نبی حقیقت کعبه و حقیقت قران مجید و حقیقت صلوة معالما لهدیت و بعد از
که عبارت از مجموع اجزا عشره عالم خلق و امر بود و بعد از حصول کمالات هر یک فرد فرد
حاصل شده خواهد افتاد و بعد از آن معالما لافتنس فهم ما و شایر است و الله است و فانی
بمفید عنایت بی غایت خویش ازین کمالات بهره تمام عنایت فرماید از ترمیم مجیب و
بمداد سبحان لطیف حضرت م در حیات قدس شهد اسرار هم الهی این مراتب نموده

نفس تبارک
شده بچگونه

و معاملات دیگر که نسبت باین معاملات کما است ما در این سبب بهره لغیر است
 بلکه فوق الاستعداد است فرموده و این ذره را خاک برداشته هم عنان قیاس ختمه
 شکر این بر است را هزار سال بعد هزار زبان هزاران ادله انوار نماید یکی را در هزار مرتبه بگوید
 تا آورد فلان عدد و المذکورات بقیات و الحیر لسلام علی رسول و اولو اصحابه البرزخ و اظهار
 من شکر لایم اعتمادا مبارک التملیقین المطلقین علی السراشده این که اکثر الآثار و الاشیاء
 جرات نموده شد در بنا نهادن اینها و اخلاصا بکبر است سیدنا مولانا محمد
 العزیز صلعم و لا و افروضا هر و ما لمانت الراسل المسی سواد معارف المسمو
 الی شیخ اشرف قطب الاقطاب جامع سبیل الحقوال المنقول امامه اتقال محمد اعلم حضرت
 موسی خواجه یحیی خواجه دهرید و هو قرنتس قرای شرفند قرنتس لروهی

هر اسلک عالیة تقدیر طریق ساجات از هر صبح هزار بار خواند حاجت خود را بآید
 بر آورده خیر کرد این است
 بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم بحسبته سیدنا الطاهر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بحسبته حضرت
 ابو بکر الصدیق رضی الله تعالی عنده ای بحسبته حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی
 عنده ای بحسبته حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنده ای بحسبته حضرت
 علی رضی الله تعالی عنده ای بحسبته حضرت امیر المؤمنین امام حسین رضی الله عنه ای بحسبته حضرت
 امام زین العابدین رضی الله تعالی عنده ای بحسبته حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه ای بحسبته
 امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنده ای بحسبته حضرت محمد مصطفی
 علیه و سلم ای بحسبته حضرت امیر المؤمنین ابو بکر الصدیق رضی الله عنه ای بحسبته حضرت
 فاروق رضی الله تعالی عنده ای بحسبته حضرت امام قاسم ای بحسبته حضرت امیر المؤمنین
 ای بحسبته امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنده ای بحسبته حضرت سلطان ماری
 رحمه الله علیه ای بحسبته حضرت خواجه ابوالحسن خرقان رحمه الله علیه خواجه ابوالقاسم
 کلانه

کرکا فی رحمته الله علیه ای بحسبته حضرت خواجه یوسف احمد رحمه الله علیه ای بحسبته خواجه
 عبدالقادر مجذوبی رحمه الله علیه ای بحسبته حضرت خواجه محمد عارف ریکی رحمه الله علیه
 ای بحسبته حضرت خواجه بکر بن محمد رحمه الله علیه ای بحسبته حضرت خیران علی
 رحمه الله علیه ای بحسبته حضرت خواجه محمد باقر رحمه الله علیه ای بحسبته حضرت
 امیر کمال رحمه الله علیه ای بحسبته حضرت خواجه محمد بهار الدین شفیع رحمه الله علیه
 بحسبته حضرت خواجه علاء الدین عطار ای بحسبته حضرت خواجه مولانا یعقوب
 ای بحسبته حضرت خواجه عبید بنده احرار ای بحسبته حضرت مولانا محمد رابع رحمه
 الله ای بحسبته مولانا درویش محمد رحمه الله علیه ای بحسبته خواجه محمد علی ای بحسبته
 حضرت خواجه محمد باقر رحمه الله علیه ای بحسبته حضرت محمد الفایز ای بحسبته
 فاروقی سرسندی رحمه الله علیه ای بحسبته خواجه محمد محمود رحمه الله علیه ای بحسبته
 حضرت شیخ سیف الدین درویش رحمه الله علیه ای بحسبته حضرت سید نور محمد
 بدوانی رحمه الله علیه ای بحسبته شیخ شمس الدین مرزا مسطهر جان رحمه الله علیه
 بحسبته محمد و مارت الثالث و العشرین حضرت نور الدین شاه محمد رحمه الله علیه
 بشاه علام علی صاحب دهرید رحمه الله علیه ای بحسبته حضرت مولانا کلید

رحمة الله عليه الهی کرمیت شاه هدایت شه غرور محمد شه عبید الهی کرمیت حضرت موه
 نور غرور نبی رحمة الله علیه الهی کرمیت حضرت موه ملا محمد نور صاحب غرور محمد شه
 الهی کرمیت همین بزرگان تعلیمت هم را به تحقیق مبدل گردانیده
 بطریق شری شریف کار کردی و بیخود او را از دست گردانیده
 آمین یا رب العالمین

عناجات در معراج عالیج خاندان نقشبندی محمدیه
 رضی الله تعالی عنهم تبرکاً دست بدت بر آن کرمین خاندان سید احمد بطریق
 نظم بر بسم الله الرحمن الرحیم
 ای خدا دارنده کون مکان غیر تو کس نیست اندر در جهان
 من بیزارت تو نه بنم درجه من قادر بروردگار است جان
 صد گنجه بینی نگر ای انتقام خلق را روزی دهی به من شام
 دست من گیر مرا ز یاد رست بیدار کس تو مهربان و رست
 عفو کن جبرم حق مطلقه خواجه دنیا و دین گنج و فدا
 همه حق جاریار با صفات هر یکی باشد بعالم رحمنار
 رحیمایه بخشای با حرم گناه همه حق از صفات او اولیاد
 از روان اولیاد از رفیع ساز هر یک را بر تید احمد شفیع
 من مرید بهما و الدین بلکه درینم من چه که تو چون خدا مریدانیم
 بجز ترس تو محمد نور غرورین بحق و صل حضرت شاه کونین
 به طوفا

بعونه نور محمد که مست جام و دست از یقین مقام قربت است
 بغیض حج البجین والاد مناقب شاه زکریا
 مولانا رکن محمد نور و ده زجانناز رلقب شکر بریده
 برای قطعه حق خورشید قلم علامت عیاش سکر دار و بهی
 بجز ترس شمس الدین تاج حمال مرزاجا جانان
 یا نور محمد که جو خورشید شعله حق بدل مسدست حاد
 بجز ترس شیخ سیف الدین در کتیب جوهه قدرت در خویش
 بر آن حضرت خواجه محمد که در خلق فروت بقا احمد
 یا حضرت محمد دفینا که چون احمد در احمد خواجه
 بغیض عام خواجه باقی با که از سر حقیقت کله آگاه
 برای خواجه املک خوشخو که در زلف تقوای بود نیکو
 یا حضرت محمد محسب راز اندر نفس بود او شاه ممتاز
 مولانا محمد معدن الجود از وی دید هر کس روی به بود

بجاست علی بن محمد باقر که منشش در جهان کم بود
 حضرت خواجه مولانا یعقوب که چون یوسف عالم بود محبوب
 بخواجگار اعلیٰ الدین عطا که گشت از وی معطر حضرت
 بخواجگار بهار الدین مکتا که نامد در جهانش مثل بهتا
 بخواجگار کمال است محمد که بر جسیخ طعنت بود ناخند
حضرت خواجه باقر که از بس دلت در قدح نشانی
 بخواجگار سواد عالم که از وی یافت رونق لعل آدم
 حضرت خواجه محمود کامل که گنج معرفت او راست حاصل
 بر آعارف کامل فلک سحر محمد عارف تا بنده خست
 به عبد الخالق آن بهر فاق که بهتاش نیار و دست خلاق
 به یوسف خواجه صاحب کینه که جان را کس ندرد زویش
 برای یوسف صاحب حقیقت که بهم تا لک حسیخ طعنت
 بنو القاسم که در کمال نبویش در عبادت مثل تانی
 بجاست بولس آن خواجه که در زهد و عبادت بود موصوف
 بحق بازید آن عاصی که ارشد و هسل بزرگ فکر مطلق
 بجاست

بجاست علی بن محمد باقر که منشش در جهان کم بود
 امام جعفر صادق روایت
 بر سید محمد باقر علا نژاد از من او را صد و نود و پنج
 بجاست لاک زین العابدین شاهی که اولاد رسول از نسل او عالم
 بجاست حضرت شاهی شهید حسین مجتبا آن سقا دور
 لسیه کو شرام رهمنی این غم مصطفی شیر خدا
 در طعنت که بنویسند لیک بر مالزیمت اکرامشان
خواجگار حجت که نور مطلق است جانشین مصطفی و برحق است
آن که غرق بحر عرفان شاهی دین عثمان عفا آن آند
 خواجه شریع آفتاب بنگدن خلق حق فاروق عظیم شمعین
 آن که دارد بر سر طاووس است او از قول پیغمبر
خواجگار اول که اول یار او است تا از ایشان از بهای الفار او است
 اسم او صدیق اکبر آند بر همه احوال بس و آند است
 خواجگار کونین سلطان جهان شده بر همه مومنان آوردان
 بهترین بهترین انبیا در صدر بدر هر دو عالم مصطفی است

خواجگار کونین سلطان همه آفتاب جان بر جهان همه
 او نموده سر سهرار از قلم او بر بوره در معنی از عدم
 راه را بنمود آن بجاست خواجه دنیا و دین خیر العور
 سحر حق نمود او در ره حق در ره حق داد مردان را سبق
 عارفان معرفت دریافتند تا لکان در کب درین ره همند
مهر عالم محمد آند است اسم او محمود احمد آند است
بجاست علی بن محمد باقر که منشش در جهان کم بود
 سرور سرور درین جهان هم بحق چهار بار باو فاد
 هم بحق پیر خواجه بهار الدین کان علم بجای قطب دین
 هم بحق اولیا اصفیاء هم بحق خاندان ما صفا
 هم بحق نور محمد آن خیر نور هم بحق حضرت صوفی ملذ محمد نوز
 به میزان بزرگان تکمل در باشد با سلاسل استکل
 برای بنوکان جاودان باد فریدان و راه ایمان دلش د
 بجاست

بجاست علی بن محمد باقر که منشش در جهان کم بود
 بین سید احمد و سید حسین
 همه خلقت بخدایم جمیع سوان اسد سلام
 که غایب از لطف تو دیگر ندریم به بخش فضل تو امید داریم
 به بخشش بر همه لطفت روان کن نقوش غریبان از دل فنا کن
 الهی که نیک باشم ما را بدین گره و بد باقیم ما را بدین گنجش
سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على
سليمن والحمد لله رب العالمين وصلى الله
تعالى على خير خلقه سيدنا ونبينا ومولانا محمد
والله واحباله اجمعين بسبحك يا اسرار السمر
حمين آمين يا رب العالمين فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

یا خدا دارنده کون مکان غیر تو گشت اندر دوزخ
 من بغیر از تو نه پنم در جهان قادر بود کار انس جان
 صد گشته بنی نگیر انتقام خلق را روزی می هر صبح شام
 دست من گیر از فریاد رستل بس کن را کس تو مرتا رستل
 عضو کن جسم حق مطلق خواجه دنیا و دین گنج و ناز
 ام حق چهار بار با صفا هر یکی باشد عالم رهمنی
 چهار بخش از بنای جسم کفنا هم حق اصفا اولیاد
 از روان اولیاد الرفع ساز برکت را برسد احمد حق
 من مگر حضرت جلیلیم من چه گرت چون خدا امید انیم
 بجزرت صوفی محمد نو غنی حق وصل ز حبشه کونین
 ظهور

بجزرت صوفی نور محمد سلطان نور با شدم جو شمس اندر من
 بغیر صبح الحسین و لا مناقب شاه بزرگ هدایت
 مولانا کل محمد نور دیده زجا بنا را ملقب سر بریده
 بر او قطب حق خورشید غلام شاه سردار در ایلی
 بجزرت شیخ شمس الدین بیات حبیب اله مرزا جانان
 به جزرت محمد عابد کوی خورشید شفاع حق بدل مرشد حایده
 به جزرت عبد اللہ حدان بیادین که تیغ جوهر حق دشت دریش
 به جزرت شیخ محمد سعید محرم راز که اندر فقر بود او شفق
 بجزرت شیخ مکنذ غوث بالله که از اسحقیت بود آگاه
 بجزرت شاکل کتیا خوشخو که در زهد تقوی بود نیکو
 بجزرت فیاض عدل محمود از روی دید هر کس روی مبود
 بجزرت سید گلدر علی ثانی که چمن و لا قطب حق بود

بجزرت شیخ شمس الدین کامل که گنج معرفت اور اسما
 سید گلدر علی اول او هم میرتا بک تقوی حصار کان عطیات
 حضرت سید ابوالحسن آن در وقت دایمی او قاطع نفس سوأت
 حضرت سید شمس الدین محسن که بود در کمالش بر جگومش بود
 حضرت سید علی آن است جام صدق از تعیین مقام قدرت است
 حضرت سید بهار الدین که شیخ کامل بر میدان لطف نفس شاکل
 حضرت سید عبدالوکیل آن در وقت در جبین طاعت بود ناخند
 حضرت سید شرف الدین قاتل آن او در مقام غنرت است آرام او
 حضرت سید عبدالرزاق مدظان نور با شدم جو شمس اندر من
 غوث اعظم شایسته قطب جهان اولیا ابرضاک راهش جالفش
 شیخ نور محمد حصار کف نفس بر میدان بود او فریاد رستل
 حضرت سید ابوالحسن آن عطی کز نوکت ده شد هم فعل استرار
 بو العسح طوطی سر راه برست انور دین اولیا در استعدت
 شیخ عبدالوهدت از صمیم قاتل نفس شیطان رحیم
 علامه اعزاز

عبد سز تمیر آن که بود تا اها در رکوع در سجود
 بویک شری قطب حق بدان فیض یابد از او بیروان
 شاه حمید لعداد عا نژاد از من او را صد دور و دغه باد
 شیخ عبدالکریم عسقلی ماه در دعوایم پیشوا مقتدا
 شاه معرفت او باج طوفان کش چون طلک جهت
 داود علی است آن نور خدا در میان خلق عالم رهمنی
 شیخ جید علی صدر کبار صد هزاران جان بود او را نثار
 شیخ نور علی که شرف دنیا دین همت از خواصان رب العالمین
 شیخ کوشرا امام رهمنی این عم مصطفی شیر خدا
 در وقت که چه نمودند سرور لیک بر باله لازم است اگر شان
 خواجه اجنت انور مطلق است جانشین مصطفی بر حق است
 آن غرق کعبه سرفا نکه شاه دین عثمان عفان آند
 خواجه شرح آفتاب بکدن ظل حق فاروق اعظم شمعین

آن در بدر صراط اول گذر است او از قول غیر عسمر
خواجبه اول که اول یا راست نشانیان از بهانی الفاروت
اسم او صدیق البر آمده است بر همه احوال سرور آمده است
خوهر کونین لطیفان ششمه بر نومی موثره او را
سهرین ترین انبیا و صد زبدر هر دو عالم مصطفی اند
خواجبه کونین سلطان همه آفتاب جان برکان همه
او نموده سرسرا از قدم او رفته در شرف از عدم م
راه را بنمود آن بحر سخا و خواجبه دنیا دین خیر العوالم
سهرقی نمود او در راه حق در ره حق داد مردان راستی
عارفان معرفت داشتند سالکان مرکب درین راه شدند
بر عالم محمد آمده است اسم او محمود احمد آمده است
بجای خیر حق ذات خود هم حق خیر موجود است خود
سرور سرور در لاجه دعوت دوت پیدایشان
هم حق چهار بار با وفا و چهار کعبه صدق صفایند
ایم

هم بحق پیر ما حی الدین کان علیهم صبر لم تطب دین
هم بحق اولیا و اصفا هم بحق خاندان با صفا
هم بحق نور محمد آن بحر نور هم بحق صوفی ملذم نور
به سیرت بزرگان مکمل که باشد با سلسله مکمل
برای سزندگان جاود باد میدان راهمدان دلشاد
به جنت از کسر مفسور کردن برین سید احمد مسکن حسین
تا مخلصه خدایم جمع سیران هم سلام
که عذرا لطف تو دگر ندریم به تحض فضل تو مفید واریم
به جنتا بر همه لطفت روان کن نقوش غریبان از دل فنایم
الهی گزینایم ما را بدین گری و رب بایم ما را بدین جنتی
سجده ربک رب العزة عی یصفون و سلام علی المرسلین و
الحمد لله رب العالمین و صل علی محمد و آله و اهل بیت
برکتی بالرحم الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم بدان ارتد سلسله الدارین که این سال است در این صانع و عوف خورشید اندازیم کرد
ان کو بر خطیبیست بر بستر کرمی با او با طبع و عوفی عمارت در این مطلق بیایم که در این وقت است و این
از جمله علو او و از جمله قدرتیست که در کمال این عوفیست از این کمال عوفیست که در این وقت است و این
و حق بر کونین عوفیست که در کمال این عوفیست که در این وقت است و این عوفیست که در این وقت است و این
نه عوفیست که در کمال این عوفیست که در این وقت است و این عوفیست که در این وقت است و این
ان کو بر خطیبیست که در کمال این عوفیست که در این وقت است و این عوفیست که در این وقت است و این
بجای خیر حق ذات خود هم حق خیر موجود است خود سرور سرور در لاجه دعوت دوت پیدایشان
هم حق چهار بار با وفا و چهار کعبه صدق صفایند ایم

بسم الله الرحمن الرحیم بدان ارتد سلسله الدارین که این سال است در این صانع و عوف خورشید اندازیم کرد
ان کو بر خطیبیست بر بستر کرمی با او با طبع و عوفی عمارت در این مطلق بیایم که در این وقت است و این
از جمله علو او و از جمله قدرتیست که در کمال این عوفیست از این کمال عوفیست که در این وقت است و این
و حق بر کونین عوفیست که در کمال این عوفیست که در این وقت است و این عوفیست که در این وقت است و این
نه عوفیست که در کمال این عوفیست که در این وقت است و این عوفیست که در این وقت است و این
ان کو بر خطیبیست که در کمال این عوفیست که در این وقت است و این عوفیست که در این وقت است و این
بجای خیر حق ذات خود هم حق خیر موجود است خود سرور سرور در لاجه دعوت دوت پیدایشان
هم حق چهار بار با وفا و چهار کعبه صدق صفایند ایم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحروف متضمنة بالما قبله والما بعده
انما قبله بالما بعده والما بعده بالما قبله
... (Detailed explanation of the letter system and its combinations)

الحروف متضمنة بالما قبله والما بعده
انما قبله بالما بعده والما بعده بالما قبله
... (Detailed explanation of the letter system and its combinations)

الحروف متضمنة بالما قبله والما بعده
انما قبله بالما بعده والما بعده بالما قبله
... (Detailed explanation of the letter system and its combinations)

وسمى اقسامه في وضعه تسعة في ثمانية عشر من حيث هو موضع تهافتك مع

س	هـ	و	ز	ح	ط	ي
س	هـ	و	ز	ح	ط	ي
س	هـ	و	ز	ح	ط	ي
س	هـ	و	ز	ح	ط	ي
س	هـ	و	ز	ح	ط	ي
س	هـ	و	ز	ح	ط	ي
س	هـ	و	ز	ح	ط	ي
س	هـ	و	ز	ح	ط	ي
س	هـ	و	ز	ح	ط	ي

... (Additional handwritten notes and a second table below)

مراه را قبل از شروع در تعهد و ناسبت فایده طالب است
 را باید که ابتدا بفعل فیض ترک تحریکات نماید
 اشتغال بفعل نوافل و ترک مکروهات و اهتمام و قصد
 را در ترک نهی زاید دارد از فعل مأمور و در امر صالح
 صالح را مضر نماید و این سه اصل را در هر ضریف
 نگیرد اصل اولی که بداند در نیت هیچ نفع مضر مگر
 و او تقدیر کم تر از نفع و کسوف و ضرر در اول است
 مقدر است و اصل **دوم** که در اول
بند محمول است تصرف ترا در نفس تو بلکه
 تصرف محمول و مالک است بر طور خواهد
 چه است بر تو که مکروه و الا چیزی را که محمول است
 از ضرر و حال که او اشغقت و از علم است بر تو
 از نادری

از ما در و پرتو دوست اعلم الکلین در فعل خود خواهی این را مگر از
 صلاح و نفع تو اصل سوم آنکه بدانی که دنیا روزنه و فانی است و آخرت پاینده و باقی
 تو در دنیا سستی و لا بد که این سستی به نهایت و بد از آخرت پوست کرد
 پس بر داری سستی سعوا که غریب منقطع کرد و کوش در محنت فانی خود
 و هلاک ده ان نماز درین مدت دلیل نافع کبری از آن در مده در این سستی چون
 سهل را در اول حاضر نمود باید که کارهای خود را با مری خداست و قضای او
 نمای این اعتقاد هر چه خواهد جهان می شود نه این که تو خواهی هر چند ماضی کرد
 و باید که انتظار احوالی مردمان و مراعات ایشان کنی مگر مال چیز که شرح بان کرده
 باشد و باید که دل خود را از برای حق تعالی خرد سازی و ماسوا را در احقر وانی بد
 در او حقوق الهیه معصوم و بگذره از آن تمام نموده و بدانی که نیستی تو برتر
 هیچ کسی زیر آنکه کمال تا نزد خود آگاه نیستی فایده سبب تحقیق الطغاة انوار ایمان
 و در افتادن از شاه به جمال سلطنت و نزول قرآن است و چون بعد از قرن است
 تا بعین اختلافات در میان آمده طایفه را خواص این سنت که در ظاهر و باطن
 انوار سنت و کاشفان حقیقت بود مشهور با مسمومین گشتند و مشربان
 که بر این مسمومین از دو سال از بجز بودند پس مومنین در سنت اهل سنت و جماعت

امام سید نظر عینه افزوده گفت قد طریق جنید و عبد طریق قوم
 و جنید قدس سره گفته که بنا بر طریق ما بکتب است
 هر چه مخالف است با سنت نفی ما در وقت
 فرمود و لم یسمع الحدیث و لم یال السن العقبا و لم یأخذوا
 عن المتأدین افشردن آنچه و نه مشایخ فرموده گفت
 رد آنها الشریعت فهو زندلیت فایده قول ما قائل است
 کتاب سنت قبول نمایند و الا رد کنند و اگر کتابی
 بر او تاویل روند است باشد که تاویل پذیر نشوند پس اگر کتابی
 آن در علم دیانت است تسلیم نماید و علم آن را حق
 سوگول داشته معارض قاعده شش نذرند و الا نه دو قول لازم
 متبوع حقیقه شارع است هر که غیر است تابع او نیست
 سنت است هر چه و در آن را صحیح بدان فایده بدان
 بخالدیم که در رسد همدان و استیاد از وقت
 رحمتهم که منازل شوک بده صد تعیین نمند اول توبه
 دویم زنده سیوم توکل بر خدا چهارم قناعت بچشم
 ششم

ششم لغز خضر یقین یا شتر سقیم و در امربط قلب شیخ
 هشتم ترک عراض بر حق تعالی و بر شیخ گفته شده در
 ولایت بر چهار رنگ است که در آن این در حال و مقامات
 اصل است قرار نمگیرند قلت اکثر و قلت منم و قلت کلیم
 و غزال از هر رنگ و نیز گفته شده در غنچه راه که خدا تعالی
 بنهار لقا سن خلق است طریقه حجت نزدیک تر راه است
 و آن حاصل شود و مبتدع است کتاب سنت فایده این
 رحمت الله بطریق سوال گفته در جمله است که از شیخ مراد
 چهار است و وجود شیخ شد که بیت امر است و صفا
 گشته است از وجود او ظفر بید و چگونه امر حاصل
 گستر این حال او است پس در جواب گفته اگر کسی از شیخ
 طفل نشود و مشرب نشود در طلب بر ائمه برسد که وجود شیخ مراد
 درین طلب از غلام لغویت زیرا که این برسد مثل می کرد و الا محذور
 او فایده عمال گفته اند کسی که او را شیخ تربیت کرده که او را نجیب و
 نماید پس باید که لازم کرد و در او را بر غیر است هر چند و سلم بر آنکه المزم

درود او را بحسن آداب مؤدب حرکت کند
و ما شرف خلدق مذهب کنند و بلند کنند
اوز اندر زده کمال و وصل حرکت کند اوز را محل سخن
از حضرت کبیر شغال فایده کسرا که چنان شود اوز را
فضیلتی بکتاب و با الطبع بسکند که لازم آن فضیلت
را ملاحظه است پس آن و لغزیم سخت شهر را خود را
از ملاحظه و حیران و خلوصت نگاه دارد و در حالت
ناید نفس الوطائف علیه و فکره و با او نماید بزرگ
و دوام صفای آن را و حقارت دنیا و زوال
نمشقت او را اختیار نماید از هر سخن راست
کسلی را که آگاه کند او را بر عیوب او و تقصیر نماید
سخن بر دشمن که را و عیوب خود را از سخن بر دشمن
معلوم نموده ترک نماید و در صفای مردم نظر کند و
از آن معایب هر گفیه و اگر گشته در غفله ملاحظه
آن را بر بیاضات شایسته علاج نماید فایده طلب
فرستاد

قرب الهم را مقدم داشتن چند چیز لازم است اول
تصحیح عقاید بر وجهی موافق عقاید بلیغ صالح
بهم باشد در این جناب از کبایر و اداء فی الفضل
سوم رعایت سخن و آداب حضرت نبوی ص
علیه و سلم قولاً و فعلاً پس ترجیح بر نسبت سکون
طریق صغیر نمودن جهت تکمیل و استحکام دین ملت
فایده بر وجهی است بنده مؤمن که ایمان آوردند
تکلیف است با مثل و یا نیک و اوست زنده
و دانا و پندار و شنوا و گویا و آنچه فرستاده و
آنچه نخواستند متصفست بصفا و کمال
از جمیع نقص و زوال ایمان مگر نیک او
و غیر آن او و بدت با او و به تقدیر خیر شرک
از جانب اوست و با آنچه محمد رسول الله ص
علیه و سلم از جانب حق اخبار نموده است

است و راست مثل تعذیب کافر و تنبیه و قیر
مثل شربت دباغ و ارواح در آن در نیست
روزن و کتاب و سوال و عوض و طوط و جنت و نار
و معراج و خروج و جلال و دابة الارض و یا جمع و
ما جمع و طلوع شمس از مغرب همیشه در آن
در جنت و کافر در رنج و ظهور مهدی و نزول
در غیاب قرآن و نفاخت رسل و نیکان و کرم است او
و معجزه انبیا اند و فضل شایسته محمد رسول الله ص
و سلم و بهترین است حضرت ابوبکر صدیق است
حضرت عمر فاروق است حضرت عثمان ذالنورین است
حضرت علی مرتضی رضوان الله علیهم جمیع
و روح با برت و موت جلال است و انبیا
و می باید پیغمبر عدول بود و این چهار رند است
شایسته و مالک و اجد رحمت الله علیهم بر هدیه اند
الحمد لله

حق و بی و با بد جانی بر سیده و نه بان حدیث امر هم از
سقط شود و جلالت است گناه و سهوا بر شریعت
و نماید بر از رحمت حق تقاضا و امن از غدا و اول تقاضا
که این همه کفرت و ایمان تصدیق و تفریق است
آنچه پیغمبر ص علیه و سلم آورده و عشره عشره و
نزد و حسن و حسین و از وراج پیغمبر ص علیه و سلم
است بر و سید سعیده الرضوان از سید جنت اند فایده
سخن این مجرب در کتاب زوهر چهار صد نعت
کیره آورده بعضی الفاظ و بعضی خلد فرکان را بدلیل
از کتاب و سنت و تقریر هم از آن جمله چند چیز که از
الزهر مرقوم هر گفیه ریا و غضب و کینه و حسد
و کبر و عجب و مکر و استهزاء طبع و حرص و خوف فقر و
تقصیر غم و تحقیر فقر و محبت دنیا و اطعمه و صلوات
در حدیث و محبت مدح و عنایت حق و ترک شرک
و عیادت نمودن پیغمبر و سرور راه حیوة دنیا و آخر

کما بر منکلی و ترک توبه و فرجه است که
و تحقیق است از برای دنیا و کتمان مسلم و احدا
بدعت و عفا وقت حرمت و ترک و فاء بعد
تحقیق است و ظالم انذار نمودن اولیا و بعض
الشیخ و ترک درویش سماع نام بنویسند
سلم و سکه اسلام شکستن با ضرورت و استیذان
و کشف عورت نزد مرد مردم و تا آخر نماز و خوب
نزد ترس فساد و ترک عدل در رکوع و
سجود و ترک جهلت لامت بدون رضا قوم
و قطع هفت نماز و پیش از نمودن عفو سجده نمودن
بقبر و سکه جنازه رفتن زمان و تشبیه زن بمرد و
عکس آن و شکر کردن زن با محرم و ترک سفارش
بجهت فال بد ترک نماز جمعه و زنان را جا بدین وقت
نیدن و حواله نمودن باران بمنزل خود و شکر نمودن
جیب دزدی کردن و مرخص شدن و ترک نماز و کفر
با فرقه

با ضرورت سوال کردن و ذوق جسم مضطرب را محروم داشتن
و منع آتش نکلانختن چو چیز برندان سیل که بنام
خداست سوال کند و ترک آنچه با وجود قدرت
و خردن مسکه و جانور با آتش و فرود ختن امر بدست
کویطری و بی جفن فرود ختن چیزی که باعث اعانت
حرام باشد و افکار در بیع نمودن و تزویج به نیت عدم
ایفاء مهر و مال یم خردن و صرف نمودن مال در امر
و تقیر نمودن حاضر در ادا حق در وقت و وقت
ضرب بوارث و ناپیدا ساز کردن و تصرف در زمین
کستی و یا در راه عام هر ضربی که کس را در راه
و ترک تزویج با وجود احتیاج و قدرت و نظر شبیه
و لمس و دخول و خلوت با جنبیه و امر و نسبت
کردن و شنیدن او و سخن جنبیه و نیت کس را
و طبع با نیت از نگاه گفتو و ایذاء و عیب و تعلیم

وزن خود را بیش از محرم ظاهر نمودن و ظاهر نمودن
تفصیل چهار زن نزد دیگر و طعام خوردن زنا و
از طبع با رضا در میان و هر چه در اطوع و شکر و ترک
عدل در میان زنان و با عذر سه روزها حضرت
مسلم و طلب طلبه بدون عذر و وطن در آن
و قطع اجم و جانوران را جنگ انداختن و با حق
کردن و برون نیامدن و امان در وقت حاجت
رعیت و ترسانیدن با گناه و محمد بودن بر او مسلم
نجوم آموختن و عذر آن کردن و کاهن را بر سر نهادن
بدگرفتن و بر خطوط رمل اعتماد کردن و فاسق نظام
را بر مسلمانان حاکم ساختن و ترک نصرت ظالم
با وجود قدرت و بر ظالمان و خدشیدن در رضا انظلم
ایشان دادن و حکیمه بحتی گفتن و این حاکم حرف کس
بودن بر خصم و در لفظ یا عدو الله و یا کافر و در
حذر

حدیث شفاعت نمودن و تسبیح زنان و از سوراخ
در زنگر استن و ترک سزا ندادن از امور حق و در وقت
حاجت بدفع کفار در مجلس فاسقان استن و ترک
توبه و نیتی در اقامت حد خود را کشتن و سوگند
دروغ خوردن و محبت دشمنان و محروم به تعلیم
او برخیزد انتهی با ذکره تخلف کرد و اگر در فراغ
الاسلام که تصنیف نمودم محمد قاسم تنویسی است
رحمة الله علیه آورده که بعد در میان فرض کلمات
والدین و سهار و بیلت ه شرط لاکر با امور مشهوره
یا باشد و همچنین فرض عین است الفاق از حال حلال
در مال غیر عدل در قیمت دلیل وزن و صدق در سخن
گفتن و ادا دین و کفارت و دینت و قضا فرض
نه و تعلیم غیر مجتهد را در امور مؤمنه و خوردن در حال
نیست و ایفاء نذر و تعلیم و یا هب را و مردن را
نه استخانه خود را احکام اسلام و اذن طلبیدن نذر

در خانه غیر در زندان معده و مطلقه بلیته و
حد او و در هر نمودن زوجه بکرت و نگهداشتنش
و مهر و اقباع از ایشان منع و تعلیم امور دین و ادب
نفقات معوضه و شیر دادن مادر تعیین شود
برای آن و بر آوردن زن حاجتخواه را از زور
و صدقه رسم خرم و جنس ملامت در عبارت شکرت
خدا را بر نعمتها او و توکل بر خدا و در همه کارها
بیراستگی عدل و قنکت در مابین زمان و تقدیر
ملک خست بر فقرا و طاعت نمودن زن مردار دار
شتر و نگاه داشتن زبان از شهوات و از زنیست
و خوش رعیت و بنیو و همسایین و نگاه داشتن
از نظر عوام و نگاه داشتن گوش از شنیدن جزای
رو نیست و شنیدن او قصدی مثل آواز ملک
داستان دست از گرفتن آنچه جلال نباشد و
نگاه داشتن هر چه با از رفتن به آنچه نمانده
که از او

که از او مثل ظلم و زنا و سرقه و نگاه داشتن فرج از زنا
و از آنچه نمانده از او و نگاه داشتن تا حدی از
جمع محرمات تقسیم رسم خدا تقاضا نمودن نام او
و زور و زور غیر صدقه علیه و سلم نزد شنیدن نام او
یا نمودن آن قدر بجزیه از صلوات و اما حفظ قرآن
کفایت است و تجوید قرآن در خارج نماز و بذل جهد
و قادر باشد بر آن و تعریف لفظ و تیار نمودن از بر
مرکبش لذت آن او فرقیست نمودن آفریت
و رسید از رحمت حق تا و ترس از عذاب او و
از نظر بعضی منصفان آن عضو را جائز نباشد نظر
او قبل از نفضال و نیز در فرایض الاسلام آورده
از فرایض کفایت است جوهر اسلام و اما نفس کلام
بسی است مؤکده است و جوهر عطا کننده و
شنیده شود از او محمد خدای را بیدر همه حال تا
رسیده و غسل کرده بگفین او و نماز بر او و در نمودن

او و عبادت در نفس و عبادت با دست در جهاد و
بهر معروف و نهم شکر کسی را تا در بود ران و
کار مر باشند فرض عین در حق کسی بر بد فرض او در عالم
نباشد و یا بر ازاله آن بد فرض او و حفظ نام قرآن و در
نمودن مظلوم سله قدرت و صلح در مابین هر دو نزدیک
قدرت و قبول تفا در دنیا چنین بدون کت شخص صالح
آن نبود در نوقت قبول تفا در فرض عین هر کف و او از
و اگر در بدن هر شخص بد دیگر نباشد درین وقت نهاد
نیز فرض عین هر شود و انتهای فرایض الاسلام فایده
عملا گفته اند در طریق تلقین ذکر و دادن فرقه و طریق
در تقاضای شیخ صوفیه است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نابین شده آنچه ثابت شده در طریق محبت و متابعت
کتاب و سنت بلکه این اذکار و افکار در مابین
تعارف است از قبیل تحلیف شیخ کرامت عقیقه
علیهم جمیع و دلیل است که ادواتها حضور
است

و تکلف است و خلق کلام حمیده و نیز خوار از فعال از زله
مطلوب است و خصوصیت است از من راه است
و وجه حسن چهره هر کف و هر خدای است لطیف
و اگر نیز صورت بد است لهذا است که فرمودند
جائز نیست اخذ طریق سلوک مگر از شیخ کامل و
آن کس است که عالم عالم بود در کتاب و سنت و
بود از دنیا همیشه و شرف گویند نور و کینه با
این گفته باشد و بهیچیز از خلق طمع نبود و اما شیخ
ناقص نیز نموند میان طریق موصوله و غیر موصوله و میان
استعداد مختلفه طالبان را فحش است تا در امان
ایم مرض مملکت طبع استعداد آرزو و اجازه العوض کل
بهر جذب بر تکلیف نیست بلکه جهت رفع فقلت است کت
است تلقین و محبت انور حال در مبدی است در معرفت
نیتهمون مع نوم الفلته و ان لم یصلهم الکل و تلقین
ناقصی الی الکریم و غیر از هر کف و و کاین تلقین

از همه صفت نیر شود گفته اند و در حدیث آمده است که هر که نماند او را شیخ
بلاکه عمر کند باینکه نه خصال تا بساید شیخ را اگر سبک و با
خواهد او علمت غرک و صدق و صبر و توکل و خدمت و تقوا
فایده جمع خواهد بود در حکمت صاحب براتی از ظاهر باطن او
را نشان نماند و نه بر عکس برورش باید اصل استخراج کند
بعد از آن هر چه در ظاهر او قرار گیرد معقفاً بر آن عمل نماید و
چون بعد از آنکه طاعت را اختیار نمودن باید در شیخ
اولاً بجهت تلقین اجمال کند بعد از آن بر تهنات او
و جهناب نمود هر چه بود بعد از آن و جهت از طاعت
عاقبت مانع بود بعضی صفت عفا را نیز تریخ جائز است
و باید در معاش شیخ و فرید شد معادله غیر صاعده علم
و اجماع بود و مریدان را باید در حال رابط اعلیٰ بلکه
راه خد فوفاست از دست نماند و تابع امر نیست
باشد تا لوالاعراض علی شیخ و سلم قائل و نیز گفته اند
از رابط محبت و فنا در شیخ تنها با رعایت در بیان رابط
شیخ ادب بریدون ذکر موصوفت چه افاده و استقامت
برکات

برین است و بدون رعایت ادب محبت بر فایده نماند
بسی رابط اقل شیخ اهل کرم است در استقامت ملاک
عذر اصول است و اینها مشایخ کرام در رعایت
سالفه نموده اند تا لایحه شیخ خسته اند که رابط
شیخ مثل تهنات است حالت که در جنبه صفت کار
بدون است و تحقیق نماند هر چه در تقصیه مرت
صبر بدون رابط اقل شیخ بوصف تسلیم و تحت طاعت
با وجود شرابط دیگر جنبه نماند بلکه قطع فیض را کشته
این سبب عدم رابط اقل مرتب است با شیخ و چون رابط
باید باید در شیخ او را اول اجازه فرماید و باید
شیخ هم اجازه کند و تقوی و زاری جنبه صفاً بیارند
تا از خطره نفس و شیطان خلاصیاید و اول مرید لقب
عبدگناهی بطریق اجمال تسلیم دهد و ذکر قلب به او تلقین
نماید و توجه باطنی با او بکند و در متابعت حضرت
محمد رسول اله صاعده علم و سلم ترغیب فرماید

و این متابعت حضرت رسول اله صاعده علم و سلم
رسیدن بگذر بقا محمد و اند و مرید شیخ
رعایت ادب بر سرگرم گشت هر چه
از نسبت خاصه بزرگان بهر یاید و کمال بزرگان
چنانچه در حدیث شود قدر عزت دارد و آنچه فرمود
در حدیث دیگر چندان قدر و عزت نذر و اگر کسی نسبت
کند بواجب است نه طالب صفاق حضرت
شیخ او حدیث گمانه از زشتی کفار
بود بعد از شرف او را دوام ذکر
شده بود **فصل اول در بیان**
بعضی از کار و اشغال طریقه عالییه قادریه
درین طریق اول بزرگ هر تلقین حرفیاید ذکر هر
الرحیم حضرت و ذکر عزیمت کلین در اول
غفلت بر مبتدغال بر باشد و ذکر هر چه
با طاعت

با الحامیه و دفع خطرات و غفلت و مرید نورانیه
قلب و ذوق و محبت است و هر بزرگ معمول است
در هر سلسله و در سلسله نقشبندیه پس
از حضرت مولانا بهار الدین محمد نقشبندی
بود بدان از کار و اشغال در طریقه عالییه قادریه
کسیارند و آنچه در حدیث مولانا شیخ فرماید
شکار بزرگ قدش سره الغزبان فقیر
اجازه فرموده اند قوم کلک بیان هر کس
بیان ذکر نفس و ثبات طریقیش لایحه
نشینند و در استبداد ذکر صورت حضرت
شیخ را در حدیث فرماید و از و مدد خواهد
در خلاص خطرات رویه و تقویت طبع در
شیخ خود را عین استمداد جنبه حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم داند زیرا که مشایخ
برهنگیابان پیغمبرند و هرگز دست بر سر
زانو نهند و سر خود را نزدیک زانو حبس
از آنجا لا اله الا الله گویان بر زانو راست گذارند
بگفت راست برتند و از آنجا لا اله
گویان بر زانو چپ ضرب نماید و نگشتان
پار او را در نظر درازد و در شبات بنهد تا
مطابق شود قول بقلع و در وقت نغم
گشام دارد و آنچه محسوس شود نغم
ت زد و در حین اشبات چشم
بر بند و اشبات موجود نماید با
بگشام

بجسم کمال و حکمت در ضرب و رعایت مکان
آن است که آدمی بتوجه جهات گوشه نشین نشین
مجبول است و نیز در نفس او احادیث رؤیه خطور کنند
زشتی که در حرم اله این وضع را نهد که توجیه او نفس
بندگه و ازین راه بقدر توجیه استحقاق است و گفته اند
که ذکر نفی و اثبات را در روز شبات بست چهار مرتبه را بخواند
و بنظر ضعیف وقت به نصف یا ربع کفایت نماید نوعی که آله
را از دل بردارد و بگفت راست رتند و لا اله الا الله
سده ضرب بر صورت حضرت مولانا تدیس سده در طریق
الایکار فرموده اند اینک در مستحجاب جامع در هر
پوشید و کتب باین طریق حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذکر نمودند
و آن حضرت تقریر نمودند و الله الحمد علی ذالک نوعی که
الله را از کف چپ بردارد و بگفت راست رتند و لا اله
الا الله را بر کف چپ ضرب نماید چینی که زیر زانو
کف راست نوعی که بر کف چشم را پیشد و بگوید لا اله الا

برون حرکتند آن را از ناف سپهر کشند آن را تا به سر
بسی گوید الله گویا که برون حرکتند از نام ادعای عبده آله الله
و قوت بر ظاهر زند و ملاحظه نظر جمیع و مقصودیه یا موجودیه
حقیقت را در کفر و شبات را ذکر تا سوره گویند و علامت
ذکر سوره کثر صورت صفات نفس است که در حرکت قلب
بدر اشبات شروع نماید طریق ذکر شبات تا که سر خود را از
زانو چپ از موضع هر بار از کف چپ بر داشته بگفت
بگفت چینی آله الله گویان بر زانو چپ را بگفت چپ
و چینی زبان ظاهر بگفت آله الله گوید در باطن ملاحظه لا اله الا
مطلوب لا تقصود لا تجتنب لا موجود نماید و ذکر شبات را در مملکت
گویند و ذکر اشبات را در مملکت ترکست بخور از قبل یا بعد
بعد از آن بگفت اسم ذات محمد مشغول بگفت طریق ذکر اسم ذات
سرا از کف چپ بر داشته بگفت است رتند و بر کف چپ
نماید بنویسد بگویم خود را بر باره فریاد اسم ذات را که از
انها صفات سبحه عبارت از اسم بگویم قدر بگفت
صفت

تصفی زود و جخلق آدمی با صورت الرحمن ناظر باشد و این نظار
در همه احوال نگهدارد و این ذکر را در جویان تا سده بده ذکر هوشی
طریق ذکر هوشی یک جلد سه صد مرتبه نشینند و هر روز دست بر سر زانو
نهد سر را بفرماند از زانو بر زده هوش را از تحت ناف باو ظاهر
حسب نفس بالا کشد تا آتم الامع و اینجا کف سر را در همه بار از
سرا آغاز کند و ذکر هوش را در کف او گویند و گفته اند اسم
اتم جمیع اسم است چنانچه فایده الکتاب باسم القرآن است و
ظاهر شد بر اکثر اشخاص از کار جهیم و اطمینان قد و لغز
نفس و این حق تقابل فرموده در شاده نموده شد در ذکر
خضر شروع نماید و شبح گرام و هم اسم از کار اسم از مقدم
در شته بد بعد از آن جهت ترقریر از آن بجز مراقبه ذکر خضر شود
اند تا به است از ذکر بر تبه و فکر تریه نماید طریق ذکر خضر
بر طریق است طریق اولی که بر دم ناظر باشد چینی برون رود
الله گوید چینی درون رود لا اله الا گوید طریق تریه که در
چشم گوش را از سوره است چینی چینی شده متلفظ باسم

باسم شکر و چون بطاقت شود بدین درم هو المکذوب
و باز از سر گیرد و چون شوق و غلبه و نفرت اشتغال دنیا شود
گیرد و اشتغال مراقبه را لازم گیرد و در مرتبه شرف است
و استعمل و قریب طریق حصول معرفت و آن ملازمت است
باین معنی که حقیقتاً مطیع است بر او در حدیث طهارت و ایمان
برویم عباده بن اهل بیت که فضل الایمان ان الله
مصدق حجت ما کنت و صد در مراقبه قول رسول است
الایمان ان تقبلوا کما تکلموا فان لم تکن تراه فان لم تکن تراه
و آیات مراقبه اینست و هو معکم الی کنتم فانیما یقولون
فشم و جهله الی علم بان الی غیره من قرب الی غیره
و الی اصل شیء محط و فی نفسکم فلا تقربون
عن ربکم من شغل ذرة الایمان من هو قاری کمال
نفس یا کتبت و امر کل در مرتبه آنست که تصور
معنی آتی یا کتبه را و ظاهره بر کیفیت تحقق هیوة آن معنی
بجینت از توار آن صورت در هر خطی زنده تا الیکم تحقیق

خود متعاقب در این معنی بسیار خفیه مراقبت از ان بعد آن چه
نزد طریق قاریه حضرت مولانا قدس سره که باین بنده ضعیف
عنایت فرموده و شغل است شغل هم است در ملاحظه نام
ازین آیه که بر کمال کل من علیها فان و سبقی او بر کمال
والاکرام و تصور نماید خود را مثل بیت خاک گداز و آنرا شرف
گشته و هیئت جمعیشیا و ظاهر گوید ملک حق سبحانه و تعالی
ست این تصور را در جمیع اوقات لازم گردانند و هر کس که
گفته و این را شغل قطع علیق نامند و هم چنین فایده مرد
قطع علیق را ملاحظه قول تصحیح ان الموت الذین تقرب
نفسه فانه ملائککم و اینها مکنونند و ملائک الموت و کونتم فی رزق
مشیده تغلیریم عبارت از انست که حقیقتاً سبحانه را
حضور ناظر و شاهد بیند ظاهر با خلق و باطن با حق دست بکار
بروردگار استیخ هو الکائن و البالین این معنی در
از درون آستانه اینها نیز و از درون در لباس سبحانه
و این را خلوت در این معنی گویند شغل سیوم باین معنی

مشغول شود و سبب بعیر علم قدر مرتبه حکم تا ملاحظه این صفت
ازناش الی الله باز ماند شغل چهارم باید چنانچه نظر کرد
تصور کرد در این ذمت همان ذمت است بطریق ظهور و
صفات همان صفات است کذا لک این چهار همان است که
و این را شغل و حده نامند شغل سبب است که چشم بیند
ملاحظه نماید معنی این است را کشتی را کمالا وجهی تا با
از در نظر نگذرد و همه وقت و لحظه حاضر وقت باشد
بکتاب معنی قول تصحیح فانیما تو فشم و جهله مطاوعه کند
ان ذمته در دریم در بطون به بصاات خود ظاهر میاید
و این را شغل پنجم خوانند شغل ششم باید که طرف همان
الله و جواهری تصور نماید تا در چشمش خیره گفته است
خود نظیر الله نظر تصور نماید هم چنین بسبب ششم
خود را و زبان هر گوید الله معنی و معنی آیه و هو معکم
اینما کنتم را ملاحظه نماید و حق تعالی را از جهت مکان فرزند
باید این تصور را در هر قیام و بیدار و مقعد و در هر وقت
لازم

لازم گردانند و درین تصور متفوق گفته این شغل را شغل
گویند باید در ذمت از قرب معیت حق سبحانه ملاک است
در هر خطی از او است که هر کس که شغل کند در اندک وقت
قرب است تا او که حقیقت او بر او منکشف گفته شغل ششم
تصور نماید معنی این آیه که را و الی اصل شیره و حط و کمال
بکمال شیره و حط باید در ذمت از علم در کمال حدیث را
علم نموده اند چنانچه حق تعالی فرمود است ان الله قد احاط کل
علما و صفیة یعلمند این احاط الیست به جمیع است کیفیت
ان و عقول از ادراک آن عاجزند در کتاب عقاید آورده
از مذمت معتقدین در آیات و احادیث از مشهور است بدانند
تغویض است که در حقیقت و مذمت خیرین تا و الی است
بنی است شغل ششم طریق او انست که آیه را عقلا
خود دست بر عکس خود نظر گفته و بدانند که حرکت عکس کردن
او از شغل را بیست هم چنین جمیع فعال و صفات ممکنه
را بر تو هم در صفات حق تعالی دانند تا لکه منکشف گفته بروید

گذشته از ذرات بفراراده احدی تا حرکت نماید شغل
شغل معروف است با مد که در اندر وجود جمیع شیء از الیه
وجود و صفات او نمودن و ظهور صفت شده و تصور نماید
که اوست عالم و اوست معلوم هو الاول والاخر والظاهر
البطن باید دانست معرفت نفس شایع صوفیه آن است
که بنا بر خدای رکنی نبی با سما و صفات او در جمیع اول
و انفال خود عقل منقطع لوی حق بود تا فراموش کرد
سواد او را چون که از حد او خطه تا عدد شغل در
اول خود را خاک فانی زد و تصور عین خاک بنده خاک در
فانی زد و خود را عین آب بنید و آب در هوا و هوای
درنا رونا را در نور و نور را در حق این را عرفی
بعد از عرفی بدین ترتیب نزول نماید اینچنین شروع و نزول
هرگاه شناخت عارف بعد از در ملاحظه نمود که آنجا یافته
از نعمت وجود و تواجب آن همه از اوست البته جمیع صفات
مید و جذب یا و کما فایده طریق آلف در طریق عالی قادری
در اندر

مزید آن است ذکر و یا فکر هر چه در خود مزید باشد و در خود
چاره کم رعایت نسبت به شیب و از طریق شیخ بلکینه
نور وار و نموده در و با کما گفته برین حالت تا که در و
تا شریک آید یا ملاحظه ذکر و یا فکر در مزید نموده پس باید
مزید ضرب کند و شرط حسن این تصورات تقابل نفسی
نفسی مؤثر است پس غیر از اجاب تجرید از غواش مذکور پس
قادری باشد فصل دوم در از کار و تفریق
نقش بندید قدس از اسرار کفایت نه طریق موصول
حق سبحانه و تقابل به طریق سب طریق اول رابطه است
یعنی شیخ کما مقام مشاهده رسیده باشد و این رابطه است
فیض و روشنی است مثل روشن شدن دیوار را سبب
بیم آفتاب باشد و باید در در حضور مرشد ناظرین
او باشد در رغبت صورت او را تو لطف محبت در
نماید چه این نیز فایده محبت است و نیت
اقرب ازین در هر که شرط و او را باک را حشمت

این طریق بود تربیت او علی سبب و علم و طایفه خود را
فیض حق گرفتند رؤیت او صافی است و علم زیاد
تر از ریاضات و عبادت در آمده طوبی و طریق فنای
گروه محبت است و محبتی از رو عاشقی گفته و از نور
اوست در عبادت و عبادت با عقا و کلامه من نظیر
از باران فانی برین حق تا مقرر کم و حاصل شود در
الا بوطه چند دنیا از عشق پرست تا بکند در
استعداد او اهلان چه در وجود حقیقت شیخ بود بعضی
نقش بندید فرموده اند در طایفه امداد و موصول بندید
مربوط بر رابطه محبت شیخ مقتدر است طایفه از
که بر شیخ دارند اخذ فیض برکات از طایفه او می نمایند
معنویت غنی و غنی بر بندید و کفایت اندر فنا
عقد فنا غنی است ذکر تنها بر رابطه مستطوره با فنا
نیت ذکر چند از سبب او موصول است لکن غالب در
سبب از این رابطه مستطوره بر رابطه تنها با رعایت او
در اندر

و محبت پر بدون ذکر موصول است و در طرق ذکر کار بر مدار فیض
و اوراد و از کار است بنیاد معاد بر ریاضات و در
طریق این قدر رجوع نیت و این طایفه که طایفه ای که
افاده و استفاده انکس است تحت پر عبادت است
سبب محبت غیر صافی علم و سلم در حصول کمال
و تسلیم و تقیید بدون ذکر کار بود لکن او موصول در
اقریگشته و در اخذ فیض و برکات از شیخ کار
پر زنده و مرده و زنده بر بارند و ریاضت درین طایفه علم
سنت سیمیه است و اجتناب از بدعت نامرئیه است
اه ذکر بعضی شیخ حضرت عزیزان قدس است که گفته
نقدی تر از خود در معقول و توان رسیدن است از اندر
در ان گوشت که خود در رابطه خلق و خدمت در
صاحب دو جا کند چون در این طایفه موصوفی نظر
او را نیز از ان نظر نصیر رسد فایده علم گفته اند
یا نیت شیخ مقتدر درین زمان معتقد رنده اسم او

مطالعها خبر حشمت کرام باید نمود چه خط لوله کتب
کلیت قوس حکم علی بن ابی طالب دارد و شایسته حاکم
مطالعها کتب قوم فرض عین گفته بعد از حصول نسبت
طریق التزام مطالعها کتب قوم موجب حصول حالات شریفه
و در زمان خط الرجال اکثر نسبت فایده در مقام
حضرت محمد و قدس السره گفته چون هزار مرتبه
سید الکونین صا الیمین و سلم گذشت اول غم شوره چون
اولیا عزت از اظهار خوارق ممنوعه گفته اند
گزاران از مقصبت اسم با دست و آفر زمان تقصیر است
ندیل است طریق هم کیم ذکر است امام نووی گفته
ذکر بدله را باشد پس بدل و زبان فضل آن است
و زبان هر چه باشد و اگر به یک باشد پس به هر تنه
ترتیب و نیز گفته ذکر هر چه بود نوبت است از ذکر
ارضا و اجل آن تفکر در عظمت و جلال و جبروت و ملکوت
الهم است در آیات زین و آسمانها و این ذکر خف
گویند

گویند در حدیث آمده خیر الذکر الخفی هم ذکر
وی به قلب فراموشی او تقوا و تقدس انتم و نیز
شیخ طلق قدس الله سره اسم ذکر هر روز
قلوب و کتب اکثر ذکر رقلی اقوی و اعظم و اکثر
از ذکر است و حقیقت ذکر نوری است که با کمال
و گفته اند که دوام ذکر از کشف کلمات و بزرگ است
شیخ شهاب الدین نسیمی در قدس الله سره هم
عوارف گفته این هم خوارق و کلمات فراتر است از
تجوهر قلب بگزاران حضرت امام غزالی قدس سره در
تعالی آورده اگر کسی ذکر بسیار میکند و آن حال
صوفی را باشد نباید بنا بداند که او کند که او
موقوف است بلکه همه هر روز ذکر را است گشت کمال
تعالی را حیث شد هر چه درین جهان پیدا نباید
پیدا آید و گفته ذکر حقیقی آن بود که بوقت آن
یا کند در وظایف التبر حدیث آورده کسر فرمان در

خدا را پس بدتر میاید که خدا را و هر چه که کم بود باز
او و روزه او و تدوت قرآن او کسر که نافرمانی که خدا
را پس بدتر که یاد نکرد او را هر چند که بسیار بود باز
روزه او و تدوت قرآن او طریق ذکر نقر و اثبات
طریق ذکر نقر و در طریق نقش بندید بر هر نوع است
اول آن خود را از تشویش ظاهر و باطنه فارغ نموده
موت و استغفار از گناهان نموده زبان لکام چسبانده
متوجه بقدر گفته که از آن فواید و نافع بگشت لغز
والله را از فواید کتب است آورد و از آن جمله
الا الله را بر ضرب نماید و این کلیت را از حیث
دگر برون باید که بجز فکر خیال باشد که کلمات
و نفس را از بران فحوسل دارد چه نفس است
محبت در شکی باطن و جمع عزیمت و نیکی فرطت
و چند نفس تنگ شود و گدازد بگوید حمد و ثناء
صا الیمین و سلم باز حبس نفس کند و کلیت مذکوره را
بلق

طریق مذکور تصور نماید و روزه در رفتن و اند
و شستن و بر خوسن بهین ذکر هر چند قدر فوت
باشد مشغول شود و اگر گاهی حبس نفس نتواند حبس
بگوید و ذکر نقر و اثبات را عدد و وقت معین نیست
و خواهد بگوید و تا دم دیار رود بگوید به عدد هر چند
عدد طاق بهتر است و حضرت خواجه بهاء الدین گفته اند
فرموده اند بنابر کار درین طریق بر نفس است
که گوشیش نماید در حفظ مابین نفس است تا در خورشید
به غفلت خارجه نه شود و معنی این کلمه را چنین تصور نماید
و نیست هیچ مقصود جز ذات پاک حق تعالی و بعضی گفته اند
لا یعین و متورط لا مقصود و تقه لا موجود تصور نماید
و گفته اند هر که عدد و کلمه مذکوره را در نفس واحد است
یکبار بر استند و احد شتغال با اسم و نفع از آن است
و است ندید پس بدانند که عدد او بدرجه قبول رسیده
باید خدا را ذکر است و بیان فرموده است هر ذکر باشد

نهست بشد و هم مستان باشد و او را بخوبی بخواند
چیز نبود و جز باین حق تعالی او را آرام نبود و در وقت
خفی بفرمود خدا صلی الله علیه و سلم گفته که جز آنکه ذکر را نخوانی و نگوئی
افضل الذکر الخفی الذکر لا یسمی الخفیة سبحون صفا و غیر
و فضل لا اله الا الله بفرموده صلی الله علیه و سلم گفته لا اله
الا الله الشریک لم عند موت و فرقیه و حین خروج
من قبره و نیز گفته رسول خدا صلی الله علیه و سلم لا اله الا الله
مائة مرة الا بعث الله یوم القیامة و وجهه کالتقریب الیه
ذکر نزه الاحادیث السیور فی الله و اسما فرقة و نیز
انده لا اله الا الله بی خدا ذکر و بی خدا است
قال لا اله الا الله ثم مات عن ذر الذکر لا یصل الجنة قد
ایمان کم اکثر من قول لا اله الا الله قول
لا تکر فی نیا و لا کثیرها عمل یوان عمل السواست
الست فیه گفته لا اله الا الله فیه مالت بهم ذکر تده
دیت فرقیه الحقیق و اکبر این طریق قدس است
ازرار

ازرار ترکیه و نظیر نفس همین کلمه مطلقا اختیار کند
و هرگاه نفس در مقام کثرت آید و نفس عهد نماید بکار این
کلمه تجدد ایمان باید نمود زیرا که نفس سواره همیشه در مقام
خفت است سالک باید در کجاست در بقطعه علقه
گشته باشد و این کلمه طیبه است باطن را غنیتر
ازین علقه پاکست زودتا آنکه موت او بر مقصود از این
کلمه آنرا ماسوره تمام از هر طرف شود نوع هر کلمه که
ادب مذکور نموده بگوید بدل خارج کند لا از زمان
بجانب رست بشد آن را تا هر کلمه کتب پس بجا نهد
کتاب خود را بجا نهد پس بگوید اله البس فی فیه لا اله الا الله
را بر هر روز و زجه ذکر ثبات تجربه است گفته اند
این ذکر ثبات نرد و مقدر بین حضرت خواججه مومنه
تقا بلکه استخوان کم آن را حضرت امیر اهل تقوی
با کسکه قرب خوابه در زمان طریق اسم زیت بفرمود
شیخ نقشبندیه ذکر اسم زیت را مقدر بود

نفر و ثبات و طریق ذکر اسم زیت این سه در ششم
بیشد و بسبب نهد و زبان را کلام جسدند و
توجه گفته بجهت تقابل صورت شکل از رست
چپ واقع است این متعلق قد حقیقت است
عالم است آن را حقیقت جامع گویند و است
مسارک را بدل بگرداند بفرار از نفس صراحت
در ذر نیت و بعضی شیخ کرام گفته اند در نفس
و مراد اسم مبارک الله ذرات تحت بله ملاحظه صفت
دارد و دست نماید برین تا که ملکه را سخن رست دهد و
از صفت لازمه او گفته چنانچه اسم صفت مع بعضی صفت
و علم است حلاله ذکر آن سه ذکر از قبلیه زائیل گفته
در از آن آن تکلف نماید و این حالت نفس است
ست و از خود علقه جریان ذکر تلبیس و معنی بعد از
از خواب هر صبح کند دل را در مقام ذکر باید و کلام
باشد سر و اختیار موافق تحریر کتب علقه و این است
که بشود

که بشود و آواز ذکر را از هر دو کلام دیگر نیز بشود و
حرکت قلب جز علقه است در سه حلاله ذکر و چون آن فرود
ندیت کس باشد نمر افزاید در کمال عبده ملاحظه اسم زیت
در لطف از هر ذر رست و واقع است نماید تا
حصول ملکه را سخن رست و سپس توجه بلیطه است که ملکه
راست واقع است مایه بر اسطین کند ملکه را سخن
دهد عبده توجه بلیطه خف نماید و واقع است بالاربع حلاله
بهر طریقه تا حصول ملکه را سخن عبده توجه بلیطه اخفی کند
واقع است در وسط فوق خف و سه تا حصول ملکه را سخن
بسی توجه کند بلیطه نفس واقع است در این اول از
تا ملکه را سخن رست دهد عبده اسم زیت در تن حریک
ملاحظه نماید و این را لطفه قلبی گویند و چون ذکر را سخن
سالک غلبه نماید حتی که هر جزو از جزا او ذکر گفته آن را
سلطان الا ذکر گویند و بعد از فراغ اسم زیت در
در نفس ثبات نماید بدین طریق که لا را کتب را سخن

الآن را بر هر ضرب نماید فایده نماید بر تو نوشته
زود در حضور لطف و تعلق دارد و شیخ
مختلف اند و حضرت فاضل کرام در آن بر طریقت
چند انبیه گفته است و اینک چون بکنج حال
و صد گفته اند مرزبان را غم بر کشد تا خودت خند
نمیخندیم از جهت خروج اینک از دایره تقلید فایده
نماید بفرز علی مرتضی آن بان رفته اند در این
نفس در عبارت از قلب روح سرخنی و ارضی اند
نه در تبارت و جهات نه در نفس ناطقه نه در آن
نه حقایق مغزیه و بعضی دیگر برانند در این که حقایق
مغزیه نه شیخ عبدالحق دینور در آن معقول گفته
در ذکر حقیقت نفس و درک معقول روح در
اشیا و هرگز از معقول و محسوس قلب بساید
درک اشیا در نه محسوس اند نه معقول و آن ذرات
مغزیه

صفات خداوند است تعالی آنم جز در کبر باشد
لطیفه اگر فرستد را با و اضع و بقلب دارد و آن را
سر خیزند و لطیفه اگر اصفی است از فرستد روی را
به سر تعلق ساخت و آن را اضع خوانند و کشف
ذات تعالی به صغر شود و حدیث نقل کردند
الطی فی انا و بعضی اضع ایشان است کم اندک و یا کجا
ذات بلطفه اضع از قید مجرب و تنزه نیز معبود است
و گفته اند در این لطیف جمال دارد در همه
روح علوی در هر فرد است در مودع باشند
بحسب محسوسات و صفات هر چه طور مانند
بقدر تنزیه نفس و تقیة قلب و تجلیه روح
بظهور آید و جمال دارد در بعضی تجلیه روح
مجدداً فالیض شوند و هوای کل شیء در قدرات
طریق سیوم از سبب و ممول مرتبه است و این
از سبب ممول است و استسهم و عقرب طریقت

طریق معرفت حضرت خواجه محمد بهار الدین
رحمه الله علیه گفته که ممکن است وصول الیه
بمرتبه لطف در ملک ملکوت بمراتبه حاصل شود
بمرتبه اشرف بر خواطر تنویر باطن و جمعیت
از خواطر و دوام قبول دلها در دلها در ملک
لوحی مستطورت در مرتبه نزدیک ترین
راه است اما کسی را که از طریق انگاه است
و آنچه در طریق است اینست که کعبه درین طریقه
در اندک ترین مدت رونمایید در جامع العلوم
آورده در مرتبه ملازمت علم است با شیخ
در حقیقت بر مطلق است برور و مرد است
از خویش در مرتبه خلوص سر و علائق است
بر سر حضرت حق و از بر سر حصول این معنی بیفزاید
شیخ خواند شیخ اینست عبادت الدوام بر کبر
فرموده اند یا رب است مقصود در و رضا که طلب
قد برکت

قد تبرات الیک من کل ما ساوک بعف گفته اند
در مرتبه بر مصلح آمدن از دیدن فعل و توان
و چشم تقارر و اشتیاق بر بخشیدن روح
تعالی و مستغرق بودن در بحر مولا رحل ذکر
و گفته اند الحراقیته دو اسم الحراقیته ان کل من
و ما یظن الا نهم و انما الحرقیته الحمار نظر ان
فقال الا الحق سبحی و لا موجود الا الوجود المطلق
و مرتب است در طریقه عالیة نقشبندیه استوار
بعضی از آنها آن است از خود را عدم تصور نموده
حق سبحانه را موجود تصور کنند و حقیقت را
حقیقه کالات حق جل جلاله است از شنیدن علم و
حیوة و قدرة و ارادة و سميع و بصیر و کلام و
غیر الیکس ادا نماید آن را صاحب آن و بعضی
آن است در چشم پوشیده الله صمد انتم ناظر الله
شاهد الله فی تصور نماید و معنی اینست که اولم
کف ترکت انه کما کفر شیء شتمید و انتم الا نهم
نخط و باقیان محض ایمان حال حضرت حق جل جلاله
را با کیف و با جهت هر دو است در جمیع اوقات و آن

زبان دانش موصی باشد تا نورش در جمع
از اجزای بدل را فرا گیرد و استغراق درین معنی
نشود که یک لحظه و لحظه غافل گشته و هر گاه بگشت
شغل ازین نسبت فوت گیرد و چون نور حق
نور چشم را ظهور نماید آن را شهود می گویند
هر گاه نفس مستغرق در کشف ظاهر ظاهر کشف
حالت از درگاه کماله آفتاب نشیند به ظهور کمال
تواند بعد ازین بفرز از خلفا و ائمه راشدین این مقام
حضرت آدم نور قدس اله سره بر سر کفایت و تقوی
نسبت صورت خلیفه معزز فرموده اند و بعضی از
بعد از ظهور مکرر استیلا در سایر صفات الهی
مقرر داشته اند باین شغل شغال نمند که الله تعالی
برای او بر مقام حاکم ظاهر و مظهر عالم علم است
مطلق جلالت درین شغل او را ملکه جلالت برده
که تصدق برین و بر تمام حاکم است باین مطلقاً
کشف بر در ملکه بدانند خود بخود ظاهر است مطلقاً
کشف

با کف بعد بدانند که حق تعالی با حق از من قرب است
مطلقاً ملاک کف بعد از آن بدانند که حق تعالی
مطلقاً بلا کیف بعد در بلوغ خود بدانند که حق تعالی
را حسیند مطلقاً بلا کیف نه با حق ششم و گم گشتن
شهود دست ندید بدانند که حق تعالی حاضرند
و به این معرفت تنبیه نمیدینم غیر خدا صیغه علم
در حدیث جبرئیل علیه السلام است که حق تعالی با حق
احضرت عن کماله قال لا اله الا الله ان تشهد
لا اله الا الله و ان الرسول له و تقیم الصلوة
و توطئ الترات و تقویوم رمضان و ایت الهی
ان استطعت الیه بسبیله قال فاحضرت عن الاله
قال ان نور من با اله و ملائکته و کتب
و العموم الاخر و تواریخ با القدر حیره و شیره
فاحضرت عن الاله قال ان لقد الیه کانت کسره
فان لم تکن تراه فانه یراک و کانت تراه یراک

گفت در دنیا اگر کسی محبت حق در روح
بیم در میان و در حیره جلالت کف رفتند
شاه آنک تراه کف و بعد از ملکه در آن بدانند
بهت هم او است یعنی عالم امر و خلق از او
و به صورت ظهور از نه زیرا که اشعاعی مؤثر نیست
و نه ظلمتین هر بعد از آن شروع در صورت تخلیه
و آن عمل که در خیال است از تخلیه و بودن
از جمیع درکات جلالت کسرا باین نعمت عظمی که
خاصه نبی است علیهم الصلوة و السلام لطفیل
توسط سرور نبی علیه الصلوة بنوازدان
زمان حضور مطلق حضرت حق و وصال و تصدق
نصیب کف پس لازم و تقویوم است که معرفت را
در خلوت تخلیه موفقی دید و با کسرا بدانند
آن چه در مرتبت سابق از خلقت و وقت
فرود او کف در مرتبه خلقتی دانند جلالت
بر عظمی

نوعی و وصول با مفسر لایفته کف چه وصول
بمطلوب حقیق و ادا الوار است و به این یافت اوتیای
سبب است آنچه در ذهن او از یافت و وصول
حق قرار گرفته اگر چه حصول کیف در نظر آید
و حق کف کند و بهت تمام بر فقدان توجه است لایقه کار
تا توجه بمطلوب و غیر مطلوب نماید آیه کریمه و لا
یحیطون به علی و لیس کشف لایدرک الاله صاره
حدیث تفکر و فراد اول و الا تفکر و فراد اول
و فراد اول فانکم لا تقدرون سجانک ما عرفناک حق معرفت
مواند این معرفت است با کسرا اله و چه گفته کل خاطر
بیا کف اله و راد الیه قال الصدیق رضی الله عنه
العجز عن درک اللدرب و هم المرفقی کرم اله و هم
عن سرانک اشک از نجاست العرف از عرف
فرموده اند هر است سر راه درین مواند
تا عوالم بیابا نفیید به سریت تا سیده گفته

که سر را از سر علم غیب حقیق از حقیقت
وارد شود باید که تضرع کنی و التماس کنی
حق آرزو استغفار و کلیه تجمل خواند از آنجا
وضوح و روشنی او بری است و اگر محلی
گشت شرط است
در ادکار
طریقه استم و دریم از منسوب به حضرت شیخ
استم و در دست دایره است بر کتاب و دست
قول و فعل و حال و لغت نه در ذکر گفتن رعایت از
و امل که تبرک کم شود و ذکر حلقه با جمع جوان طریقی
و بروردن دم برابر با هم از لازماست ترقی فرموده
اند و ذکر باغبان از نهایت تفرقه گفته اند و بعد از حلقه
رعایت عمد در شبانه روز هر از ده هزار و بعضی
چهار هزار مقرر نموده و پیش از شروع در ذکر آن
باطن را نگاه دارد جانبش تضرع و تضرع حضرت رسول
اکرم علیه الصلوة و السلام نماید در جانب راست
چو شایسته

حضرت شاکر اله و وجه و در جانب چپ صورت مرشد
خود صورت و مسایل را الفع از ذکر گفته اند باید
که اول هفت بار یا یا زده بار دور خود و استغفار
و کلیه تجمل بگوید و بقراءة آیات قرآنی و ادعیه مانده
استغال فرماید تضرع را بنور و حضرت حضرت حق
برست خسته ذکر نغمات مابین طریقه مشغول گفته
لا را از موضع قلب صورت را شکل در دست چپ
است که دانیده و از آن فریب و راست گذرانیده
اگر در آن جا تمام کند و از آنجا آلا الهه گویان بر
بماند لیست فریب کند و در جانب چپ فریب
ممكنات مطالعه نماید و در جانب اثبات ثبوت
و جهل بوجود جلد مجده حشامی این طریقه گفته اند
استدر لا اله الا الله را بمعنی لا عبود بالحق
غیر اله تصور نماید و متواضع گشت تصور غیر اله

و منتهی لا ذکر و لا ذکر و لا مذکور مطالعه نماید
و گفته اند استم در صراط لاج این طریقه گفت
بمیل بود گفت در وقت که باشد متواضع
که حفظ نفس خود را فانی نموده تضرع خود
با حجت خود فانی ساخته باشد و تضرع است
از زمان آنکه استم بلا موجود غیر اله مقتضی
باشد و بعد از ذکر و فریغ از حلقه استغفار استم
بگوید و سبحان الله سه بار و صلوات علی سیدنا
محمد و آله و اعیانهم و سلم سه بار تکرار کند بگوید
و صد گزالت علی جمیع الانبیاء و المرسلین و آله
المقربین و علیهم طمنا عجبین بعد از آنکه
تضرع و حجاج خود و بار واج سیران و تضرع
عظم و غایت فانی خواند و بعضی در عقب اوقات
تبرک بخواندن تسبیح عشره و چهارم و نماز
تضرع

سیخی و حزب البحر و غیره او را در مشغول مریضند
طریق دیگر گفته لا اله الا الله را بعد مطالعه تکرار
نماید و معنی لا عبود الا الله را بدل اندیشد بعد از
بغیر مطالعه تکرار نماید و معنی لا مطلوب الا الله را حفظ
نماید بعد از آن لا اله بدل گوید بمعنی لا موجود الا الله
را بر زبان راند چنانچه در ذکر نغمات مابین طریقه
با اثبات مجرد مشغول گفته سر را از محل قلب بر
بدوزانو از هر دو زانو گذرانیده با رعایت مطالعه
تضرع و یا لا مطلوب یا لا موجود الا الله گویان تضرع
بر هر یک بعد از تکرار اسم ذات مشغول گفته سر را
چپ در موضع قلب است بر داشته بدوران مذکور
کسب است رتند و الله گویان در هر فریب نماید
ملاحظه دیگر از صفات تسبیح ذاتیه و بعد از مشغول
بذکر تضرع مشغول گفته مابین طریق سر را بر سینه

از مناف تا از هر مذکر مؤنث تا نماید و لطف دماغ کشد
و در هیئت حضرت حقیقتاً جوگه و چمن از ذکر صاحب
فایز گوید مذکر خف مشغول گفتم و خف را برین
فرموده بدین نوع اول سخن است خود بشنود و دیگر
نوع دوم آنکه نه خود بشنود و نه دیگر نوع اول در چهار
اذکار مذکور به یک سکر با رعایت همان معانی
مسئله در دوران فکر مشغول گفتم به ترتیب
بعد از حصول بلکه در یک و در هر نوع ثانوی اذکار مذکور
خف نفس و غیر نفس است هر دو را گفته اند
بشغل حضور که در طریق نقشبندی گفته شده
گفتم و با اله التوفیق در اذکار
طریقه اچشتیه اشک الحاح خواب همین الدن حسن
چشتی اند طریق ذکر نفس و شبات درین طریقه
ست جمله ترنج یا صلوات را رعایت در آن
لا را

لا را از آن فکیده مکلف است رت ند و اذکار
از اتم الدماغ و در حین گفتن اشک کند بان
محبت ما سوار را از هر جنون که بماند است
اندخته نفس است و دیگر گرفته بقوت و شده الله
را بر هر زنده بتدریج در نظر ملاحظه لا بعد و کند و بسط
ملاحظه لا تقصود و دستم ملاحظه لا موجود و برین مدار
ناید در شب روز خفصا بعد از صلوات غنچه
تا لکه ذکر غالب گفتم بر ظاهر باطن او و خواص طین
مطلوبه کند و غنچه شرایط ذکر جمع است و غنچه
ست باید طعام بسیار کم خورد تا زیان نیارد
و در اذکار جهیمه جز عریب خورده باشد تا دماغ
او خلل پذیرد گفتم و این که استسم سمیع بصیر علم بطریق
عروج و نزول شغل نفس باشد ذکر سایر بطریق مذکور
و نزول باین طریق است علم بصیر سمیع باز عروج کند

عروج و نزول کم باشد بعد از آن با سر نفس مشغول
گفتم و طریق او آنست چنانکه نفس خارج شود با عروج
نفس لا اله گوید و چنانچه در حالت دخول آن
الا اله گوید و در حالت خروج نفس صحبت غنچه
را از هر چه در صبح کند و در حالت دخول اشاره
بنتیبت سخن نشنا در هر نماید و در جمیع احوال را بطریق
قلبی شیخ داشته باشد و محبت او را از هر چه
نکند و صورت او را فیض العین دارد و چنانچه با طبع
بنور اذکار تصور گشت شیخ او را امر می فرماید که
بگوید یا بدل تصور کند الله حاضر الله ناظر الله
شاهد الله می و چنانچه او را ملکه را سخن چنانکه
بعد زبان گوید یا بدل تصور الا اله کل
محیطان حضور ملکه را سخن گوید بعد زبان
گوید یا بدل تصور نماید آن حضرت و بهوش آمد
خانه

خانه در وصیت شیخ کرام قدس الله سره
وصیت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی فرموده
عنه و ارضاء در فتوح الغیب گفته از وصیت است
ترا بقور و طاعت حقیقتاً و لزوم ظاهری و باطنی
سینه و جوان سرد نفس بنده او را با حق جنتی و
ایضا و نا کون خلق و محمد از انبیا و در ولایت
دانشین حرمت بر سر و نیک داشتن محبت با
برادران و نصیحت کردن خردوان و ترخیص
در نفعها و لازم گرفتن اینها و ترک محبت کس که
در طبقه اینک و بیار نمودن در کار دین و دنیا
و حقیقت فراق است از محتاج نشود
مانند دوست و حقیقت تو اندر این است
ست از خلق و تقوی گرفته نشد از قبل
ولکن گرفته شده است از کس و قطع با
و مستحبت ابتدا اهل فقیر اعلم ابتدا اهل

اورا بمهر با وسایه زیرا لکه علم در وحشت
حران زرد او را و زحر لغت جود او را وصیت
حکم ترا که محبت کنی با غنیا و بغزت و با فقرا
بذلت و تواضع و بر تو بار بتذلل نمودن و خفگی
و انبخت بلکه خد ترا در سباب و التجا ارباب
مستحققا در تمام احوال و رضا و مکن خود را
خود را از محبت اعمی که در بر آنچه میان تو
و او است و دوست و بر باد و محبت کنی با فقرا
بتواضع و حسن ادب و سخاوت و بمران نفس خود
را تا زنده شمرند و بیکر این مرهم از خدا فرغ
کنی از این است از رزق خلق و بهترین علمها
فکاه و تهنیت باطل است از اتفاتی که سوا حق
تعالی و بر تو باد وصیت که کنی بحق و به هر کس که
محبت فقر از فقر و حرمت و بی از اولیا و دوست
لازم گرد و ذکر خدا را در هر حال زیرا لکه ذکر خدا
جامع است و بر تو باد و چنگ زنی بجل آله قرآن
و هم فرزند را

و هم فرزند را دفع است و بدان که تو بر سر حد شور
از حرکات و سنگات خود بپوش مشغول باشی بجز آنکه
بهر باشد در وقت و دور از مال یعنی کارهای
اندامها حفظ را و لازم گیر طاعت خدا و رسول او را
و سکر را و حاکم بگرداننده است حقیقا او را برسان
با او حق او را و طلب مکن از او آنچه و حسب خود را
در حال بر تو باد گمانی نیکنی بکتمان و نیکو است
خود را بشک و سحر را در مابین اینک در هر نیکی
مجدد گفتی در رفاه تعالی عنه نوشته
آن چه بر ما فقیان لازم است دوام ذلالت فقر است
و نیکت رو تفریح و التجا و ادا و وظایف عبودیت
و محافطت حد و شرح علیه تفسیح نبات در فصل
خیرت و تخلص بواطن و تعلیم ظاهر و ریته عبودیت
و مشا که استیلا از ذنوب و خوف تقام علمم
و قلیل بنداشتن حسد است خود را اگر چه بسیار باشد

کثیر لغات شوق سیات خود را اگر چه اندک باشد
در سنگ و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق
و عدم عهتنا ما باحوال و موجه خود و به ترویج نیت
و دعوت خلق قائل علیه الهلوات و لهلام قدیله
بدالدین با الرجل الفاجر و نیک تا کید نماید
طبع در مال فرید و توقع در منافع دینو سید انشود
و مانع رویش است و خرابی پیروجه انجا دین خالص
حطلبند چنانچه حق تعالی حرف نماید الا الله الدین
الخالص شرک را در آن حضرت هیچ وجه کنی نیست
نه بدانند که در ظلمت که بر هر طارر کفه از آله آن به
توبه و استغفار با سجد و جود بیست مگر ظلمت
از راه محبت دنیا در نینیه بر هر طارر کفه و دل مشغول
مگر اند و متجسس حسد زود در آله آن تفرقا
است قال رسول اله صلی علیه و سلم حب الدنيا
رشی کل

رشی کل خطیتم بخانا الله وایاکم من هذا فانه تم
قاتل و مرضی و لک قدس اله
سره به یک از فریدان خود نوشته وصیت مکتوم
ترا که هر یک منج بعلم ادب و تقوی در جمیع احوال
بر تو باد و تسبیح آثار سلف کنی و ملازم شست
و جاعت شریح و فقر و حدیث آموز و از صوفیان
جای اهل برهیزر همیشه ناز با جماعت گذار شرط
امام و مؤذن نباشم بجز طلب شریعت مکن از شریعت
انت است و بمنصب عقیدت شود دانم کم نام باش و در
ما نام خود نه نویسر و بجز اقصا حاضر نشود کس
باش منیا مرهم در دنیا با ملک و ابناء و ملک
مدار و خالقاه پنا مکن و در خالقاه مشین و سمان
بسیار مکن اسماء بسیار رفاق بدید آرد و بسیار
سماع هدر را بپرانند و بر سماع انگار مکن اسماء
را اهی بسیار است کم کفر و کم جز و کم غلبه از خلق بجز

همچنان که از شیر گبر زیند و ملازم خلوت خود شد
بر مردان و زنان و مبتدعان و توان گران
و عیال میان محبت مدد در حلال خور و زینت به
بر میز و تا توانی زن خواه طالب دنیا
در طلب دنیا دین را با دو سر بس که رخنه ز قند
تعمیر چنان کنی از خنده لبی رهبر را ببرد
و باید که در همه خلق چشم شفقت نگر کنی
فردی را حقیر شمر خطا بر عفو را میار آرا
ایش ظلم را از فراز باطل است با خلق می دلم
ملک و وزیر کس جز خوله و کس را خدمت نفع
و مشایخ را بهشت و جان خدمت کن و کس
خوشی از کس انکار نمی رسد منکرشان هرگز ننگ
نیاید بد دنیا و همه دنیا مغرور شو باید که
همیشه اندوه گیس باشد و بدن تو به چشم تو گری
و عمل توفیق و دعا و توبه تقوی و جاده تو گوی
نور دل

تقدیر ویش و عیال تو فاقه و خانه تو مسجد و پیش تو
بحق سبحانه و تقا
اولاد خود و عیال نوشته اند حلاله آن این است
باید اتمام بلیغ و رعایت توبه نمایند توبه مفتاح
هر خیر است اس هر مقام است همیشه در امر توبه
محاسبه و استغفار و استعانت غافل نباشند و در هر
مآل جز تقاضای غایت نمایند زیرا که کس از راه
نعمه از طریق اولیا و مقامات اعیان دور است
و تقوی عقیده را بر طبق مهر سنت و محبت حاکم
نمایند پس بدتر که قلب را بطن بدعت مکرر
بنور طاعت نور نمر کعبه و در عبادت و عبادت
مراعات سخن پیغمبر صلی الله علیه و سلم غم نمایند
و مطالعه کتب بحث این در آداب رسول است

علم و حکم نوشته اند از دست ندیند و همت
و قصد خود را اولاد داد و فرائض گویزند و
کس نیک در نوبت کوشیش دارند و در ادا
فرائض مست حد حرف نمایند راه را غلط گمند
و در امر رزق بر کمال کرم رحمت و محنت
حق تقا اعتماد نمایند و کرد اسل و دنیا از دست
و دریا رنگند و بر سر خود را بذل ایشان نذرند
و بلا حفظ نظر حق و استحقاق بیکدیگر و نهی او
کفایت غم باستی اقرار و اوج او عدا
اتفاقات نمایند و از مصاحبت کس در ابط
و صل هم در امر دین دارند اجتر از نمایند
بدون تجربه است و صاحب گیرند و چون عیال
از خلق اختیار کنند باید که اوقات خود را بطاعت
لائی

لالی و مناسبات وقت هم مصروف
نمایند و همیشه سر خود را بوجد نیست تحقیق
مشغول دارند و هر چه در حفظ بر افعال به وجود
آید از منع و عطا و فرزند نفع و ایلام و انعام از
حق تقا دانند و چنین خلوت روند در روزی که
از بر آید از زبان و زیارت ایشان نکند
و نفع فرزندان را ملاحظه نکنند نباید که
باعب از آن مبتلا شوند به خرب ساس تقی
اصول مفسر کنند و در عقاید و در آداب زاهد
گردند بگذر ایشان را که انکار بر تو کنند زیرا که
اعتقاد این سبب است با تمام سبک
این رساله هدایت لب لکن در تبیین
نشر شعبان المعظم سنه یکم هزار و سیصد و هفتاد

علی ح در زمانه صحت او با یکدیگر یکسره یا چیزی را بر جای نماند که در وقت بروز زیتون گرم کرد بر ناف یا بر کمر یا بر
مغز یا کتک اول آن است سماق سفید روغ نیمه و زعفران با سرکه ماده فرجته کرده که با دارا از روغ روغ
علی ح بوی آن است که در وقت بروز زیتون روغ نیمه و زعفران با سرکه ماده فرجته کرده که با دارا از روغ روغ
علی ح قوی صفت است از حبه گردان است یا بید سیاه و صمغ صوفی و قطره درخت سیاه یا نخل یا سرکه و نخل
برای جوشیده که در آن با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه و جوشیده اما باید که در
از جوشیده در زمانه غم دار کرد ارد او در زمانه دود کردن و در کسب بوی بید سیاه و جوشیده که در وقت بروز زیتون
و بید سیاه با یکدیگر که در سطح خشک و گاو دانه و جوی از درخت تانسانه از روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
که خنک است در آن است و کب و کسب کردن که بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
ایمان در زمانه نفع خون که از آنکه در کسب کردن که بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
دست که خون که در زمانه نفع خون که از آنکه در کسب کردن که بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
که خون که در زمانه نفع خون که از آنکه در کسب کردن که بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
نفع فرجته کرده که با دارا از روغ روغ علی ح بوی آن است که در وقت بروز زیتون روغ نیمه و زعفران با سرکه ماده فرجته کرده که با دارا از روغ روغ
سکر و نیمه تانسانه در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
بدون نیمه تانسانه در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
از روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
که در زمانه نفع خون که از آنکه در کسب کردن که بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
و خون که در زمانه نفع خون که از آنکه در کسب کردن که بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
بسیار در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه

در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
بسیار در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه

قسم حکم حاقین است نیز در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
و از روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
از روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
بسیار در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
قسم حکم حاقین است نیز در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
و از روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
از روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
بسیار در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
قسم حکم حاقین است نیز در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
و از روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
از روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه
بسیار در وقت بروز زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه که با روغ زیتون نیمه از تمام بوی بید سیاه



